نگاهی به موقعیت، حقوق و شخصیت

زن
در افغانستان

محمد عثمان حلیف

نگاهی به موقعیت، حقوق و شخصیت

زن

در افغانستان

محمد عثمان حلیف

نگاهی به موقعیت، حقوق و شخصیت

زن در افغانستان

محمد عثمان حلیف

مشخصات

نگاهی به موقعیت، شخصیت و حقوق زن در افغانستان

محمد عثمان حلیف

طبع

خزان ۱۳۷۹ هـ.ش

تیراژ

۱۰۰۰ جلد

صفحه آرا

رفیع الله

مرکز خدمات کمپیوتری نصیر، گل حاجی پلازه، منزل دوم،
اطاق ۱۲٤، فون: ٤۳۸٦۱

چاپ

مرکز نشراتی میوند پشاور- پاکستان

تیلفون: ۲٥٦٥٥۲۰ (۰۹۱)

پست الکترونیک

nlcc@pes.comsats.net.pk

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه:

باری سالها قبل، صحبتی داشتم در رابطه با موقعیت درد انگیز و حقوق زیر پا شدهء زن در افغانستان و عوامل آن که یکی از دوستان بدون مقدمه وارد صحبت شد و گفت که آقای فلان... ما در افغانستان هنوز مؤفق به تأمین و تحقق حقوق مردان نشده ایم و شما از حقوق زن حرف می زنید و...

واقعیت مسأله باز گویی از همین مصیبتی که دوست من به من یاد آور گردید- داشته و دارد و بدتر از آن اینکه در کشور ما جایگاه «حق» را به «زور» سپرده اند و این امر باعث آن شده است که حتی برای شنیدن واژه ها و اصطلاحاتی از قبیل «حق» و «حقوق» و «آزادی» و «انتخاب» و «انتخابات» و غیره گوش ها آمادگی شنیدن ندارند. با وجود آنهم اگر کسی از حقوق و آزادی و غیره مخصوصاً حقوق و آزادی «زن» حرف می زند- باید اماده پذیرش سلسلهء از اتهامات و توهین های بی جا، ناروا و ظالمانه نیز باشد.

اگر غصب حقوق «زن» و پامال شدن شخصیت و تهدید حیات زن و تحدید.

شدن آزاد یهایی انسانی زن تنها در محدوده‌ء افغانستان تحدید شده می بود، نا راحتی با عمق و وسعت و شدت امروز آن موجود نمی بود. زیرا امکانات کمك به زن افغان مبنی بر دست یافتنش به حقوق حقه اش، میسر می آمد. اما متأسفانه که چنین نیست و در همه جهان حتی در متمدن ترین کشور های دنیا بر حقوق زن تجاوز صورت گرفته و می گیرد و مورد توهین قرار داشته و دارد. تفاوت امر در این است که در جامعه مانند افغانستان زن در یك محرومیت کامل به سر می برد- در کشور های پیشرفته و متمدن تا جایی به حقوقش دست یافته ولی کُلاً از محرومیت نرسته است. با وجود این هم اگر در یك کشور پیشرفته و متمدن جهان زنی به دفاع از حقوقش کمر بندد و وارد میدان مبارزه شود، موانع باز دارنده آنقدر شدید نیستند که نتواند از آنها عبور نماید. هم چنان اگر زنی از حقوقش محافظت بخواهد بکند، مزاحمت به آن حد شدید نخواهد بود که وی (زن) را از محافظت بتواند باز دارد. یعنی اینکه هم تا حد زیادی زنان از حقوق خویش مستفید گردیده اند، هم می توانند در آینده بهره مند باشند و هم در گوشه هایی که هنوز هم جو حاکم و شرایط مسلط بوی مرد سالاری می دهد، زنان می توانند یعنی امکانات آنرا دارند که در جهت دفاع از حقوق خویش مبارزه کنند و هم از آنچه بدست آورده اند، به محافظت بپردازند.

در اجتماعی مانند افغانستان اما، متأسفانه که هیچ یکی از امکاناتی که نام بردیم برای زنان میسر نیست، نه تنها این که عده‌ء زیادی از ایشان به حالت وجو و فضای اساربار و ذلت آور حاکم «عادت» کرده اند آنهم به شکلی که فکر می کنند «باید» چنین باشد. این اما، مصیبت و بدبختی بزرگتری است که از بین بردن آن به سهولت میسر نیاید و بیماری ایست که درمان و مداوای آن به سادگی و در مدت و زمان کوتاه ممکن نخواهد بود. زیرا طلب حق بعد از «شناختن» ان ممکن است و کسی که حق خویش را نشناسد در پی طلب چه بر آید؟

برای درمان این بیماری اولاً باید شرایطی را فراهم آورد تا زنانی که به

همچو اسارت عادت داده شده اند، به ترک عادت آماده گردند و این ممکن نیست مگر اینکه به آگاهی و معرفت دست یابند و درک و شناخت کافی از خود، از دیگران، از زندگی، از حقوق خویش، از وجایب خویش و از وجایب و مکلفیت های مردان، از خلقت، از حکمت نهفته در خلقت عالم، از خلقت انسان، از وظایف انسان، از وظایف و وجایب مردان، از وظایف و وجایب زنان و امثالهم پیدا کند تا در یابند که در موقعیتی که قرار دارند حقارت بار است و ظالمانه و آنگاه با درک و دریافت این واقعیت راه های مطلوب بر آمدن ازین خواری و ذلت ظلمت را جستجو کند.

من درین نوشته سعی به خرج خواهم داد از قیام های مختلف با مقابل و موضوعات مورد بحث تماس بگیرم و تا حد زیادی واقعیت های درد انگیزی را از زندگی و موقعیت زن در افغانستان، عنوان کنم.

بخشی ازین نوشته سالهای قبل در شماره های مسلسل جریدهء «البدر» نشر شده است که طرف استقبال خوانندگان نیز واقع شد. اینک با یك سلسله اضافاتی که در نوشته مذکور به عمل آورد- و مسایلی به متن سابق افزوده ام، آرزو مندم باز هم مصدر خدمتی شده باشم.

هم چنان متذکر باید شد که تصحیحاتی نیز در مطالب عنوان شدهء سابق به عمل آمده است. در واقع همان متن سابق را با یك سلسله اضافات و تجدید نظر اینك به شکل کتابی خدمت خوانندگان تقدیم میدارم. امید است این گام کوچك رهنمودها و راهنمایی برای راهپویان این راه ،راه مبارزه در جهت دسترسی زن به حقوق انسانی اش، مخصوصاً زن افغان که از ابتدایی ترین حقوق نیز محروم کرده شده است- داشته باشد.

این نوشته اگر از همنوایی و همصدایی سایر هموطنانم، بخصوص زنان آگاه، متعهد و روشن کشورم، برخوردار نگردد- اثر گذاری آن را در جامعه نباید منتظر بود.

به امید همراهی و همگامی همنظران- این تحفهء نا چیز را به روح پاك

زنان و دختران وطنم که جان های عزیز شان را در راه آزادی انسان، آزادی وطن و اهداف عالی انسانی، قربان کردند، تقدیم می نمایم و آرزومندم هر چه زودتر گلم ستم و «تحمیل» در کشورم جم گردد و ملت افغان اعم از زن و مرد از شر هر نوع استبداد رهایی یابد.

محمد عثمان حلیف

دوسلدورف، آلمان فدرال

۲۰۰۰/۶/۱۰

نگاهی به موقعیت، حقوق و شخصیت زن در افغانستان

اگر اوراق تاریخ را مرور نمائیم و رویداد ها، وقایع و حوادث ادوار گذشته در بستر طولانی و کهن تاریخ را با قضاوت سالم و دید بی طرفانه مورد مطالعه، ارزیابی و دقت قرار دهیم، به این حقیقت با وضاحت پی خواهیم برد که ستمگران و زور گویان در طول ادوار مختلف تاریخ، درین گوشه و یا آن گوشهء ازین جهان پهناور و پر از نا بسامانیها- با استفاده از وسایل و طرق مختلف از تحمیل، از اعمال زور و فشار و کار برد ظلم و ستم و زیر شکنجه قرار دادن همنوعان، حتی همراهان، همفکران و همگامان خویش دریغ نورزیده اند و تا سرحد امکان از آنچه در توان داشته، در جهت بر آوردن و بر آورده شده امیال و آرزو های شان که بر پایه های هوی ها، و هوس های ویرانگر نفسانی و لذت های زود گذر مادی، قرار داشته، کار گرفته اند.

تاریخ گواه و شاهد گویا بر این ادعاست و ما هم در سراسر جهان به چشم سر می بینیم که زورمندان و متجاوزان- هر زمانی که امکان تجاوز و زورگویی و تحمیل یافته اند در هر حدیکه توان و امکانات شان اجازه داده، به آن پرداخته اند.

به تأسف باید بگویم که با وجود مخالفت و ضدیت جدی ادیان با جور و ستم جباران و ستمگران- در مواردی دینداران و به نام، دین را وسیله قرار داده و به نام دین په جور و ستم پرداخته اند.

باز هم به تأسف باید بعرض برسانم که «زنها» بیشتر از مردها قربانی زور گویی، تجاوز، قلدری و انواع زشت کاری ها و خلاف ورزی ها و ناروای ستمگران و جباران و نظام های استبدادی گردیده اند.

ما در هر دور تاریخ و در هر اجتماع بشري این واقعیت تلخ را در می یابیم که زمان حاکمیت استبداد و زور وجور و ستم، در قدم اول طبقهء ناتوان جامعه، طبقه کم توان جامعه و آنهایی که از نیرو و توان کافی مقاومت و ایستادگی برخوردار نبوده و نیستند و آسیب پذیری شان در برابر جریانات و حوادث بیشتر بوده، مورد تاخت و تاز قرارگرفته زیر پا شده و انواع مظالم را بر آنها تحمیل نموده و به نابودی کشانده اند.

در نتیجهء درگیری هایی که بین زورمندان و ناتوانان صورت گرفته می بینیم که اقوام، ملیتها و قشر های ضعیف و ناتوان در جوامع بشری تاب مقاومت و ایستادگی در برابر اقویا و زورمندان را از دسته داده و حتی به تباهی رفته اند و اگر هم کلاً نابود نشده اند در حالت و شرایطی قرار داده شده اند که حالت و شرایط موصوف خود محکومیت زا، نابودی آور و تباهی آفرین بوده و است. درین زمینه توجه خوانندگان را به سرنوشت درد انگیز سرخپوستان امریکا جلب می کنم که همه هستی شان قربانی هوی و هوس نظام سود و سرمایه گردیده است.

سرخپوستان امریکا اگر از یکسو همه چیز شان را غضب شده بدست سفید پوستان می بینند از سوی دیگر با وجود اینکه می دانند و می بینند که نسل شان رو به انقراض و نابودی است بآنهم هیچ کاری از دست شان ساخته نیست.

ما در تاریخ نمونه های زیادی از سیستم های اداری و اداره، حکومات،

امپراطوری ها و تمدن های را سراغ داریم که در برابر حریفان نیرومندتر از خود به زانو در آمده و به نابودی رفته اند.

متأسفانه که اقلیت ها نژادی و مذهبی در ادوار مختلف تاریخ بشر جز بار مظلومیت، محرومیت و محکومیت بدوش نداشته و جز در رنج و الم نزیسته اند.

این حالت مصیبت زا متأسفانه امروز هم با وجود این که انسان مدعی شناخت و درك هدف و حکمت خلقت خویش و دیگران است همچنان ادامه دارد.

در مورد «زن» اما، مسأله اقلیت و اکثریت همه مطرح نیست و با وجود اینکه نیمی از نفوس بشر و تا حدی هم بیشتر را تشکیل میدهد و در حیات انسان، در تداوم حیات، در رنگ و روفن بخشیدن به آن و در شکل دادن به آن اگر نقش زن بیشتر از مرد نباشد و بزرگتر از وی، کمتر به هیچ صورت نبوده و نیست و با وجود سازنده ترین رولی که در سازندگی فرد و جامعه دارد و با وجود اینکه بار سنگین مسوولیت سنگین را در اجتماع بشری عهده دار است و با وجود اینکه به هیچ صورت نمیتوان از سهمش در پروسه پیشرفت و ترقی و تعالی و تکامل اجتماعات بشری چشم پوشی کرد- بآنهم مورد مظالم دردناك و غم انگیزی قرار گرفته و می گیرد و تا جایی که از زنده بگور کردن شان نیز مردها ابا نورزیده اند. هندوها (عدهء از آنها که پیرو اندیشه های خاص اند) امروز هم زن را زنده به آتش می کشند.

بصورت کل میتوان گفت که «زن» یا زیر فشار است، یا در جوو فضای درد آور تبعیضی ایکه بوسیله مرد فراهم آمده محکوم به زیستن است و یا اینکه عملاً در محکومیت، مظلومیت و محرومیت به سر می برد.

در افغانستان محرومیت، مظلومیت و محکومیت زن به حدی علنی، پیدا و نمایان است که به تلاش در جهت وضاحت دادن آن احساس ضرورت نمی شود. متأسفانه که فتنه و فساد استبداد سرخ «کمونزم» در افغانستان نه تنها اینکه

ساحه محرومیت ها و مظلومیت های زن را وسیع تر و دردهای ناشی از آن را شدیدتر ساخت بلکه برای تداوم آنها زمینه های زیادی را فراهم آورد. زیرا انحراف و فساد خلق و پرچم و تحمیل انحراف و فساد در جامعه، باعث آن گردید تا بعد از ایشان تحجر و انجماد ویرانگر در همهء رابطه ها در کشور مسلط گردد و مسلط بماند.

امروز زن افغان، چنانچه بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد، در دردانگیز ترین شرایط به سر می برد. با وجود اینکه وضع مردان افغان نیز فلاکتبار و غم انگیز است ولی حالت حاکم و قربانی بیشتر را از زنان بر داشته و بر می دارد.

زن، حتی زمانیکه در خانه پدر و مادر است در مقایسه با مرد (پسر) موجود درجه دوم شمرده شده و آنگاه بدون اینکه «انتخاب» نماید و یا حق انتخاب داشته باشد، به شوهرش می دهند و بعداً در خانهء شوهر نیز به حیث موجود درجه دوم در مقایسه با مردان نا گزیر از پذیرش زندگی تبعیضی می گردد.

زن امروز در افغانستان همه حقوقش را از دست داده است، حرکت طالبان که محکوم جهالت و نادانی خویش است نه تنها بروی زن که بروی همه مردم کشور دروازه های علم و معرفت و دانش و بینش و آگاهی را بسته است. امروز زن افغان در کسب تعلیم و تحصیل محروم است. از دست زدن به کار و کسب بازش داشته اند. حق انتخاب همسر را ازش گرفته اند. نه حق «انداختن» دارد و نه می تواند اندوخته داشته باشد و در بسا موارد از ابتدایی ترین حقوق انسانی نیز محرومش کرده اند- حتی حیات و زندگی اش وابسته به مرد و در پست مرد است که اگر مرد «بهانه» آورد و از زندگی و حیات محرومش کند، منبع و مرجعی نیست که باز خواست نماید.

این تصویر کلی ایکه از موقعیت زن در افغانستان به خوانندگان داده شد- امید است برای شناخت شرایط وجو حاکم در افغانستان، کمك کرده باشد و به خاطر ورود به مسایل اصلی تر و عمیق تر می خواهم مقدمتاً سلسله

مسایلی (عواملی مظلومیت زن) را بعد از شمردن، زیر تحلیل و بحث گیرم.

ممکن است عوامل محکومیت، مظلومیت و محرومیت زن در کشور ما خیلی زیاد باشند ولی من آنهایی را که در ساحه فکر و اندیشهء من قرار دارند شمرده و به بحث می کشم.

۱- فقر آگاهی
۲- حاکمیت استبداد

دو عامل فوق، به نظر من خیلی از بدبختی ها بخصوص مظلومیت و محرومیت زن افغان را باعث شده اند.

چنانچه عرض کردم، ممکن است لست عوامل طولانی باشد و صاحب نظران مخصوصاً جامعه شناسان مسایل زیادی را عنوان کنند که به حیث عامل و عوامل در مصیبتی که زن افغان در آن اسیر است، مطرح باشد ولی مرا باور چنین است که در آخرین تحلیل باز هم در ساحه دو عامل یاد شده به سر خواهند برد.

فقرِ آگاهی:

فقرِ آگاهی و دانش در واقع بیماری مدهشی است که قربانی های بی شماری از جوامع بشری گرفته و می گیرد.

حاکمیت جهالت و نادانی در بین مردم اگر از یکسو وسیله خوبی برای بهره کشی بهره کشان است از سوی دیگر زمینه های تداوم بهره کشی ها را فراهم می آورد. تا بهره دهان یا آنهایی که از ایشان بهره گرفته می شود وجود نداشته باشند- بهره کشی صورت نخواهد گرفت. جهالت و نادانی عواملی اند که «بهره ده» می سازند و بهره کشان را میدان و زمینه های عمل می دهند.

فر آگاهی و معرفت و بینش و دانش، هم کُل توده را ممکن است به اسارت رهنمون گردد و هم ممکن است بخشی از آن را و آنهم طوری که خود احساس

«حقارت» در «اسارت» و احساس «ذلت» در اسارت و مظلومیت نکند. یعنی اینکه از درك و شناخت همچو حقارت عاجز می باشد.

جامعه آگاه و با دانش و با معرفت و دارای بینش و بصیرت، اگر ناگزیر شود اسارت را گردن گذارد- این اسارت با آن اساریکه یك توده نادان و بی دانش به آن تن می دهد، فرق می کند. زیرا اینان در اسارت هم برای آزادی می اندیشند و آزاد شدن و آزادی را می شناسند. آنان اما زندگی در اسارت را حالت عادی و نورمال زندگی و حیات فکر می کنند.

اشتباه نه شود، اسارت، اسارت است ولی آنچه من می خواهم روشن کرده باشم این است که سرحد تحمل و ساحه تحمیل در رابطه با دو گروهی که اشاره کردیم خیلی تفاوت دارد و فرق می کند. یك ملت بی دانش و نا آگاه را هم بهتر می توان «دوشید» و هم دیرتر و هم آسانتر ولی توده ایرا که آگاه و با معرفت و روشن و با دانش باشد ممکن است به زور و اسارت کشید و آنرا در جهت منافع خویش بکار گرفت ولی نه میتوان به آسانی و سهولت دوشیدش و نه این امر به آسانی میسر است و نه هم بصورت دایمی بلکه هر آن هم امکان سرپیچی و هم قیام و رویا رویی مطرح است.

همچنان به خورد نا دانان مسایلی را میتوان داد که دانایان از شنیدن آن ها نیز پرهیز می نمایند و بر نادانان مسایلی را می توان قبولاند که حتی طرح کردن آن ها در محضر دانایان عار است و نادانی، یعنی اینکه در مقایسه با مردم آگاه یك توده، بی علم و بی دانش، نا آگاه و نادان را در دام آوردن و در دام نگهداشتن خیلی آسان است و سهل و یك توده نادان را به آسانی می توان آماده، سجده به «گوساله» کرد ولی در بین مردم آگاه باید کار کرد و کار پر زحمت تا آماده، پذیرش مسأله یی گردند و قناعت داد تا گردن به اطاعت حتی اطاعت «خدا» گذارند.

یك اجتماع نادان، بی علم و بی دانش و بی معرفت و بدون «شناخت» اجتماع متحرك و زنده نیست. اجتماعی نیست که سر نوشتش بدست خودش

باشد، خودش تصمیم گیرنده. و تعین کننده باشد- بلکه دیگران برایش می اندیشند، دیگران برایش تعین می کنند و دیگران هم برایش تصمیم می گیرند و این نمونهء از یك اجتماع مرده است. یعنی با وجود اینکه «نفس» می کشد ولی نباید در زمرهء زندگانش شمرد. اقبال لاهوری می گوید:

«خدا آن ملتی را سروری داد - که دهقانش برای دیگران کشت»

محتوای نهفته در پیام اقبال تنها متوجه استثمار، استعمار و استبداد بیرونی نیست بلکه استثمار، استعمار و استحمار را در همهء اشکال و ابعادش در بر می گیرد، به این معنی که حاکمیت و سروری ملتی که سرنوشت خویش را صاحب نباشد- عملی نیست. ممکن است مانع درین راه استعمار بیرونی باشد و یا استبداد داخلی که در هر دو حالت ملت خود حاکم بر مقررات خویش نبوده و در اسارت خواهد زیست.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». خداوند حالت قومی را تغیر نخواهد داد تا آن قوم خود در خویش به آوردن تغییر نپردازد. میسر آمدن امکانات و کار برد آنها در جهت تغیر یعنی ناتوانی ها را از بین بردن و در جهت توانمند شدن راه افتادن- جامعه را از حالت نا مطلوب به سوی شرایط مطلوب سوق دادن و امثالهم بدون داشتن آگاهی کافی و علم و دانش مخصوصاً امروز میسر نیست.

در مورد محرومیت زنان افغان یکی از عوامل اساسی و نه فقط در رابطه با محرومیت و مظلومیت زنان افغان که به حیث عامل بنیادی در مصیبت های موجود و گذشته جامعه افغانی باید عنوانش کرد همین مسأله عدم آگاهی و معرفت است که باعث عدم شناخت می گردد. زیرا خواستن یك حق، چنانچه قبلاً اشاره کردیم، بدون شناختن آن میسر نیست و در کشور ما چنانچه عرض کردم مناطق هم وجود دارند که صد در صد زنان از داشتن سواد محروم اند. نود در صد و حتی بیشتر شان همان زندگی ایرا که دارند می شناسند و به همان شکل هم آنرا پذیرفته و خود را به آن عادت داده اند و آن (آن زندگی) ز

سر تا پا محرومیت است و مظلومیت. من درین جا به هیچصورت در پی مقایسه زندگی یك زن افغان که در یکی از دهات کشور ما به سر می برد با زندگی زن اروپایی نیستم. هدفم این است که با در نظر داشت شرایط افغانستان زندگی و حیات زنان افغان مشقت بار است و الم ناك درد ناك است و ناتوانی زا ،بیچارگیست و محرومیت- که اگر از یکسو عدم آگاهی، عدم معرفت و بی علمی و بی دانشی مردان باعث آن گردیده آن جایی که حقوق «زن» و مکلفیت های مرد را در بسا موارد نمی شناسند و به همین علت حقوق آنها را زیر پا می کنند، از سوی دیگر اما، مسوولیت متوجه خود زنان نیز است. زیرا سهم خویش را طوری که باید در شکستاندن جو حاکم ایفا نمی کنند مخصوصاً آن جایی که نمی خواهند چیزی دانسته باشند. این روحیه متأسفانه حتی در بین زنان تحصیل کرده هم راه دارد، حتی آنهایی را نیز از مبارزه باز داشته که در جو آزاد کشور هایی که حقوق زن را در قوانین اساسی شان به رسمیت شناخته اند و برای زنان امکانات فعالیت وجود دارد. علاوتاً آنهایی‌که مدعی درك و شناخت حقوق خویش اند از عدم دسترسی به وسایل و امکانات مبارزه شکایت دارند- در حالیکه همچو وسایل را باید فراهم آورد. زیرا نه خود فراهم می آیند و نه هم مردان آنها را فراهم خواهند آورد. در یك کلام، می خواستم بگویم که جامعه آگاه را به بند کشیدن اگر ممکن است ساده و آسان نبوده و نیست و در بند نگهداشتن اما، اصلاً به سهولت میسر نخواهند بود. حالا اگر این اجتماع، اجتماع مشترك زنان و مردان باشد و یا هم گروهی از زنان و یا گروهی از مردان- در صورتیکه حقوق ووجایب خویش و از دیگران را بشناسند و درك کنند در آن صورت راه دسترسی به حقوق و انجام دادن مکلفیت ها را نیز می توانند پیدا کنند. مطلب اینکه در کشور ما از عوامل اساسی غصب حقوق مردم، مخصوصاً طبقهء نسوان، عدم آگاهی، عدم معرفت و عدم دانش و بینش و درك و شناخت می باشند.

حاکمیت استبداد:

اگر استبداد و فقر (فقر آگاهی و فقر مالی) را در یك جامعه بخواهیم ریشه یابی کنیم یك زمانی متوجه خواهیم شد که هر سه بیماری نام برده بالاخره در یك جایی با هم همراهی می کنند و ممد هم واقع می گردند. فقر همانطوریکه گویند مادر امراض است- فقر علم و دانش بخصوص در شرایط امروز باعث دهها نوع مصیبت و بدبختی در یك جامعه می گردد.

یك اجتماع آگاه از نظر مالی نیز فقیر نخواهد ماند و جامعه ایکه هم از نگاه علمی و هم از نظر مالی، غنی است، متحرك نیز باید باشد آن هم به این دلیل که بتواند غنایش را حفظ نماید و جامعه متحرك جامعه زنده است و جامعه زنده را نه تنها اینکه به بند کشیدن و در بند نگهداشتن دشوار است بلکه حکومت کردن بر آن ولو حکومت استبدادی نباشد نیز ساده و سهل نیست. می خواهم بگویم که هر سه بیماری به حیث عوامل اساسی و خیلی مؤثر در محرومیت و مظلومیت و محکومیت «انسان» اعم از زن و مرد- مطرح اند و در یك جامعه ایکه در محرومیت به سر می برد می بینیم که زنان درد و رنج بیشتر می کشند و مصیبت زیاد متوجه ایشان است.

استبداد تا جایی که تاریخ گواهی می دهد و تا جایی که از عنیت جو حاکم و مسلط بر جهان امروز پیداست با قلدران، گردن کشان، بهره کشان، فرصت طلبان و آنهایی که به هر رنگ و لباس می توانند خود را بیارانید، کنار می آید- چه می گویم همین ها باعث حاکمیت استبداد می گردند و قربانی همچو یك جو فقط و فقط ناتوانان ولو اکثریت جامعه باشند، می گردند که باز هم قربانی بیشتر را از «زن» یعنی نصف نفوس یك اجتماع می گیرد.

خلاصه کنم که دو بیماری مذکور یعنی استبداد و فقر (فقر دانش و فقر مالی) که با هم در خلق کردن و آفرین مصیبت ها تشریك مساعی می کنند، به حیث عوامل اصلی محرومیت و مظلومیت زن در افغانستان شمرده می شوند.

اینك بعد از اینکه تا حدی روی دو عامل فوق صحبت کردیم می خواهم روی مسایل و وسایلی انگشت گذاشته و آنها را ارزیابی کنم که اصولاً باید در جهت احقاق حقوق زنان در افغانستان و آمادگی «مرد» برای پذیرش وجایب و مکلفیت هایش در زمینهء مذکور سعی، تلاش، کار و مبارزه و پیکار می نمودند منظورم وسایل و مسایلی اند که اینك عنوان می گردند و باید زنان را در جهت دسترسی به حقوق شان یاری می کردند که متأسفانه چنین نه شد.

• هدفم مطبوعات و پیام هایی که طی آن به مردم داده شد و یا داده می شود، می باشد.

طی دههء قانون اساسی، گام هایی در زمینه برداشته شد. امکانات آموختن و آموزاندن و تا حدی هم کار و سهم در امور اجتماعی برای زنان فراهم آمد و این امکانات هم چنان رو به تزاید بود ولی بوقوع پیوستن کودتای نا میمون ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داودی زمینه ها را برای فاجعه ۷ ثور ۱۳۵۷ در کشور مساعد ساخت که نه تنها زن افغان را به هزاران مصیبت و سیه روزی روبرو کرد بلکه کلاً ملت افغان را از داشتن ابتدایی ترین حقوق نیز محروم کرد.

آزادی اش را غصب کرد، انتخابش را گرفت، زبانش را مهر زد و از حق اضهار نظر و رای و بیان و اندیشه و تفکر و حتی «زندگی» کردن محرومش ساخت.

زمانیکه مقاومت ملت افغان زیر نام جهاد راه افتاد، به اساس شناخت سطحی ایکه من از گروه ها مخصوصاً حلقه های رهبری مجاهدین داشتم، فکر کردم اکنون وقت آن رسیده است که ملت افغان از اثر مجاهدتهای پیگیر و همه جانبه به رهبری سازمان های مجاهدین گلم استبداد سرخ را برچینند و توأم با آن هر نوع ستم و محرومیت و مظلومیت را با حاکمیت اسلام، ریشه کن سازد- مخصوصاً زن افغان را که در عالمی از مظالم، مصیبت ها، محرومیت ها و انواع محکومیت ها به سر می برد- رهایی خواهد بخشید. ولی بدبختانه که این تصور اشتباه بود و روی «شناخت سطحی» که از شناخت دقیق علمی،

خیلی فاصله داشت استوار بود.

من تصور می کردم که مطبوعات نهضت اعم از مجلات و جراید و سایر نشرات در همه مواردیکه ظلمت و تاریکی بر زندگی انسانها در جامعه مسلط بود، روشنی خواهد انداخت و آنعده از وطنداران را که کمر شان در زیر بار مظالم گوناگون که عمر ها بدوش داشته اند، خم شده- رهنمودهای روشن داده و همراهی خواهد کرد تا راه های رهایی از شر ستم و جور و بیداد و محرومیت و مظلومیت را دریابند، مخصوصاً فکر می کردم که با جرئت وارد میدان مبارزه در جهت دسترسی زن افغان و مسلمان به حقوقش، خواهد شد و مرد افغان را متوجه درك و شناخت وجایب و مکلفیت هایش در اجتماع بخصوص در برابر زن خواهد نمود و از زیادت کردن و زیاده روی و تجاوز باز خواهد داشت- به خاطری می گویم که تجاوز هم چنان جریان داشت و مطبوعات نهضت در داخل و خارج کشور شاهد بود که حقوق زن بیشتر از پیش پامال می شود و بر مطبوعات نهضت بود که علم مبارزه را بر می افراشت و در جهت رفع تجاوزات کمر می بست.

ما مطبوعات نهضت را نباید، جدا از نهضت مطالعه کنیم. زیرا مطبوعات نهضت حیثیت زبان نهضت را داشت و می توانست در بسا موارد اثر گذاریهای خیلی مطلوب و سازنده داشته باشد از جمله در مورد احقاق حقوق پامال شدهء زن افغان ولی متأسفانه که نه تنها سودمند واقع نه شد بلکه بر زمینه های تداوم محرومیت های زن افغان افزود.

در صورت تبلیغات علیه کمونزم و کمونست ها، توجهات جهاد مقاومت ملت افغان، تفسیر و تحلیل عملکرد های سیاه فاجعه آفرینیان هفت ثور و ارزیابی تجاوز ننگین ارتش سرخ بر افغانستان با همهء ابعادش و عواقب آن چه در افغانستان و چه در سطح منطقه و حتی در سطح جهانی و غیره و غیره مطبوعات نهضت خیلی کار کرد و نیروی زیاد گذاشت ولی در مواردی، حتی موارد حیاتی از جمله توجه دادن افراد حلقه ها، سازمانها و گروه ها بخصوص آنهایی که در رأس گروه ها «آمده» بودند به درزها، به فاصله ها، به نفرت

ها، به دشمنی ها، به موضع گیری های نا عاقبت اندیشانه، به اثرات وابستگی بر آینده نهضت و افغانستان، به ضرورت صلح و تفاهم، به کتب ظرفیت ساختن نظم و نظام در جامعه به هنر ضرورت عبور از مرحله جنگ به صلح و غیره و در پهلوی همهء این ها به مشکلاتیکه دامن گیر زن افغان بود، به مظالمی که بر وی می رفت، به محرومیتی که می کشید، به محکومیتی که در آن به سر می برد، به اسارتی که در آن قرارش داده بودند و چشم و زبانش را بسته و به بندش کشیده بودند و به وسایل و اسبابی که امکانات تداوم اسارت و محرومیت و مظلومیت زن را در کشور فراهم می آورد و امثالهم- نه تنها فرایض دینی و وجایب اخلاقی و انسانی خویش را مطبوعات نهضت انجام نداد که راه دسترسی زن افغان به حقوقش را طویل تر و امکاناتش را محدود تر ساخت، شرایطش را دشوار تر و طرقش را پر از موانع سنگین تر ساخت و بر مصیبت هایش افزود، محکومیتش را شدید تر و مظلومیتش را بیشتر ساخت. زیرا در جهت منفی- یعنی عکس جهتی که «باید» عمل می کرد و اثر می گذاشت- به بحث و مناقشه و جدل با آنهایی پرداخت که خواستار حقوق نصف نفوس جامعه افغانی ولو نسبی، بودند.

من در آن زمان سعی کردم با یك سلسله مقالات در نشریهء «البدر» به سازمان های مجاهدین توجه دهم که با این امر مهم اجتماعی نباید با این همه بی تفاوتی و بی دانشی و بی درایتی، بر خورد کرد. اما دیدم که جواب «راه یافتگان» و «دستکاران» به عرایض این نگارنده نیز جز توهین و زورگویی و دشنام چیز دیگری نبود. برای اینکه این اشکال توضیح شده باشد توجه خوانندگان را به مسایل ذیل جلب می کنم:

۱- در جریان جهاد که هر وسیله و نشریه نمایندگی از افکار، برداشت ها و باور های سازمان و گروه مشخصی را می کرد و آنها نیز همه از یك منبع آب می خوردند که حضرت امیر و رئیس و رهبر و مشر و... بود و اکثراً با اشتباهات خطرناك و جبران ناپذیری همراه بود- متأسفانه در موارد زیادی نه تنها بارور نبود که زیان های جبران

ناپذیری بر جا گذاشت و از جمله شرایط و حالیست که برای تداوم آن در جامعه زمینه سازی کردند.

جو حاکم بر مطبوعات نهضت نه خود سالم بود و نه پیام سلامتی داشت و به این ترتیب از یك راه و روش «تعین شده» مثمر و یك برنامه ریزی دقیق و بارور برای آینده حکایت نمی کرد و زمینه سازی برای حالت نحس حاکم امروز در کشور را همان روز نیز میتوانستیم در موضع گیری هایش تشخیص دهیم.

هر یکی تلاش داشت در قدم اول منافع گروهی را مطرح نماید و در جهت ارجهیت آن توجیهاتی را به خورد مردم بدهد که خبر زیان در بر نداشته و جز فاصله ایجاد نکردند و اینکه منافع مذکور کل ملت افغان توافق دارند یا نه، برای شان حایز اهمیت نبود یعنی همه فکر و ذکر شان منافع گروهی شان بود و آنگاه یعنی در قدم های بعدی اگر به منافع مردم نیت اندیشیدن را می کردند باید ملت شکور شان می بود!

در مورد «زن» و حقوقش بدبختانه که در قدم دو و سوم چه که در قدم های آخری هم توجه نه نمودند.بنابران اگر از یکسو در جهت حل مشکل کاری انجام ندادند از سوی دیگر اما، سعی کردند بر مشکلات بیفزایند.

امروز زمانیکه از زبان- زبان دراز های ائتلاف شمال و یا اعضای سازمانهای به تحلیل رفته، فریاد! بر سر حقوق برباد رفته زنان افغان را بوسیله حرکت طالبان می شنوم- به حیرت فرود می روم، زیرا می بینم که این افروزان چشم را بسته و دهن را گشوده دروغ می گویند و چه دروغی که حتی دروغ های شان راه می رود و...

طالبان در واقع میراث بجا مانده از «حضرات!» را اداره می کنند و همان راه و روشی را که سازمان های مجاهدین سابق در پیش گرفته بودند- در پیش دارند و از جمله دور کردن زن از ساحه کار و فعالیت های اجتماعی، بستن و مسدود ساختن مؤسسات نسوان و خانه نشین کردند زن افغان از مثالهای درد انگیز آن است. اما با این تفاوت که حرکت طالبان عفت زن افغان را از تجاوز

عناصر غارتگر ناموس مردم نجات داد. چیزی که در وقت ربانی امر عادی و تفریح روز مره ء افراد ملیشهء دوستم و... شده بود.

طبیعی است که این مطلب به هیچ صورت تحجر و رنجها و جهالت نهفته در حرکت طالبان را نمیتواند توجیه نماید ولی در مقایسه با شخصیت ائتلاف شمال نکته مثبت در شخصیت طالب است.

در دوران جهاد در پاکستان، اگر گویم که آنچه برای زن افغان بنام حقوق مانده بود، نیز پامال گردید اضافه گویی نکرده خواهم بود. متأسفانه نه تنها پامال گردید که پامال کردند آنرا وظیفهء دینی خویش عنوان کردند.

در واقع در مورد نیمی از نفوس کشور (زنان افغان) نه تنها این که مشکلات را حل و یا کم نکردند بلکه چنان بدان افزودند که اکنون راه حل آنرا نیز گم کرده ایم، زیرا:

۱- هر وسیله، ایرا میتوانم با اطمنان بگویم که بدون استثنی، به نوبه خویش به پخش و نشر مسایل و موضوعاتی می پرداخت که بیشتر اختلاف زا بود و باعث ایجاد فاصله ها و درز ها و کینه ها و نفرت ها میگردیدند نه مسایلی که در آن به وحدت، به هماهنگی، به همراهی، به ترمیم و اعمار، به حل مشکلات و راه یابی دعوت شده باشد. ملت افغان بهای همچو موضع گیریها را پرداخت و می پردازد و در موارد زیادی بزرگترین ضربات را بر پیکر سلامتی کشور و جامعه مخصوصاً از نظر فرهنگی و وحدت ملی وارد آورد.

حقوق، موقعیت و شخصیت زن در کشور ما، یکی از مسایلی بود و هست که مطبوعات نهضت باید روی آن روشنی کافی می انداخت و در جهت تثبیت آن مبارزه می کرد ولی مانند سایر موارد، درین مورد نیز غفلت کرد و برای تداوم همچو غفلت ها زمینه ها ساخت.

۲- اصل انتقاد به مفهوم سالم و درست و سازندهء آن یعنی زمینه سازی برای سلامتی و انگشت گذاشتن روی کجی ها و کج روی ها، نادرست

و نادرستی ها، انحرافات و خلاف ورزی ها و خلاف کاریها- متأسفانه در سطح نشرات نهضت مطرح نبود، نه تنها این، که انگشت گذاشتن را مخصوصاً در مورد عملکرد های «مشران» کفر، خلاف ورزی از اصول دین و ضدیت با منافع اسلام و مسلمانان قلمداد می کردند. امروز اما به کشتن همچو افراد بیشتر رغبت دارند تا به بند کشیدن شان. تنها چیزی که در لباس انتقاد به کثرت در هر نشریه پیدا بود و جلب توجه می کرد توهین و اتهام و دشنام و... بود که بدون کوچکترین اندیشه و ارزیابی و ملاحظه حتی به شکل بازاری آن و خارج از محدوده عفت کلام و بصورت خیلی نا عاقبت اندیشانهء آن عرضه می گردید. طوریکه تو گویی اصلاً نویسنده غیر از خودش و سازمانش و در سازمانش آنهایی را که با وی همنظر اند، دیگران را هر کسی و در هر جایی که هستند، آدم را نمیداند و این مصیبتی بود که مبارزه کردن با آن ممکن بود ولی نه به سادگی و آن عدهء انگشت شماری که به آن مبادرت ورزیدند، بهای گرانی پرداختند.

همچو برخورد با مردم، برای «سکوت» و چشم و گوش بستن و بی تفاوتی ها شرایط مساعدی را فراهم آورد که نه تنها در سایر موارد ضروری و لازمی بلکه در مورد زن، حقوق و موقعیتش در جامعه نیز باعث ایجاد یك جو و فضای متحجر و منجمدی گردید که شکستاندن آن در سالهای نزدیك آینده به سادگی میسر نخواهد بود.

۳- از مواضع و مواقف کارگردانان نشرات دوران جهاد و از محتویات نشر شده در آنها چنین بر می آید که مسوولین امور «احتمال» صحت بودن نظریات «دیگران» را نیز نمیدادند و هنوز هم که زیان های جبران نا پذیری را بر افغانستان و ملت افغان تحمیل کردند در همان مسیر در حرکتند، به عبارت دیگر آنچه خود می گفتند و می سفتند آن را درست و حق و سازنده و سالم می پنداشتند و غیر از آن را نادرست، نا سالم و باطل و ویرانگر، همچو بر خورد ضربات سنگینی را بر ما

وارد آورد و یکی از بیماری های خانمانسوزی بود و است که پیکر نیرومند یك ملت را به چنان ضعف و ناتوانی کشاند که امروز یا رای استاد شدن ندارد و همچنان بزرگترین موانع را در جهت راهیابی، راهنمایی و از بین بردن مشکلات در همهء زمینه ها از جمله دستیابی زن به حقوقش حتی حقوق ابتدایی سبب گردید.

مسالهء دوم: آنهایی که در افغانستان مدعی حکومت کردن بر مردم اند باید در خیلی از برخورد های خویش مخصوصاً در بین هم، با سایر مسلمانان و در کل با بشریت یك نگاه عمیق و تازه بیندازند. یعنی اینکه در جهت اثر گذاری و مطلوبیت برخورد های خویش باید همهء ما تلاش کنیم. این تقاضای زیستن انسان با انسان، در پهلوی انسان و در بین انسان هاست. این خواست فطرت انسانی است و این یگانه راه همراهی و یگانه وسیله همراهی با کاروان تمدن بشریست.

ما از برخورد های خشك و خشن و توأم با توهین و اتهام و تمسخر خبر زیان ندیده و نخواهیم دید.

ما از گرفتن فاصله های بی مورد و نابجا خبر نا توان ماندن حاصلی برنداشته ایم و بر نخواهیم داشت. بنابران بر خورد های خویش را باید بعد از یك ارزیابی همه جانبه، مطلوبیت ببخشیم، معنی این حرف، این نیست که ما از مواقف و مواضع اصولی و از اصول عقیدتی خویش صرف نظر کنیم و درگذریم بلکه به این معنی است که از یکسو به طرف، هر کسی که باشد، فرصت درك و تشخیص و شناخت و ارزیابی و تحلیل را بدهیم و خود نیز چنین زمینه و فرصتی را بدست آوریم و از آن استفاده نمائیم- از سوی دیگر رسالت یك انسان آگاه ایجاد فاصله های ویرانگر و بوجود آوردن درزها و زائیدن نفرت و کاشتن تخم کینه و عداوت و دشمنی نیست بلکه برای بوجود آوردن محبت بین انسان ها، از بین بردن فاصله ها و ویران کردن بنا های کینه و کدورت و دشمنی است، در غیر آن «طرف» هر کسی که هیئت به آنچه دارد، در جهت حفظ آن پا فشاری خواهد کرد و ما همه بر مواضع خویش، نتیجتاً فاصله ها

هم چنان حفظ شده و به مرور زمان بزرگتر و خطرناک تر خواهند گشت و تباهی و فلاکت را در فرجام به بار خواهند آورد.

آزادی:

نشرات نهضت در واقع باید در جهت آزادی قلم و بیان، آزادی اندیشه و فکر و انتخاب آخرین تلاش هایش را بکار می بست. زیرا عملاً علیه ستم و اختناق استبداد سرخ در مبارزه بود. انسان به همان اندازه ایکه به هوی برای تنفس کردن ضرورت دارد به آزادی نیز احتیاج و ضرورت دارد.

آزادی اندیشه، آزادی تحلیل و تفسیر وقایع و حوادث و رویداد ها، آزادی انتخاب از جمله انتخاب رشته، تحصیلی و انتخاب کسب و کار و پیشه و انتخاب محل سکونت و زندگی و انتخاب دوست و رفیق و همراز و انتخاب همسر و انتخاب رنگ و عطر و انتخاب مسوول و «مامور» و انتخاب «نظم» و انتخاب نظام و غیره و آزادی اظهار رای و نظر چه شفاهی و چه تحریری و امثالهم از ضروریات بنیادی و اهم و غیر قابل انکار زندگی بشریست که اگر از آنها بهره مند نباشد- مرگش را بر زنده ماندنش باید ارجحیت داد. با وجود این هم زمانیکه در کشور های مانند افغانستان از آزادی حرفی بر زبان جاری می شود و صحبتی عنوان می گردد، بدون کوچکترین اندیشه مطرح کننده را به غرب زدگی محکوم می کنند. مخصوصاً اگر طرف (مطرح کننده آزادی) کسی باشد که از جور استبداد سرخ و جفای حلقات رهبری گروه های مجاهدین سابق و محبت!! حرکت طالبان و یا هم هراس از زندان ادارات امنیتی و پولیس کشور های همسایه، نتوانسته در آن کشور ها بماند و به یکی از کشور های غربی فرار نموده و سکونت گزیده باشد و از آزادی حرف بزند- بدون چون و چرا «غرب زده» اش می نامند.

«غرب زده!» نمیدانم که این اصطلاح را کی و برای کیها اختراع کرده و در کدام موارد بکار می برند!؟

تا جایی که این نگارنده حاصلش آمده کمونستها اصطلاح مذکور را بصورت در بست برای محکومیت کسانیکه به نحوی از انحا مسایلی را در سرمایه داری غرب مد می گذاشتند- استعمال می کردند. امروز اما برای محکومیت کسانیکه در غرب وادار به سکونت شده اند، بکار برده می شود. امروز مُد شده که اگر از حرف و عمل یکی در جامعه خوش شان نیامد و اتهام دیگری نیز برای کوبیدنش نیافتند- غرب زده اش می نامند زیرا هم وارد آوردن این اتهام سهل است و هم غرب زدهء ما «غلطی» کرده و از آزادی حرف زده و به این اساس «جرم» ثابت و «مجرم» هم پیداست.

* عدهء از ما آزادی را با بی بند و باری و فساد در یك ظرف می اندازند و آنگاه اعلام میدارند ... موقف دین با مسأله برخورد نموده اند در حالیکه بر روحیهٔ دین موضع گیری می کنند، زیرا این دین اسلام بود که انسان در بند در قید و بند های فساد و استبداد جاهلیت را رهانید و به وی آزادی بخشید و مقام و کرامت و حیثیت عطا کرد.

* آیا ما در کشور خویش علیه ظلم، ستم، استبداد و طاغوت قیام نکرده و علیه هر نوع ستم کمر به مبارزه نبسته بودیم (خواننده در می یابد که مخاطب کیست) و آیا رهایی از چنگال ستم و استبداد، آزادی نامیده نمیشود؟

درست است که ستم گران و وسایل ستم یکی نیستند و از هم متفاوت اند ولی شکستاندن بند و زنجیر هر نوع ستم، رستن و آزاد شدن از بند استبداد است. حالا این استبداد چه استبدادِ سرخ کمونزم بوده یا باشد و یا ستم و ظلمی که بنام دین اعمال می گردد ولی اصلاً دین با آن در مخالفت شدید قرار داشته باشد- فرق نمی کند.

* آیا شایسته است که ما آزادی را که از ضرورتهایٔ اهم، اساسی و بنیادی حیات بشر و نظام انسانی در چار چوب تعین شده انسانیت و سایر ارزشهای انسانی است، به بی بند و باری تعبیر کنیم؟؟

* آیا بی بندوباری و لجام گسیختگی خود بیرون شدن و خارج گردیدن از مرز و محدوده و سرحد آزادی انسانی به مفهوم واقعی کلمه نیست؟

* آیا میتوان یك افراط را چه در عمل، چه در اندیشه و فکر و نظر و... آزادی به مفهوم درست آن تعبیر کرد و آیا هر بر خورد و فصل و هر اندیشه و نظر افراطی را که با همهٔ موازین انسانی در مخالفت قرار بگیرد باید به نام و خاطر آزادی پذیرفت؟

* مگر سرحد آزادی را آنهایی که هیچ حد و مرزی در هیچ رابطهٔ در پندار و گفتار و کردار شان نمی شناسند، باید تعین کنند و یا اینکه در محدوده نظام ارزشهای متعالی انسانی مرز ها تعیین و مشخص و تحدید شده اند؟

به باور من انسان بدون داشتن همین آزادی ایکه ارزشهای انسانی حد و مرز آنرا تعین می کنند- موجود است ولی این موجودیت یك موجودیت پوچ و میان خالی است. همچو یك موجود با وجود اینکه وجود دارد، فعالیت می کند، نان و روزی در می آورد، کار و تلاش می کند، می دود می تپد و... اما نا امید است و یا بهتر است بگوئیم بدون امید و بد بین و سرد. بد بین به زندگی، بد بین به همنوع و بد بین به خلقت. سرد است مانند زمستان، زمستان بدون بهار، زیرا در فضایی که ستم حاکم بوده، زاده و بزرگ شده و به استخدام رفته و به گفتهٔ آن «روشن ضمیر مرحوم» همچو یك موجود عقده مند است و بیمار و مریض، موجود بی تاب و تشنه و موجود بی انتظار و نا امید، بی بهره، ناتوان و حق بی روح است.

بدون آزادی «باید» ستم و زنجیر و زندان و زندانبان و بند و استبداد و مستبد و ظالم و مظلوم و مظلومیت را بدون چون و چرا پذیرا گشت.

آزادی نداشتن به محکومیت تن دادن است و محکومیت را خاصه محرومیت و مظلومیت آوردن است.

به عقیدهٔ من، اگر آزادی را غرب زدگی بنامیم و آنرا خاصه نظام سود و

سرمایه قلمداد کنیم- در حق این ارزش بزرگ و متعالی (آزادی) ستم بزرگی را مرتکب شده خواهیم بود، زیرا آزادی خاصه نظام سود و سرمایه نی که آمیخته با خلقت انسان، نهفته در فطرت و طبیعت انسان و خواست انسان است چه این انسان در «غرب»، چه در «شرق» و چه در شمال و یا در جنوب به سر برد و زندگی کند.

در نام سرمایه داری اما، همه چیز (تقریباً همه چیز) بدور محور «پول» می چرخد و در نظام پول و سرمایه هر کس و هر فردی که در بند نظام سرمایه داری و سرمایه دار است- به گفتهء آن «دانای راز» باید از دم صبح تا شام «سگ دولی» کند تا نان بخور و نمیری بدست آورد و شب هم تا دم صبح خواب پول ببیند تا تنهایی، سردی زندگی، و ظلمت هراسناك زندگی اش را در رویا های «پول» بتواند فراموش کند در غیر این زندگی و حیات برایش غیر قابل تحمل می شود.

متأسفانه نا ظلمان نظم سرمایه داری به همان شکلی که عدهء از ارزشهای انسانی را زیر پا کرده و مسخ نموده اند در برخورد با آزادی- در حق این نعمت نیز رحم نکرده و به آن صدمه زدند. به همین دلیل است که یك فرد عادی (کسی که سرمایه و امکانات ندارد) در جوامع سرمایه داری از آزادی برخوردار است. یعنی آزاد است ارایه نظر نمائید، آزادانه بیندیشد و آزادانه انتخاب نماید و آزاد است خود را کاندید نماید ولی نه نظرش جایی را خواهد گرفت و نه به جایی خواهد رسید، به اندیشه و فکرش نه کسی وقعی خواهد گذاشت و نه هم به جایی که موثریت داشته باشد راه خواهد کشود و اگر خود را کاندید هم کند بدون پشتوانه مادی زحمت بیهوده را بر گردن گرفته خواهد بود.

هم چنان چون امکانات تصرف و انحصار سرمایه در دست مردهاست، از امکانات جامعه هم در سایر موارد مرد ها بیشتر بر خوردار اند یعنی عملاً مردان ز امکانات و نیرو و توان و قدرت و ملاحیت بیشر، به مراتب بیشتر از زنان بر خوردار تا جایی که مقایسه امکانات در بین زنان و مردان فعلاً عملی

نیست این در دست زنان چیزی که روی آن اتکا کرد و به مقایسه پرداخت وجود ندارد و زنان در بسا موارد به آنچه در محدودهء حقوق شان است دست نیافته و به این زودیها دست نخواهند یافت.

در نظام پول و سرمایه ممکن است افراد احساس آزادی بکنند ولی بیشتر آنعده ای از نعمت آزادی بهره می گیرند و بهرهء وافر که امکانات وافر مادی در اختیار شان است. چنانچه گفتیم در جوامع سرمایه داری پول است که نظر می دهد و پول است که تعین میکند و رای میدهد و رای می آورد و انتخاب میکند و به انتخاب می گذارد.

اگر خوانندهء این سطور تنها در مصارف تبلیغاتی ایکه در جریان انتخاب در اروپای غربی و امریکا، مخصوصاً امریکا، دقیق شود در خواهد یافت که این سرمایه است که انتخاب می کند، زیرا در پایان ارزیابی خواهد دید که میدان مبارزه را کسی که وسایل تبلیغاتی در اختیارش بود- و ازین راه توانسته خوبتر «فریب» دهد- برد، و در اختیار داشتن وسایل تبلیغاتی ارزان نیست.

در بین زمامداران جوامع سرمایه داری اشخاصی هم هستند که اهلیت ادارهء یك موسسهء کوچك را هم ندارند ولی با استفاده از امکانات مادی و رابطه ها به جایی دست یافته و رسیده اند که در یك جو عادلانه تصور آنرا نیز نباید کرد. بر عکس هزاران شخصیتی که اهلیت همچو یك مقام را دارند در فکر کاندید شدن هم نیستند زیرا از اول می دانند که امکانات محدود شان اجازهء، همچو «بازی» را نمیدهد.

سرمایه با وجود اینکه نقش بنیادی در سیر ارتقایی جوامع بشری دارد ولی نباید به خاطر دستیابی به آن زمینه های محرومیت، مظلومیت، اسارت و زیر پا نمودن حقوق دیگران را بوجود آورد و یا اینکه نباید آزادی دیگران را در جهت کسب آن قربانی کرد یعنی اینکه پیام آزادی و هدف آزادی- محرومیت دیگران از آزادی نیست. اما در جامعه ایکه نظام پول و سرمایه حاکم است، در

عمل محرومیت دیگران از آزادی را آزادی، نامیده اند. در اجتماعات سرمایه داری بهره مند از سرمایه، بهره مند از آزادیست و محروم از سرمایه در «عمل» از چیز های زیادی محروم است.

در نظام پول و سود و سرمایه به خاطری می گویم که آزادی را به تمسخر گرفته اند که آنرا خرید و فروش می کنند. یعنی هر کس که پول وافر و زیاد دارد امکانات زیاد دارد و حرف برای گفتن و شنوندهء زیاد برای شنیدن حرفهایش دارد و تقریباً همه چیز و همه کس را می تواند بخرد، آنکه اما او پول ندارد حرفش را به صفحهء یك روز نامهء محلی هم نتواند برساند و اگر هم رساند توان به کرسی نشاندن آنرا نخواهد داشت و اگر هم داشته باشد همه. معارف به کرسی نشاندن حرفش را باید از کیسه «پیاز و کچالوی» فامیلش بپردازد.

من درین جا از آن عدهء می خواهم صحبت کنم که مدعیان بر گشتاندن انسانیت انسان به انسان و حاکمیت نظام ارزشهایند. چه همچو افراد در زیر چتر نظام سرمایه داری به سر برند و یا در نظم دیگری- زمانیکه اندیشه و اداره و عزم و حرکت و فعل و عمل شان در جهت سلامتی انسان در هر کجای این جهان که باشد و به هر قشری که مربوط باشد- کار می کند و آزادی را به حیث یکی از فکتور های اساسی سلامتی انسان می پذیرند، همچو انسان ها در خور تقدیر و ستایش اند. ولی آنهایی که در نظر از سلامتی حرف می زنند و در عمل مانند حیله گران سرمایه داری به آن (سلامتی انسان) صدمه می زنند، همچو انسان ها را «باید» به «راه» آورد و در مسیری که منافع همگانی ایجاب می کند سوق داد.

در جوامع اسلامی، بخصوص در کشور ما- با وجود اینکه آزادی های انسان (اعم از آزادی زن و مرد)، حقوق انسان (اعم از حقوق زن و مرد)، وجایب مسلمانان (اعم از وجایب زن و مرد همه و همه صراحت دارند ولی برخورد عملی مرد (مسلمانان) بخصوص در کشور ما با مسایل یاد شده به حدی زشت است و اسارتبار که زشتی آن به مراتب از جامعه سرمایه داری بدتر

است. اما توجه باید داشت که این سیاهی و این زشتی و مصیبت های ناشی از آن را به هیچ صورت نمیتوان به حساب «دین» گذاشت. زیرا دین در موارد مذکور صراحت کامل دارد. دین نه اسارتبار است و نه اسارت زا و نه اسارت را تائید می کند و نه علیه آن بی تفاوت است بلکه اسارت را محکوم می کند به آن به مبارزه فرا می خواند و علیه آن به جهاد حکم می کند و از آن می رهاند.

تعبیر در واقع متوجه مدعیان کاذب دین است که دین را وسیله بهره کشی، بهره مند شدن، انحصار و غصب ساخته اند و اگر تفکری و مکتبی اسارت آورد و محرومیت و باعث مظلومیت شود و محکومیت- نه مطلوب است و نه باید برای بشر در خورپذیرش باشد.

در هر صورت برداشت من از برخورد آنعده از هموطنانم که همواره به این نام و آن نام، از این طریق و از آن طریق در پی غصب و انحصار امکانات جامعه بوده و هستند با مسأله آزادی برخورد خیلی زشت و توأم با تأسف و تأثره داشته اند و به تکرار باید گفت که برخورد شان واقعاً نفرت انگیز و تأثر آور است.

ایجابات منطق سالم چنین است که در هر دو زمینه یعنی برداشت من و برخورد آنها، به دقت نگریسته شود تا روشن گردد که کدام یك راه خطا می پیماید!؟

من خود نیز چنین کردم یعنی برداشت خود را با بر خورد همان عدهء از هموطنانم که اشاره کردم، به مقایسه گذاشتم، در نتیجه حاصلم آمد که برخورد شان نه تنها به آزادی و آزاد اندیشی و آزاد اندیشان درست و سالم و منطقی نبوده بلکه با اصول و اساسات دین مخالف و با انسانیت در تضاد بوده و است و علاوه بر همه خیلی نفرت بار و ظالمانه بوده و است.

برای توضیح مسأله یکی دو مورد را در ذیل یاد آوری می کنم:

۱- هشت سال است که نظام مزدور کمونستی در افغانستان سرنگون شده

است ولی بآنهم جنگ و درگیری و ویرانی در کشور ما به نام «دین» تا همین دم جریان دارد که باعث خون ریزی، ویرانی، بی نظمی، بی ثباتی، فقر و انواع گوناگون مصیبت ها، بدبختی ها، امراض و بیماری های دیگر گردیده است و می گردد، جناح های درگیر (طالبان، ائتلاف شمال) هر یك برای توجیه سیاه اندیشی ها و سیاه کاری های خویش به ده ها دلیل و سبب عنوان می کنند که کوچکترین زمینه برای پذیرش ندارند و سر انجام برای تبرئه خویش از «دین» هم استمداد می جویند. در واقع اما نه در دین و نه هم در هیچ برنامه دیگری و از هیچ نگاهی برای عملکرد های زشت، ویرانگرانه و خونین شان توجیه وجود ندارد. نه تنها این که در یك جو قانونی و در زیر چتر یك نظام سالم و یك نظم سازنده همهء آنهایی را که به نحوی از انحا باعث تداوم خون ریزی و جنگ و ویرانی در کشور گردیده اند باید بدون چون و چرا محاکمه شوند و به جزای عمل شان برسند.

۲- بعد از سقوط کمونستها تا امروز که برای ترتیب و تدوین و حاکمیت قانون در جامعه مدت و زمان نه تنها کافی بلکه زیاد وجود داشت، متأسفانه کوچکترین گامی هم درین زمینه برداشته نشده است و جامعه در یك جو بی قانونی یا در پنجه های خونین این و یا آن جناح اسیر مانده و به پرسش هایی هم که درین جا! و آن جا! مطرح می شوند جواب می گویند که «شریعت» حاکم است و...

در هر دو مورد فوق چنانچه گفتیم «مدعیان» به دین تمسك می نمایند و برای فریب دادن آنرا «وسیله» می سازند، در حالیکه دین نه جنگ جاری در کشور و نه جناح بندی موجود در جامعه، نه عدم موجودیت قوانین مردمی که متضمن حیات مدنی و آزادی های انسانی برای همهء افراد جامعه می گردند و نه هم نظام طالبان و نه آنچه قبل از طالبان ائتلاف شمال بر مردم تحمیل کرده بود و نه آنچه را می خواهد ائتلاف شمال و در رأس آن شورای نظار بر مردم تحمیل کند و ازین قبیل هیچ یکی را تائید نمی نماید. نه تنها تائید نمی نمائید بلکه

از آن به شدت نفرت نشان داده، تقبیح نموده و از آن به دوری جستن هدایت داده و در صورت توان مندی مبارزه و جهاد علیه عوامل آنرا وجیبه دانسته است.

می خواستم گفته باشم که کجی در باور و برداشت من و امثال من نیست بلکه ز سر تا پا قامت جناح های درگیر در افغانستان کج است و معیوب و بیمار و مریض و همچنین است باور و برداشت شان دربارهء موقعیت و موقف و حقوق و شخصیت و حیات «زن» در افغانستان.

در همین چار چوبی که صحبت ما جریان دارد باید مسأله عدالت اجتماعی را نیز مطرح ساخت تا پیوند مسایل در جامعه، تکمیل گردد و لو اکمال آن صد در صد صورت نگیرد و نسبی باشد. زیرا برای اینکه این اصل دینی را وضاحت داده باشند و برای شناخت مردم از آن، آن را تشریح و عام فهم و در خور درك برای همهء دینداران ساخته باشند در ساحهء مطبوعات نهضت کاری که بتوان روی آن حساب کرد صورت نگرفته و نه هم امروز در مورد مذکور احساس مسوولیت برای کار و فعالیت احساس می شود.

نکاتی در مورد عدالت اجتماعی:

ما قبلاً در بحث مختصری که در مورد آزادی عنوان کردیم گفتیم که به مجرد صحبت کردن در پارهء آزادی، هم قیام طالب و هم مجاهدین سابق حکم محکومیت (غرب زدگی)، متکلم را صادر می کنند- زمانی هم که کسی از عدالت اجتماعی، از بین بردن نظام طبقاتی و فاصله هایی که بین مردم از نظر مادی بوجود آمده و در مواردی غیر قابل تصور است و تقسیم عادلانهء امکانات در تمام موارد ـخصوصاً ثروت، حرف بزند- مهر تکفیر و کمونست بودن را بر پیشانی اش می زنند. برخورد هایی از این قبیل در بین افراد بی بصیرت جوامع اسلامی ایجاد شك و تشویش در قبال «دین» نموده یعنی اینکه دشمنان دین نیز این روحیه شك و نزدید در مورد دین را تحریك می کنند. در

حالیکه عدالت اجتماعی در اسلام از اصول اساسی و بنیادی دین بوده و است و ارزش بزرگیست که در همهء شؤن و رابطه ها در اجتماع بدون چون و چرا باید رعایت گردد.

بحث درین باره را با آیات کلام الله مجید همراه می سازیم. سورة نساء طی آیهء ۵۷ می خوانیم که:«... ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعضکم به ان الله کان سمیعا بصیرا» خدا به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش پس دهید و چون میان مردم حکم کردید به عدالت حکم کنید.

چه نیك است این چیز ها که خدا شما را بدان پند می دهد. خداوند شنوا و داناست.

می بینیم که قرآن عدالت را در مسایل مالی و مادی تحدید نمی کند بلکه در زندگی انسان در همهء رابطه ها در نظر گرفتن و تحقق آنرا هدایت می دهد و به مسلمان امر می کند که اگر به قضاوت کردن در بین مردم مامور شد باید عدالت را در قضاو در نظر گیرد و در سپردن امانت ها به اهل شان باید عدالت را مراعات نماید و غیره و غیره.

ببینید، رهبریت یك جامعه امانت مردم همان اجتماع و کسی که مامور نگهداری و حفظ این امانت می گردد اولاً «باید» اهل آن باشد و ثانیاً اگر مردم خواستند باید بدون کوچکترین کم و کاست آنرا باز پس سپارد.

باز هم در سورهء نساء طی آیهء ۱٤۷ در قرآن کریم می خوانیم که:

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهد الله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیاً او فقیراً فالله اولی بهما و لا تتبعوا الهوی ان تعدلو و ان تلوأ او تعرضو افان الله کان بما تعلمون خبیراً...» شما که ایمان دارید با عدل و انصاف رفتار کنید و برای خدا گواهی دهید اگر چه به ضرر خود تان یا پدر و مادر تان و خویشان تان- توانگر باشند یا فقیر، باشد. خدا به رعایت آنها شایسته است. پیرو هوس مشوید که از عدالت باز مانید. اگر

رخ بتابید یا رو بگردانید، خدا از اعمالی که می کنید آگاه است.

در سوره، مائده طی آیه، ۸ آمده است: «... یا ایهاالذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداً باالقسط و لا یجرمنکم شنأن قوم علی الاتعدلوا؛ اعدلوا هواقرب للتقوی و اتقوالله ان الله خبیر بما تعملون.»

شما که ایمان دارید، برای خدا قیام کنید و بانصاف گواهی دهید دشمنی قومی وادار تان نکند که عدالت نکنید. عدالت کنید که پرهیزگاری نزدیک تر است و از خدا بترسید که خدا از اعمالیکه می کنید خبر دارد.

در جامعه ایکه نظام طبقاتی حاکمیت داشته و عده، از همه، امکانات برخوردار ولی اکثریت مردم در محرومیت به سر برند آن نظام را «باید» سرنگون کرد، زیرا حافظ منافع عده، انگشت شمار خواهد بود و در همچو یك جامعه که اکثریت در محرومیت به سر می برند در بین این اکثریت باز اکثریت محروم را زن تشکیل خواهد داد.

۲- داد و فریادی را که سرمایه داری غرب در رابطه با حقوق بشر درین گوشه و آن گوشه، جهان راه انداخته است در مواردی شعارهای فریبنده، بیش نیستند. زیرا همین ها (کشور های سرمایه داری غرب) اولین کشور هایی بوده و هستند که هم اولین گام ها را در جهت ویرانی گذاشته اند و هم به پامال نمودن حقوق انسان در ابعاد خیلی وسیعی آن مبادرت ورزیده اند. چنانچه دو جنگ جهانی ویرانگر را همین ها اغاز کردند در کوریا، هند و چین، شرق میانه، افغانستان و عامل تجاوز و تداوم خونین ترین درگیریها همین ها بوده اند و در مواردی هم که آغاز گران درگیریها نبوده اند به حیث محرکین درگیری، باعث جنگ و خون ریزی شده اند. این حرف به معنی آن نیست که نقش ویرانگریهای دیگران (مخصوصاً آنهایی که در کشور های اسلامی و کشور های عقب مانده، جهان که نظام های ثابت ندارند) را فراموش کنیم.

نظام سرمایه داری زمینه های قسیم عادلانهء امکانات در جامعه را از راه لجام گیسختگی سرمایه داری و بی لجامی سرمایه دار از بین برده اند و این خود دلیل عمده برای اثبات موجودیت فاصله های حاد طبقاتی و عدم موجودیت عدالت اجتماعی و زیر پا کردن حقوق بر خورداری انسان از منابع طبعی و طبیعت که متعلق به همهء انسانهاست، می باشد.

خوانندگان این سطور به سادگی می توانند از راه مراجعه به ارقام نشر شده در مطبوعات به رقم نجومی ثروتی که در امریکا جمع آوری شده، پی ببرند و در عین زمان به تعداد میلونها از افرادی که در فقر به سر می برند و سر پناه عادی هم ندارند و آنهایی که هیچگونه بیمه اجتماعی ندارند و از نظر صحی هم هیچ منبعی هم به حال شان رسیدگی نمی کند و آنهایی که نه کار دارند و امکانات دسترسی به آن- نگاه کنند- در خواهند یافت که نظام سرمایه داری مخصوصاً نظام حاکم بر امریکا- در خیلی از موارد تنها ماسک انساندوستی را به او کشیده اند و عملاً در جهت مخالف آن حرکت می کنند.

اردوگاه کمونزم (کاپیتالزم دولتی) که ۷۲ سال بر سر زمین به اصطلاح شوروی ها حاکمیت داشت مانند سرمایه داری غرب از ابتدای حاکمیت تا لحظه های سقوط در جهت مخالف عدالت اجتماعی در جوامع زیر حاکمیت راه رفت. حالانکه جز شعار عدالت را سر نداد و لحظهء هم در جریان ۷۲ سال از سر دادن شعار های عدالت اجتماعی دهن نبست.

عدالت اجتماعی در روسیه شورروی وقت معنی سلب حاکمیت مردم، سلب آزادی مردم و سلب عقاید مردم را داشت. در نظام سرمایه داري غرب اما، مردم حق مالکیت را دارند ولی سرمایه داران همهء راه ها را بروی شان می بندد. یعنی در هر دو نظام زمینه های تطبیق عدالت اجتماعی را از بین برده بودند و برده اند.

عدم تطبیق عدالت اجتماعی، موجودیت فاصله ها و حاکمیت نظام طبقاتی در یك جامعه اگر از یکسو باعث محرومیت و مظلومیت اکثریت افراد یك جامعه می گردد، از طرف دیگر در بین این اکثریت بیشتر باعث محرومیت

و مظلومیت و محکومیت نیمی از آن، حتی بیشتر از نصف (زنان) چنانچه قبلاً نیز اشاره کردیم، می گردد.

فکتور دیگری که به حیث مشکل بزرگ در زندگی زنان در جوامع غربی بوجود آمده مسأله طلاق است که اگر تا سال ۱۹۹۵ بطور مثال در المان باعث می گردید از هر سه خانواده شیرازه یکی از آنها را از هم بپاشد- امروز یعنی ماه می سال دو هزار از هر دو خانواده یکی از آنهـا را بد بخت می سازد و متأسفانه که بار اصلی مشکلات آینده خانواده از هم پاشیده شده را، زن بدوش می کشد، یعنی اگر بار و ثمر زندگی مشترك طفل و یا اطفال باشند زن اکثراً پرورش و تربیه آنها را عهده دار می گردد و ازین ناحیه به شدت زیر فشار قرار می گیرد.

جریان طلاق، همچنان روی روحیهء اطفال نیز اثر خیلی ناگوار می گذارد یعنی اطفالیکه اکثراً از محبت پدر و بعضاً از محبت مادر محروم می گردند این محرومیت روی شخصیت و زندگی شان اثر زیاد می گذارد- نهایت اثر منفی و بیماری زا.

هم چنان در جوامع عقب مانده و کشور های اسلامی تراکم امکانات و ثروت در دست مردها و انحصار آنهاست که اگر از یکطرف باعث محرومیت زن از آنچه «باید» بهره مند باشد- می گردد، از طرف دیگر وی (زن) را به مرد احتیاج می کند تا دست نیاز به خاطر رفع ضرورت های مادی خویش به سوی مرد دراز کند. حالا اینکه بر اورده می شود یا نه خود «عاقبت» دیگری را بر زن تحمیل می کند. به این مفهوم که اگر دست نیاز به شدت و با بی پروایی به عقب زده شود- از نظر روانی اثرات آنرا نمیتوان در زندگی آینده زن نادیده گرفت.

خواننده عزیز توجه داشته باشند که طرف صحبت ما درین احتیاجات و ضرورتها انسان است **نه** وسایل تجمل و اضافی.

بهر حال- مطبوعات نهضت در مواردیکه روی آن صبحت کردیم مانند خیلی از موارد دیگری که درین جا طرف بحث ما نیستند، به مکلفیتها،

وجایب و مسوولیتهای خویش عمل نکرد تا اقلاً افکار عامه مردم را آماده وجه و فکر کردن در مورد مظلومیتی که زن افغان در آن به سر می برد، کرده باشد. به اساس همین غفلت بود که ما هر روزی که آغاز به فکر کردن در مورد این مساله (مشکلات زن) می کنیم- از صفر باید شروع کنیم. زیرا مطبوعات نهضت اگر در جهت مثبت کوچکترین گامی بر نداشت، در جهت منفی اما موانع زیادی حتی برای آینده، در مسیر دست یابی زنان به حقوق ابتدایی شان خلق نمود.

حالا بعد ازین همه کُلی گویی ها می خواهم خواننده را به مسأله موضع گیری های عملی مطبوعات نهضت در مورد موقف، شخصیت و حقوق زن، در افغانستان توجه دهم، البته متذکر باید شد که بحث درین رابطه را به عنوان کردن یکی دو نمونه محدود خواهم کرد.

طرح کردن و عنوان نمودن موقف و حقوق و شخصیت «زن» در جوامع اسلامی مخصوصاً، از حساسیت غیر قابل محاسبه برخوردار است. به این مفهوم که حساسیت مردم را طبقه ملای جامعه هم خیلی به سادگی می تواند تحریك نماید و هم این حساسیت وقتی که بر انگیخته شد مهار کردن آن به آسانی میسر نخواهد بود.

کسیکه همچو مسأله ایراطرح کرده، به فاسد بودن و یا فاسد نمودن، فاحش بودن و یا فاحش نمودن و کسی که می خواهد جامعه را به فساد و انحراف سوق دهد- متهم کرده و می کنند. این اتهامات بعضاً آنقدر بی رحمانه وارد می شوند که افراد متعهد، مبارز و با ایمان هم از شر آن، جان سالم بدر نمی برند.

در مطبوعات نهضت با طراحان و عنوان کنندگان حقوق زن همین معامله را کردند، نه تنها این، که بر بار مصیبت ها افزودند چنانچه در عکس العمل با مقالات این نگارنده بر خورد خیلی ظالمانه و زور از عدالت نمودند. آنهایی که چنین کردند و به نرخ روز نان خوردند و ناروا ها و نادرستی ها را توجیه می کردند و صحه می گذاشتند و هر عمل زیانبار و نا عاقبت اندیشانه را تأیید می

کردند تا جایی که در مواردی سفید را سیاه و سیاه را سفید خواندند و باطل را حق گفتند و یا اینکه هر دو را در یك ظرف انداختند و از عالمی از نابسامانیها چشم پوشی کردند تا جایی که بر همهء ملت عالمی از مشکلات را تحمیل نمودند.

من زمانیکه می دیدم بحث و مذاکراه باعدهء از «اینان» نتیجهء جز اتهام به بار نمی آورد، از خود می پرسیدم ، پس چه انگیزهء باعث گردیده بود با استبداد درگیر شویم در حالیکه خود می خواهیم عامل سلطهء استبداد باشیم و یا اینکه عملاً استبداد را حاکمیت بخشیده ایم؟

به مجرد اینکه در دوران ربانی (عامل مصیبت، درگیری ها و جنگ های خونین و ویران گر در کشور) ضرورت تشکیل وزارت امور نسوان عنوان شد عدهء از «مشران» حتی محل جلسه را ترك گفتند. یعنی حتی آمادگی شنیدن همچو حرفها (وزارت امور نسوان) را نداشتند.

امروز متأسفانه شرایط به مراتب خرابتر شده و زنان افغان با مشکلات و نا بسامانیهای بیشتری روبرو گردیده اند و کسانیکه در مورد بهتر ساختن شرایط مذکور به نحوی از انحا می خواهند فعال باشند با مشکلات و موانع بی شمار و سختی روبرو می شوند.

اینك درین جا حسب نمونه مطالبی از مقالات جریده شهادت ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان را ذکر می کنم که در شماره های ۲۴۷ و ۲۴۸ و هم چنان ۲۴۹ جریده مذکور در ارتباط با مسایل زن نشر شده است.

می خواهم خواننده این سطور را توجه داده باشم که از نظر زمانی اگر چه مدت زیادی از نظر مسایل مذکور می گذرد ولی از آن جایی که زمان در کشور ما از حرکت باز مانده، بنابران نه مقالات مذکور و نه هم آنچه من روی آنها نوشته ام، هیچ یکی «بهای» شانرا از دست نداده بلکه هنوز هم مسایل مذکور گرمی و داغی شانرا حفظ کرده اند و به این اساس ارزش آنرا دارد که یکبار دیگر در زمینه با هم، دقیق شویم.

نظری به مقالات مذکور و ارزیابی مطالبی از آنها

دو مقاله جریده شهادت که به ترتیب زیر عنوانهای «حقوق زن از نظر دین مبین اسلام» به قلم پناهنده و «حقوق زن در نظام اسلامی» به قلم نجیب الله صمیم، نشر شده، در واقع باید به جواب مضمونی نوشته شده باشند که در همین مورد (مسایل و موضوعات مربوط به زن) در جریدهء مذکور - «باید! نشر شده باشد که متأسفانه بدست من نرسیده است».

تذکر باید داد که من در همان وقت مقالات مذکور را جواب کرده ام و جوابیه نیز قسماً در همین نوشته‌ایکه می خوانید جا داده شده است ولی به تأسف باید بگویم که جریدهء مذکور از نشر همه مطلب سرباز زد و مطالبی را که از اهمیت درجه دوم و سوم برخوردار بودند- به نشر سپرد.

تقاضای من از نویسندگان مانند ایشان و یا آنهایی که مسوولیت نشر و سرپرستی همچو جراید را عهده دار اند و همچنان حرکت طالبان و... این است که مسایل مهم و احیای جامعه انسانی را با سبك سری و بی تفاوتی جواب نگویند که بلکه اگر «می توانند» جواب بگویند بعد از یك ارزیابی و دقت کافی به جواب بپردازند و اگر نمیتوانند، بگذارند آنهایی که می توانند دست به

این کار بزنند و مسایلی را که بدون چند و چون و چرا باید پذیرد- نباید جاهلانه در پی رد آن بر آمد.

یاد آوری باید کرد که نقد و یا نقدی بر نقدی که من نوشته بودم به سه مرجع از جمله به جریده شهادت جهت نشر فرستاده شده بود ولی به تأسف باید گفت ، جریده شهادت بنابر تصور خاص و مربوط به فردی که از مسایل داشت از نشر همه مطلب خود داری ورزید و به چاپ چند جمله و پاراگراف آن اکتفا نمود. از جمله دو مرجع بعدی، یکی مطلب را قید و حبس نمود و به زندان ابد محکومش کرد- دومی اما، آنرا با اخلاص و بدون کوچکترین تشویش و تردید چاپ و نشر کرد که مورد استقبال گرم قرار گرفت. اکنون می بینم که ضرورت نشر، همچو مسایل به صورت تکرار، با تا کیدات بیشتر و روشنگری های بهتر نه تنها وجود دارد بلکه عملکرد ویرانگرانه گروه های مجاهدین سابق و حرکت طالبان این ضرورت را برای چندین دهه آینده تمدید کردند.

ارگان نشراتی یك سازمان که مدعی مبارزه در جهت تحقق حقوق انسان اعم از زن و مرد، مخصوصاً زنان افغان بود- از نشر کردن یك نقد عادی ایکه در دفاع از حقوق زنان و تقبیح نمردن محرومیت و مظلومیت «زن» در کشور نگاشته شده بود، سرباز می زند ولی همان اشخاصی که نشریه مذکور در اختیار شان بود امروز یکی از دلایل مخالفت علیه طالبان را پامال کردند حقوق زن بوسیله طالبان قلمداد می کنند. گروه های رهبری ائتلاف شمال، حرکت طالبان را جنگ افروز و جنگ طلب و... عنوان می کنند ولی در زمان ظهور حرکت مذکور اعضای این حرکت را کبوتران صلح می نامیدند و... می بینیم که در واقع مسأله رسیدن حق به حقدار اصلاً از اول مطرح نبوده و یا اگر هم بوده است در معاملهء قدرت «معامله گران» آن را از یاد بردند و اصل مساله دسترسی به قدرت بوده که همهء سازمان ها و گروه ها بی‌تابانه در جهت رسیدن به آن از «دری» به «دری» پناه بردند و اسارت در بند اجانب را به خاطر غصب امکانات مردم افغانستان بر آزادی و زیستن در بین ملت و همراهی با سر نوشت ملت ترجیح

دادند و به اسارت و مزدوری بیگانگان رفتند.

گروه های مجاهدین سابق و به تعقیب آنها حرکت طالبان نه تنها اینکه در جهت نجات زن افغان از مظلومیت و پریشانی و ناتوانی و اسارت کوچکترین گام عملی بر نداشتند بلکه هم بر پریشانی اش افزودند و هم برای تداوم پریشانی هایش در چندین دهه آینده زمینه سازی کردند.

به تأسف باید بگویم که به نظر من وضع حاکم بیش از پیش از مسلط شدن یك جو ستمزای ناگوار تر حکایت می کند و بدبختی های بیشتری را پیشگویی می کنند.

نه تنها در مورد شخصیت و موقف و حقوق زن در کشور ما اوضاع روز به روز خراب و خرابتر شده رفت بلکه «زورمندان» یا بهتر است بگویم آنهایی که بر بازو و شمشیر «دیگران» می نازند و بی اراده به جان و مال مردم می تازند و «مرز» های زیادی را بدون اندیشه و شناخت و با «منطقی!!» که تنها در نزد خود شان قابل‌توجیه و فهم است- عبور کردند و می کنند و عالمی از خرابی ها، ویرانی ها و نابسامانیها را برای نسل های آینده کشور به جا گذاشتند. از جمله محرومیت و مظلومیت بیشتری را بر زن در جامعه تحمیل کردند و می کنند.

عدهء از ما چنان اندیشیده و می اندیشیم، چنان عمل کرده و می کنیم که از «فردا» از آینده و استقبال اصلاً در افکار و کردار ما اثری هم دیده نمی شود. یعنی اینکه متأسفانه این ملت را در محدوده ماضی به زندگی (اگر بتوان زندگی اش نامید) کردن عادت داده ایم و حتی از «امروز» به فاصله زیاد- دور نگهداشته و اصلاً اندیشهء برای فردا و فردا های دیگر به خاطر ما ظهور نمی کند و این جهالت است و تلاش در جهت تداوم و وسعت ساحه آن. به کلام ساده تر ما آینده نگری را خط بطلان کشیده ایم طوریکه حتی از درك «حال»نیز عاجزیم. هم چنان عدهء از ماضیان ما چنان اندیشیده و می اندیشند که تو گویی درین جهان با این همه عظمت و بزرگی «آقایون!!» تنها به سر می

برند آنهم به حیث برگزیدگان خدا (ج) و به هر سو نگاه می کنند تصویر خویش را می بینند و اگر هم دیگران را ببینند- آنها را نا دیده انگارند. زیرا این سهل است و غفلت آور. در حالیکه زندگی انسان امروز با داشتن همچو افکار موفق به زندگی، بلی منظورم زندگی به مفهوم درست آن است در پهلوی دیگران، با دیگران و در بین دیگران، نخواهد شد.

عده، هم چنان می اندیشند که تو گویی در رویا به سر می برند و به خواب غفلت فرو رفته اند و در یك «دور زمان» بر خلاف میل و آرزوی شان محکوم به زیستن گردیده اند و این دردناك است، زیرا بیرون آوردن شان از رویایی که در آن به سر می برند در شرایط امروز جامعه افغانی میسر نیست و به همین دلیل درد ناشی ازین رویای غم انگیز را باید بکشیم.

موضع گیری های نویسندگان جریده شهادت وقت در مورد حقوق زن مخصوصاً در بعضی موارد چنان زشت است و نفرت انگیز که حتی در هنگام خواندن آن انسان حوصله را از دست می دهد.

آقای «پناهنده» در مضمون خویش زیر عنوان «حقوق زن از نظر دین مبین اسلام» از یك دانشمند مصری بنام استاد «عقاد» یاد کرده و به نقل قول از وی نوشته است که وی (عقاد) مخالف نهضت زن بود. یعنی اینکه چون «عقاد» مخالف نهضت زن بود پس باید همه مردم مخالف نهضت زن گردند.

متأسفانه، چون ما از این قماش دانشمندان و مریدان شان در جامعه خویش زیاد داریم پس بهتر است مسأله را با تفصیل بیشتر پیگیری کنیم و روی همین دلیل می خواهم خوانندگان را به مسایل ذیل توجه داده باشم:

اول اینکه خیلی از دانشمندان ممکن است با مسایل موافق باشند، با مسایل و موضوعاتی هم مخالف و در مورد یك سلسله مسایل هم اصلاً نظری نداشته باشند.

از نظر سلیقه هم یکی این و دیگری آن نظر و... را تائید و یا رد می کند. از آنچه حرف می زنم و طرف صحبت ما قرار دارد فورمول بندی های علوم

طبیعی از جمله ریاضی و فزیك و... نبوده بلکه منظور نظر ما مسایل اجتماعیست که دیدگاههای افراد و برداشت های شان- در مورد آنها و از آنها و همچنان برخورد های شان با آنها نه تنها یکسان نبوده بلکه متفاوت می باشند. به این اساس آیا مخالفت و یا موافقت آقای «عقاد» و امثالهم «باید» بدون ارزیابی، بدون تحلیل، بدون درك و شناخت و بدون مطالعه، قبای موافقت و یا هم مخالفت ما نیز گردد ؟!.

آیا ضرورت است که مخالفت و یا موافقت، همچو افراد (عقاد،...) را بدون دقت، تحقیق و مطالعه و تفکر بپذیریم؟

آیا ضرور است بپذیریم که آقای فلان چنین و چنان گفته، همهء ما بدون اینکه در مورد گفتهء آقا!! اندیشیده باشیم- از آ ن اطاعت بپردازیم و اینکه آقا!! کی بوده و چه کاره بود، و در چه شرایط و وضع و حالتی به سر برده و در کدام مورد صاحب نظر بوده و آیا صداقت و اخلاص و... در نظرش نهفته بوده است و یا اینکه... از همچو پرسشها زیاد خلق می شوند که همه جواب می خواهند.

مخالفت و موافقت افراد با نظری و با طرحی، با بر نامه و پلان و پیشنهادی و امثالهم دیگران را بائیست به تعمق و تفکر و به درك و شناخت مفاد و یا هم مفاد و یا هر دوی شان وا دارد تا به اساس درکی و شناختی موضع گیری کنیم، یعنی اینکه موقف تائیدی و یا تردیدی ما را باید فهم و درك و شناخت و آگاهی ما تعین کند نه سلیقهء فلان و یا خواست فلان و یا هم ادعا و نظر فلان کس، زیرا بر همین مناسبت که پذیرفتنی، مطلوب و درست و سازنده را باید پذیرفت و آنچه در خور رد کردن است و دور ریختن- باید رد کرد و دور ریخت.

همچنان تذکر باید داد که تا زمان موجودیت منابع اصولی و قرارداد ها و مقررات و قوانین قبول شده- مخالفت بی اساس این و آن با این و آن پدید، اثر گذار نیست. تنها چیزی که درین رابطه تبارز می کند برداشت ها و تفسیر ها و

تعبیر های متفاوت است که برای رفع مشکل در زمینه نیز راه های باز وجود دارد- از جمله راه پذیرفتن تعبیر ها، تفسیر های «نیکان» است- آنهم به نحوی که بعد از یك تعمق جدی، دقیق و خالعانه یك اکثریت اندیشمند بدون چشمداشتی به خاطر رفع مشکل مردم مشترکاً «اساسی» را وضع کنند و تا زمانی که اساس مستحکم تر از آن درست نشده- از آن استفاده نمایند.

مسأله دوم اینکه «نهضت» در ادبیات رایج و از نظر اصطلاحی مفهوم یك حرکت و جریان سازنده و سالم رامی‌رساند و به کلام دیگر یك حرکت حق طلبانه را در ادبیات رایج نیز نهضت گویند. در لغت به معنی بر خاستن است و قیام کردن در جهت رسیدن به اهداف اجتماعی و سیاسی. نهضت به معنی حرکت کردن و جنبش نیز آمده است. بنابران اگر نهضت زنان چه در یك کشور و چه در سطح جهان در مسیر «حق» ، در مسیر کمال، در جهت اعمار و سازندگی و در راه آوردن سلامتی و رفاه برای انسان باشد.

- چرا باید آنرا نپذیریم و چرا باید تا این حد با حیات خویش و حیات همنوعان خویش، با منافع خویش و همنوعان خویش- بیگانه باشیم که بدون شناخت نقص و ضرر همچو یك حرکت، آنرا به گفتهء یك تحلیل گر و یك دانشمند (انگیزهء موضع گیری، و هم چنان استدلالش را هم اقای پناهنده روشن نکرده بودند و...)

کلاً مردود قرار داده و بی رحمانه رد نمائیم و روی آن خط بطلان بکشیم؟؟

مگر رهایی زنان در زمان پیامبر اسلام، از جنگال استبداد جاهلیت که جان و عفت و هستی زنان را مورد تجاوز قرار می دادند- یك حرکت و یك نهضت سالم در همهء ابعادش و یك حرکت رهایی بخش و سازندهء انسانی نبود؟

بلی، این اسلام بود که حیات و عفت و هستی زن را از تجاوز استبداد جهالت نجات داد و به وی (زن) مقام و شخصیت انسانی بخشید.

آقای پناهنده مانند خیلی از نویسندگان دیگر در مقاله اش مطلبی را از قرآن گرفته و به خاطر توجیه نوشته اش از آن استمداد جسته بود و آن موضع گیری قرآن در مورد «انسان» است. یعنی اینکه‌خداوند «انسان» را جانشین خویش و حاکم و مسلط بر طبیعت گردانیده است.

موضع گیری قرآن خود با وضاحت نمایانگر این امر است که «انسان» جانشین خداوند در طبیعت است نه مرد. یعنی اینکه این افتخار نصیب «انسان» است نه مرد و نه هم به تنهایی نصیب زن شده می تواند بلکه «انسان» که هم مرد و هم زن را شامل می شود و در بر می گیرد این افتخار را کمایی کرده است.

قرآن کریم در موارد متعددی این «مهم» را وضاحت داده است که بعداً در زمینه صحبت هایی خواهیم داشت.

وی (پناهنده) هم چنان نوشته بود: «... به هیچ وجه نمیتوان کار یك جنس را توسط جنس دیگری انجام داد و تلاش درین راه به معنی و مفهوم تفسیر دادن اجل خلقت است...» «... زن و مرد از حیث معنی با یکدیگر، هیچ تفاوتی نداشته و با هم برابر اند. همانطوریکه مرد به خانم موافق طبع خود، به لباس، خانه و خوراك خوب علاقمند است، زن نیز در عین موقف قرار دارد و از این ناحیه میان زن و مرد هیچ نوع امتیاز و برتری وجود ندارد اما برتری در خلقت آن دو نهفته است...».

آقای پناهنده آنگاه آیاتی از قرآن مجید را ذکر نموده تا به قول خودش، «تساوی مرد و زن» را ثابت کند. تساوی ایکه چند کلمه قبل با عنوان کردن« برتری مرد بر زن» آنرا جداً رد کرده اند.

من برای ارزیابی این مسایل با وجود اینکه موضع گیری چند سال قبل یك هموطن را به بحث گرفته ام ولی فکر می کنم در آن سالها هنوز یك سلسله سهولتها برای فهم و «گرفتن» حرف همدیگر در زمینهء مورد بحث ما وجود داشت. امروز اما، کلاً از بین رفته است. بنابران موضع گیری های امروز در

مورد نیمی از نفوس کشور ما ممکن است در نزد عدهء از افراد مسلطی که نه از «دین» و نه از «دنیا» چیزی داشتند- زشت تر از دیروز باشد ولی همچو فشار ها و اتهامات را در جهت بیان حقایق «باید» پذیرفته از سوی دیگر خواننده نباید احساس کند که نگارنده به یاد کردن کاه کهنه پرداخته است.

در مورد اینکه « به هیچ وجه نمیتوان کار یك جنس را توسط جنس دیگر انجام داد و تلاش درین راه هم به معنی تفسیر دادن اصل خلقت است...» فکر می کنم که ایشان و امثال ایشان خیلی با جهان واقعی فاصله دارند و یا بهتر است بگویم در رویا به سر می برند. زیرا قطعاً چنین نیست. امروز در همهء ساحات مردان و زنان با هم همکار اند. اگر از یکسو کلمه «هیچ» طوری بکار برده شده است که گویی نگارندهء آن خواب بوده، از سوی دیگر خلاف واقع است اگر مدعی شویم که چون فلان زن پیلوت طیاره و یا راننده تاکسی و یا هم بس و یا قطار و لاری بارکش و... است بنابران اصل خلقت تغیر خورده است.

تفسیر اصل خلقت، من اصلاً نتوانستم به مفهوم اصلی مسأله ایکه طرح شده،پی ببرم. شاید اقا می خواسته بگوید که همچو عمل مخالف با نظام خلقت و یا هدف نظام خلقت است که درین صورت ممکن بود مفهوم مطلب را دریافت ولی اینکه با همچو اقدام (کار یك جنبس بوسیله جنس دیگر...) اصل خلقت تغیر می خورد یعنی چه و... من از درك آن عاجزم.

یا شاید می خواسته بنویسد که مردان نمیتوانند «حمل» بزدارند و... و اگر بردارند اصل خلقت تغیر می خورد و... که باز هم برای من مفهوم نیست، زیرا حمل برنداشتن مرد را اصلاً به دستیابی زن به حقوق انسانی اش، هیچ کاری نیست مگر اینکه به گفته «ملا نصر الدین علیه رحمة) بگوئیم آقا! از حرف، حرف در آورده است.

چنانچه عرض کردم، اگر گفته می شد که مرد نیمتواند حمل بردارد و این یك تفاوت بزرگ بین ساختمان وجود مرد و زن است، مسأله در خور فهم می شد. اگر به تفاوت های موجود بین زن و مرد که به گفته «مرتضی مطهری»

متناسبات اند، اشاره می کردند- که بعداً کرده اند، در خور درك و پذیرش بود. ولی می بینیم که ایشان کلمه «هیچ» را به شکلی بکار برده اند که هیچ محلی را برای فهم و درك مطلب نگذاشته اند.

خیلی از زنها به انجام دادن کار هایی می پردازند که ممکن است عده، از مردان از انجام دادن آن عاجز آیند که این مسأله به «مرد» بودند آنها ارتباط نداشته بلکه به حالت روانی، فزیکی، استعداد، سطح آگاهی، شرایط زندگی، حالت گذشته، شرایط حال و غیره و غیره انسان ارتباط می گیرد، در کشور های صنعتی غرب در ساحه کمپیوتر اکثریت کار ها حتی تخصصی، به عهده زنان است، در شفاخانه ها تا جایی که دیده می شود زنان دوشادوش مردان به طبابت و سرپرستی بیماران مصروف اند طوریکه حتی دلسوزانه تر از مردان عمل می کنند، در ساحه تعلیم و تربیه چه در مؤسسات کوچك و چه بزرگ مخصوصاً در نهاد های پرورشی نقش خیلی بزرگ و روشن دارند. در ساحه مطبوعات زنان دوشادوش مردان در حرکت اند. حتی در ساحه نظامی نیز پا به میدان کار گذاشته اند و در سیاست و اقتصاد و هم مدتی است که سهم فعال دارند.

عده، از زنان کار های علمی را در مواردی حتی بهتر از بعضی از مردان انجام می دهند. همچنان مردان بی شماری وجود دارند که به مراتب بهتر از زنان آشپزی بلد اند. خوب خیاطی می کنند و در تدبیر منزل مهارت های خاصی از خود نشان می دهند و همچنان در امور پرورش اطفال و پرورشگاه ها صاحب نظر تر از زنان اند و تا جایی که شناخت این نگارنده اجازه می دهد این مسأله نه تنها اینکه با هدف خلقت انسان در تضاد و تصادم و مخالفت نبوده و نیست بلکه «انسان» را در جهت «تکامل» یاری و مدد می نماید. زیرا خواسته یا نخواسته درین بعد و یا آن بعد حیات انسانی، درین گوشه و یا آن گوشه، از جهان، نظر به عواملی خلا هایی بوجود می آیند که بوسیله تلاشها، مساعی و کار این زن و یا آن مرد و یا آن مرد و این زن، پُر می شوند، بنابران این سهم گیری به تکامل زندگی می انجامد.

بد نیست بپرسیم که آقای پناهنده و امثالهم زیر عنوان «هدف خلقت» و مخالفت با هدف خلقت، چه چیز را جا داده اند- اگر هدف شان از هدف خلقت، خلقت مرد باشد درین صورت هر نوع صحبت با ایشان در جهت تشریح و تحلیل و ارزیابی مسأله، به جایی نمیرسد ولی اگر منظور شان این باشد ه خداوند هیچ موجودی را بی هدف نیافریده در آن صورت آن نوشته و امثالهم را باید با دقت تا آخر بخوانند.

در اجتماعی مانند افغانستان جنگ و خون ریزی تعداد زیادی از مردان را به قربانی می گیرد. بعد از جنگ که جامعه مسیر سازندگی را باید در پیش گیرد می بینیم که جای مردانی که در جریان درگیری ها کشته شده اند، خالیست.

اگر جای شان هم چنان برای سالهای زیادی، یعنی تا زمان رشد و پرورش نسل های بعدی، خالی بماند- پروسه اعمار و ترمیم خیلی به کندی و بطانت صورت گرفت و به طول خواهد انجامید. ولی اگر جای ایشان بوسیله زنانی که آمادگی های لازم را در جهت در پیش گرفتن و تعقیب پروسه اعمار و ترمیم دارند- پُر شود، خیلی زودویرانی ها ترمیم و بناهایی از نو اعمار خواهد شد.

می خواهیم از نویسندگان چنانی و هم چنان مسوولین حرکت طالبان که سالهاست همهء امکانات مردم را غصب نموده و به انحصار خویش کشیده اند- بپرسم که اگر به مشکلات صحی و درمانی، آموزشی و پرورشی و اجتماعی و غیره زنان بوسیله زنان خبیر و آگاه و کاردان و متخصص- رسیدگی صورت بگیرد خیلی ارزنده و مطلوب نخواهد بود؟

... و آیا کدام مانع منطقی و اصولی و در خور پذیرش در جهت کسب همچو بصیرت و اگاهی و تخصص و کاردانی قرار دارد؟؟

من برای اینکه خوانندهء این نوشته به افکار افرادی مانند پناهنده ه عدهء شان در افغانستان خیلی زیاد است، آشنایی بهتر و بیشتر حاصل کنند یکبار دیگر نظر «پناهنده» را اقتباس می کنم که نوشته است:«...زن و مرد هر دو به

لباس و خانه و... علاقمند هستند پس از نظر معنی با هم تفاوت ندارند. ولی برتری در خلقت آن دو نهفته است...»

من در موضع گیری ایکه پناهنده کرده است اولاً به هدف ایشان از کار برد کلمه «معنی» چیزی حاصلم نیامد و دوم اینکه آنچه را بعد از استعمال کلمه مذکور طرح نموده نیز گنگ و مبهم است و به نظر من ارتباط کمی به آنچه می خواهد بگوید، پیدا میکند، چون زن و مرد به لباس و خانه علاقمند هستند پس از نظر معنی تفاوت ندارند. وی «باید» در ترکیب جمله مذکور ساعتها، روز ها و هفته ها «تعقل» نموده باشد تا از نظر «منطقی» آنرا به این حدی اغز مطلوبیت! و پذیرش! و زیبایی!! رسانده باشد.

... ولی برتری در خلقت آن دو نهفته است. این هم از همان جملات «نایابی» است که فقط امثال پناهنده می توانند ابداع و خلق و مطرح کنند...

در رابطه با آیاتی که ایشان به آنها در جهت تحکیم نظر شان به انها استناد نموده اند- آنها (آیات مبارك نما یانگر وحدت جوهر انسانی زن و مرد، اند، نه اختلاف جوهر و نه هم نمایانگر برتری یکی بر دیگری، زیرا ملاك برتری و فضیلت در اسلام تقوی است نه جنسیت، نه قومیت و نه ملیت و نه نژاد و نه هم زبان.

... ولی آن برتری! ایکه به گفت ایشان از ناحیه قیم بودن مرد مطرح است و ایشان به استناد آیه ٣٤ سورهء نسأ به آن اشاره می نماید- باید گفت که وجه آن همان ادارهء امور خانواده است که بدست مرد حسب معمول اداره می شود. این قیمومیت به معنی برتری مرد بر زن نیست بلکه یك مسوولیت و وجیبه است که باید ادا گردد.

ما امروز در افغانستان زنان بی حسابی داریم (هدفم از بی حساب این است که ما هیچ گونه ارقام دقیقی از نفوس و مخصوصاً درین دو،ً و نیم دهه اخیر در افغانستان نداریم و حتی نمیدانیم به چه عداد زنان شوهران شان را از دست داده اند) که خانواده های شان را سر پرستی و اداره می کنند، یعنی

اینکه مسوولیت های شان را ایفا می نمایند. اگر مساله را با دقت ارزیابی کنیم این موضوع یعنی اداره‌ء فامیل از هر نگاه به وجه نیکو یك برتری است در مقایسه با آنهایی که وظایف شان را انجام نمیدهند، این برتری ممکن است نصیب زن گردد و یا مرد از آن بهره مند شود.

مطهری درین مورد نوشته است که چون خانواده همواره بوسیله مرد اداره شده است بنابران مسأله قیم بودن نیز به وی انتقال یافته است تداوم پیدا کرده و هنوز هم بدور همین محور می چرخد.

در یك خانواده چنانچه گفتیم ممکن است زن کلان یعنی رئیس خانواده باشد و همه‌ء امور را اداره کند و درین صورت هم نباید مخالفتی در زمینه وجود داشته باشد.

سید قطب در عدالت اجتماعی طی صفحه ٦٢ می نویسند:«... علت این برتری همان استعداد و مهارت و عدالت مزاجی است که از مختصات تکفل و کار اندیشی می باشد. مرد به حکم رهایی اش از تکالیف و زحمات مادری با مقدار زیادی با مهارت در امور اجتماعی روبروست...

«علاوه اینکه مؤظف به دادن نفقه و مخارج زندگیست و مسائل مالی خود مایه‌ء محکمی در کار اندیشی و تکفل است، بنابرین تکفل و کار اندیشی حقی است در برابر وظیفه که در حقیقت منتهی به مساوات بین حقوق و وظایف در محیط این دو جنس و محیط زندگی می گردد»

سید قطب این حق را در قدم اول در برابر وظیفه قرار داده است و در پایان تحلیل خویش هم آنرا برتری ندانسته بلکه نوشته است که به مساوات می انجامد.

همچنان نا گفته نماند که اگر مرد به وظیفه اش (تهیه نفقه) عمل نکند این حق یعنی حق اداره‌ء امور منزل و یا بهتر است بگوئیم، اداره امور خانواده نیز ساقط می گردد و آنجایی ه مسأله «انسان» مطرح می گردد، آنگاه دیده می شود که مقام زن با ارزش تر تجلی نموده است.

من تحلیل سید قطب علیه رحمة را با دقت ارزیابی نموده ام و در نتیجه دریافته ام که ایشان در واقع قیم قرار گرفتن مرد را، برتری وی میدانند و عامل برتری را هم مهارت هایی که اشاره کرده اند، می دانند. این مسأله «داشتن مهارت» تا حد زیادی درست است. زیرا مردان همواره برخوردار از امکانات کسب مهارت بوده اند، به نظر من اگر برای زنان و مردان امکانات مساوی، وسایل مساوی، زمینه ها و شرایط مساوی در جهت فراگیری میتود های کار اندیشی آماده و فراهم میبود- به نتیجه ایکه سید قطب علیه رحمه رسیده اند- ممکن بود دست نیابند. زیرا عدهء زیادی از زنان با استفاده و بکار گیری امکانات و وسایل زمینه ها- کار اندیش تر از عدهء از مردان ببار می آمدند.

بنابران من بیشتر به این نظرم که این نقش را هم شرایط و هم خود زنان به مردان واگذار کرده اند، البته این حرف به هیچصورت معنی چشم پوشی از تفاوت های طبیعی ایکه بین زن و مرد وجود دارد، نمیدهد.

قیم بودن مرد به اساس ارزیابی ایکه من کرده ام در واقع یك «بار» است، نه یك برتری و بار سنگین.

قیم بودن مسوولیت است و مسوولیت بزرگ که ایفای آن نه تنها به سادگی میسر نیست بله اگر از یکسو سنگینی آنرا مردان روی شانه های شان احساس می کنند از سوی دیگر ایفای آن نیرو و توان و مایهء زیاد می طلبد، آن زنانی که این بار را بدوش ندارند نظر به وظیفه سنگین تر دیگری است که اگر بخواهند هر دو را بدوش بکشند ممکن است از عهدهء انجام مسوولیت ها بیرون آمده نتوانند. یعنی اگر قرار باشد زن هم قیم باشد و نفقه آور باشد و آورنده طفل و پرورش دهنده طفل- ممکن است به همهء این مسوولیت ها رسیدگی کرده نتواند. بنابران این وظایف قسمت شده اند و به هر یکی نظر به «آمادگیها»یش و به اساس ساختمان جسمی و وضع روحی و روانی، مسوولیتی سپرده شده و وظیفهء داده شده است که طبعاً حقوقی نیز با خود به همراه دارند.

یعنی آنکه او وظیفه ایرا انجام می دهد (مرد باشد یا زن) از داشتن حقی نیز خود بخود برخوردار می گردد. در یك کلام هر نامی که ما روی وظایف و وجایب و مسوولیتهای «مرد» بگذاریم معنی آن به محرومیت کشیدن و مظلوم قرار دادن «زن» در جامعه نبوده و «نباید» باشد. زن را در اسلام خداوند(ج) مقام بزرگی ارزانی داشته است.

حدیث شریف است که مردی نزد پیامبر خدا(ج) آمد و پرسید که یا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کی شایسته تر از همه به خوشرفتاری به او است؟؟

آنحضرت (ص) فرمودند: مادرت، آن مرد باز پرسید که بعد از وی؟

پیامبر(ص) جواب دادند که مادرت، باز آن مر پرسید که بعد از وی؟

آنحضرت(ص) گفتند که مادرت و در جواب پرسش بعدی باز هم محمد(ص) «مادرت» فرمود و آنگاه در برابر پرسش بعدی گفتند که پدرت.

فکر نمی کنم همهء آنهایی که سر و کار شان یا با این و یا با آن تنظیم و یا با حرکت طالبان بوده و باشد- از حدیثی که در فوق از پیامبر اسلام آوردیم، اطلاع نداشته باشند. اما متأسفانه نمی خواهند و یا هم نمیتوانند پیام نهفته در حدیث آنحضرت را درك کنند و این بزرگترین مصیبت جامعه ماست. علاوه بر آن این دردانگیز است که من و امثال من سعی می کنیم «انسان» بودن انسان را به اثبات برسانیم آنهم به خاطر اینکه عدهء از جهان برای پذیرفتن آن حاضر نمی شوند.

آیا مسأله سهم میراث مرد نمایانگر برتری وی است؟

آقای پناهنده در بخشی از «رهنمود های» شان، راهنمایی فرموده بودند که زن و مرد به خاطری هم از هم تفاوت دارند (مرد برتر از زن است) که مرد در اسلام دوبرابر زن میراث می برد.

می خواهم توجه ایشان و امثال ایشان را درین جا به این مطلب جلب نمایم که سهم زن در اسلام از مال میراث عادلانه و اگر زیاد نباشد برابر با مرد است. زیرا ایشان خود نوشته اند که مرد متکفل است و نفقه خانواده بدوش مرد است. بنابرین زن از یکسو سهم خویش را از ارث می برد، یعنی نصف سهم مرد را صاحب می گردد. از سوی دیگر نفقه وی را هم دیگری (شوهرش) بدوش دارد و اگر سهمش را بکار بیندازد و از آن بهره گیرد، چه بسا که سهمش بیشتر از آنچه مرد برداشته، نه شود! اگر هم زن عروسی نکرده و در منزل والدین به سر برد باز هم از یکطرف نفقه اش بدوش برادر و یا برادرانیکه سهم هر یکی از ایشان از آل پدر دوبرابر سهم وی می گردد- می باشد و از طرف دیگر سهمش در مال پدر نیز ثابت است.

تعین قسمتی که در زمینه مورد بحث ما، اسلام کرده است نه تنها بیانگر

یك تفاوت به نفع مرد نبوده و نیست بلکه یك «تناسب» آنهم تناسب عادلانه و منطقی را به نمایش می گذارد.

آقای پناهنده باز هم پای مسأله معیشت بوسیله مرد را به میان کشیده و نوشته است که چون عهده دار معیشت مرد است بنابران زن باید در خانه بماند و به تربیت اولاد همت گمارد، یعنی اینکه نویسندهء فکور ما به این نظر است که زن اجازه بیرون رفتن از منزل را ندارد و به همین دلیل کلمه «باید» را بکار می برد. فکر می کند همینکه مرد نان زن را تهییه کرد همهء ضرورتها بر آورده شده خواهد بود و زن نیازی به بیرون رفتن از خانه احساس نمی کند و یا اینکه بهتر است بگوئیم «نباید» احساس کند. کوتاه نظر!! و بی محتوی تر ازین نمیتوان موضع گرفت.

ناگزیرم با وجود لقش محوری، اساسی و بنیادی زن در مسالهٔ تربیهء اولاد- چندین مطلب را در ذیل به بحث کشم و با وجود اینکه کلام را طولانی می سازد، ایجاب می نماید با تفصیل ولو طولانی نباشد اول آن بحث کنیم.

- آیا اسلام زن را به محبوسیت در منزل و عدم سهمگیری در امور اجتماعی بخصوص امور مربوط به خود زن، امر کرده است و یا بر عکس؟

- هدف از تربیه اولاد، چه نوع تربیه است؟

- آیا در رابطه با زن تنها مسأله نان و سرپناه مطرح است و یا اینکه منحیث «انسان» عالمی از احتیاجات و نیاز مندیها با حیاتش همراه است که حضرت نویسنده نخواسته و یا نتوانسته با آنها تماس بگیرد و...

اینك به تفصیل بیشتر مسایل فوق الذکر را به بحث می گیریم:

اسلام و محبوسیت زن:

درین مورد باید گفت، تا جایی که برداشت و درك و شناختم اجازه می دهد به مسأله ایکه اثبات کند که اسلام زن را به محبوسیت در خانه امر کرده- بر نخورده ام.

به باور من اسلام نه نظام محبوسیت زن در چار دیواری منزل است و نه هم نظامی که هر نوع «بی بندوباری» را مجاز بداند، بلکه نظامی است که به انسان چه زن باشد، چه مرد- راهنمایی می کند زندگی اش را در روشنی نور معرفت و دانش و آگاهی و در سایهء آزادی و در بین اجتماع طوری تنظیم نماید که هم رو به تکامل رود- هم از ضرر و نقصان بدور بماند و هم زندگی برایش درد انگیز، رنج آور و فلاکتبار نگردد. بنابران اسارت، با هدفی که از حیات انسان بر مبنای دین عرض کردم، در تضاد واقع می گردد و محبوسیت زن در خانه که اسارت است و اسارت زشت و مظلومیت زا، با هدف خلقت در مغایرت است. بنابران هیچگونه مبنای تائیدی در دین اسلام ندارد.

علاوتاً اسلام مقرراتی وضع کرده که به باور من به محبوسیت زن در چار دیواری خانه سازگاری نشان نمیدهند. سید قطب علیه رحمة نیز چنانچه از ایشان نقل قول کردیم، هم چنین اندیشیده است، در غیر این صورت حق کار را نیز باید از زن گرفت، حق تعلیم و تعلم را نیز باید ازنزدش گرفت، حق انتخابش را هم باید سلب کرد و هم چنان حق تملك و رهن و اجاره و خرید و فروش و غیره و غیره را نیز باید از وی گرفت.

این مسأله نیز به جدیت تام در خور توجه است که همچو صاحب نظران!!

و همنظران شان! با بر داشت ها و تحلیلهای چنانی در واقع جلو تکامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... جامعه را می گیرند، چنانچه گرفته اند و جریان تکامل و همگامی با تمدن بشری را به شدت صدمه می زنند تا کنون زده اند. زیرا نیمی از نفوس جامعه را مانع از سهم گیری فعال و سازنده

در امور جامعه می گردند که در واقع امور خودشان محسوب می گردد و زیان بزرگ ازین ناحیه باز هم متوجه «زن» می گردد.

منحاف بر ان در صورت محبوس گردانیدن زن در چار دیواری منزل، عهده دار «امور» زنان در جامعه کی خواهد بود و یا اینکه کی باید به امور مربوط به زنان رسیدگی نماید.؟

حسب مثال، به مسایل درمانی و بیماری های زنان از چه راهی باید رسیدگی صورت گیرد و رسیدگی به مسایل حقوقی، داد خواهی، مسایل تربیتی، حل مشکلات مختلف و سایر امور مربوط به زن و نیازمندیهایش از چه راهی صورت خواهد گرفت؟

فکر می کنم آنهایی که از اثر عقده و یا هم عدم آگاهی به محبوسیت زن در خانه پا فشاری می کنند- در برابر پرسشهای فوق جز اینکه بگویند، همچو مشکلات در جامعه در ارتباط با زنان وجود ندارد وجود نمی آید و اصلاً زنان با مشکلات روبرو نمی شوند و نمی باشند و نخواهند شد- چیز دیگری برای گفتن نخواهند داشت و این خود (اگر واقعاً چنین بیندیشند که می اندیشند زیرا فکر شان تا همین سرحد کار می کند) پندار و اهیست و پوچ و جنون آمیز، مهم تر از همه پا گذاشتن روی همهء حقوق نیمی از نفوس بشر و زورگویی در قبال نیازمندیهای انسانی، خواست ها و حقوق شان می باشد که نه هضم شده و نه هم باید زمینه هضم و قبول و پذیرش بیابد.

برای وضاحت بیشتر مطلب توجه خواننده را به مطالب زیر می خواهم جلب کرده باشم:

یا بایدزن بیمار و مریض را گذاشت که بیمارتر و مریض تر و ناتوانتر و بالاخره تلف گردد و یا اینکه به علاج و درمانش باید پرداخت!؟؟

اگر بگذاریم بیمارتر و ناتوانتر و در فرجام از اثر جهالت ما!!! و غفلت ما!! و بیماری ما!! تلف گردد ستم کرده و ظلم بزرگ و جنایتی را مرتکب شده خواهیم بود.

بر عکس اگر بخواهیم درمانش کنیم، از چه راهی؟؟

زیرا در عمل ما همهء امکانات درمان را از بین برده ایم. ما!! چون معتقد به محبوسیت زن در چار دیواری منزل بوده و هستیم و از رفتن زن به مدرسه و مؤسسات تعلیمی اعم از ابتدایی و عالی و تخصصی جلوگیری نموده و مینمائیم از داشتن «زن طبیب» و یا زنانی که طبابت را آموخته باشند- محروم بوده و محروم خواهیم ماند و امکان درمان و تداوی خود بخودی هم وجود ندارد و آقایون!! از علاج زن بیمار بوسیله «مرد طبیب» نیز جلوگیری مینمایند و در چر دیواری منزل هم نمیتوان طبیب تربیه کرد و به اساس موضع گیری های علنی در سطح نهضت اسلامی و در جهان جهاد و اکنون حرکت طالبان حتی به سویه «رهبران!» چنانچه گفتیم امکانات رفتن طبقه نسوان به مدارس و مؤسسات تعلیمی همه وجود نداشت و ندارد زیرا «مجاز» نیست. پس نتیجه معلوم است و آن اینکه اگر «حضرات!» در تیوری و در نظر، درمان و علاج و تداوی زنان بیمار را تجویز هم بکنند، که عدهء این جواز دادن را نیز مجاز ندانسته اند، در عمل امکانات آن میسر نخواهد بود، زیرا بدون کسب دانش طلبی، طبابت کردن در واقع تلف کردن است. بنابران جز اینکه این ستم بزرگ را مرتکب شویم- که شده ایم و زن بیمار را به حالت خودش (بیماری) بگذاریم، ه گذاشته ایم، تا تلف شود که می شود، کار دیگری نکرده خواهیم بود.

با در نظر داشت آنچه عنوان کردیم این پرسش بوجود می آید که آیا همچو یك موضع گیری (محبوس نمودن زن در منزل و به محرومیت کشاندنش از مزایای علم و دانش...) که آنرا رنگ دین داده و می دهند- مسوولانه، انسانی، دینی و در خور تائید و پذیرش و مطلوب است و یا خیر؟

من نمیتوانم و حق هم ندارم در مورد فوق از موقف یك دانشمند علوم اسلامی با مسأله برخورد نموده و اظهار نظر کنم، زیرا دانشمند علوم اسلامی نبوده و صلاحیتم اجازهء همچو مدعا را نمیدهد. اما با شناخت و درکی که از جنبه های مختلف دین از اثر مطالعات شخصی دارم و با درکی ه از جنبه های

روانی آن دارم و شناختی که به حیث یك مسلمان از دین دارم و گذشته از آن با تحلیلی که در سطح آگاهی خویش از خلقت و حکمت نهفته در خلقت انسان، از زمان، از تاریخ، از زیبایی، از زشتی، از خوبی، از بدی، از مسوولیت ها و وجایب انسان، از حقوق و امتیازات انسان، از نیازمندی های انسان، از احتیاجات و ضروریات انسان و از این قبیل، دارم- میتوانم با صراحت بگویم که اسلام نه مانع آموختن و نه هم آموختاندن زن بوده و نه هست و نه حکم به محبوسیت و اسارت زن داده است- نه تنها این، که آموختن یعنی کسب آگاهی و دانش را بر زن و مرد فرض گردانیده است و به وی آزادی کامل مانند مرد داده تا به مسوولیتهای و وجایب خویش در اجتماع آزادانه رسیدگی نماید.

هم چنان می خواهم از این مطلب نیز نا گفته نگذشته باشم که رسیدگی به مشکلات، نیازمندیها و ضروریات زن در جامعه اگر بوسیله خود زن صورت بگیرد به مراتب سودمندتر خواهد بود تا اینکه مردان به آن رسیدگی کنند، البته این رسیدگی نیز نه تنها حرام نبوده که در صورت عدم توانمندی زنان (منظور شرایطی است که زنان از رسیدن به امور خویش ناتوان باشند) حیثیت وظیفه و مکلفیت را بخود می گیرد.

می خواستم گفته باشم که به امور زنان رسیدگی بوسیله خود زنان از راه مؤسساتی که مسوولیت آنها مستقیماً به عهده خود شان باشد به مراتب خوبتر و ثمر بار تر خواهد بود تا اینکه مردان به آنها رسیدگی نمایند.

این امر، باز هم باید تذکر داد که میسر نیست مگر اینکه از قبل آمادگی برای رسیدگی به همچو امور داشته باشند و این آمادگی جز از راه کسب اطلاعات، معلومات و اندوختن علم و معرفت ممکن نیست. ولی اگر در چار دیواری خانه به اسارتش بکشیم از کسب علم و دانش و آگاهی به محرومیتش کشانده و مظلومیت وی تداوم بخشیده خواهیم بود، متأسفانه زنان افغان در همچو یك جو فلاکتبار مجبور به زندگی کردن شده اند.

نقش زنان در تربیه اولاد:

هرگاه نقش زن در پرورش و تربیهء اولاد در یك جامعه را به درستی و تعمق مطالعه و آنگاه تحلیل کنیم به رولش در ساختن یك اجتماع و به سهمش در تمدن بشری و تکامل انسانی و اجتماعی انسانی، به اثر گذاری اش در شخصیت فرد و جامعه- پی خواهیم برد و این سهم به هر اندازه ایکه زن در امور جامعه دخیل و به هر اندازه ایکه این دخالت آگاهانه و متکی به علم و دانش باشد، عمیق تر و بزرگتر می گردد.

بر عکس اگر این نقش، این سهم و این رول تحدید شود یعنی محدود گردد، به هر اندازه ایکه تحدید می گردد به همان اندازه تکامل فرد و جامعه، همراهی پا کاروان تمدن بشری، پیشرفت و ترقی جامعه و رفاه فردی و اجتماعی به رکود و ایستایی روبرو می شود.

در مواردی مخصوصاً امور زنان جا به جا ایستاد می ماند، علاوتاً متذکر باید شد که اگر به نقش زن در تربیه اطفال ارزش نگذاریم در پهلوی مسایلی که در فوق عنوان شد، اشکالاتی که در بخش گذشته شمردیم در اجتماع به خصوص در حیات زنان، عرض وجود می کند.

وضاحت باید داد که اگر هدف از تربیه اولاد تربیهء سالم، آگاهانه و مطلوب است، درین صورت تنها یك زن آگاه و آراسته به زیور علم و دانش از عهدهء آن بر آمده می تواند. کسب دانش و آگاهی و معرفت هم در مؤسسات آموزشی و از دانشمندان میسر است.

مغالطه نباید کرد ه ما اگر بخواهیم می توانیم با استخدام دانشمندان زنی را در منزل تعلیم دهیم و تربیت کنیم ولی آیا ممکن است برای همهء زنان در ي کشور همچو زمینه را مهیا سازیم - اگر این مشکل را نیز حل کردیم (ممکن است در آیندهء نه چندان دور در کشور های پیشرفته و غنی جهان، آموزش از راه انترنیت در ساحه قابل توجه عملی گردد.) در آنصورت این سوال خلق می

شود که زنان از آنچه در منزل فرا گرفته اند در چه موردی کار گیرند و در کجا و چه موردی اجتماع می تواند از اندوخته های علمی زنان و چطور، بهره مند گردد و زنان از کدام راه و به چه وسیله و یا استفاده از کدام امکانات، زمینه های تحقق افکار سازندهٔ شانرا بصورت عملی فراهم آورده می توانند؟

آیا تنها و فقط درجهت تربیه اولاد آنهم بدون تماس باغیابت در جامعه، بدون شناخت عینی از جامعه و بدون درك و شناخت ضرورت ها و احتیاجات جامعه و...

سوال و پرسش چسان تربیه برای چه...

اینها و پرسش های همانند آنها را زمانی می توان جواب درست گفت که زن رابطه بین تربیه و تربیه شونده و مردم را بشناسد و دریابد که برای کدام هدف و چسان باید تربیه کرد!؟ یعنی اینکه تنها آگاه شدن زن در تربیت اجتماع کفایت نمی کند مگر اینکه زن در بین مردم و اجتماعش هم آزادانه زندگی کند و هم برای شناخت جامعه اش و برای درك ضرورت و شناخت احتیاجاتش آزادانه تحقیق نماید و آنگاه در جهت رفع آنها به تربیت و پرورش بپردازد.

باز هم از مغالطه پرهیز باید کرد آن جایی که از این نوشته و یا شیوه استدلال چنین استنباط کنیم که گویا که سواد و آگاهی و دانش ندارند- از عهده تربیهء اولاد عاجز اند.

نه، اصلاً منظور عنوان کردن چنین موضوعی را ندارم و هر زن اولادش را بزرگ و تربیه می کند چه آگاهی و سواد و معرفت داشته باشد و چه از آن محروم باشد. هر زن به اولادش مهر و محبت می ورزد و تلاش می نماید که فرزندانش چه پسر و چه دخترو، نیرومند و سالم و توانمند به بار بیایند و باعث افتخار پدر و مادر شوند و... ولی حرف ما روی برداشت یك زن از مسأله «نیرومندی»، «سلامتی» و «توانمندی» فرزندانش می باشد و روی اینکه «افتخار» چه بر داشتی نزدش وجود دارد؟

می خواهم عرض کنم که برداشت های یك زن آگاه و با سواد و دانش در روابط فوق وسایل موارد چه در مسایل اجتماعی و چه فردی باشد- با یك زنی که حتی از داشتن سواد محروم باشد، فرق می کند مخصوصاً در پروسه انتقال دانش و بینش و آگاهی و معرفت با عمقی که هدف این نگارنده و ضرورت اجتماع بشری بویژه درین مقطع تاریخ، است زن بی سواد مصدر خدمت چندانی شده نمیتواند.

یك زن بی سواد و دور از جریانات علمی و بیگانه با تحولات عمیقی که علم و دانش هر روز در زندگی انســان وارد می کند- از نمایاندن و به نمایش گذاشتن کجی ها، انحرافات، مفاسد، فتنه ها، خلاف ها، نادرستی ها، و از این قبیل برای فرزندانش اگر عاجز نباشد، در مقایسه با یك زن آگاه و با دانش و بینا خیلی ناتوان و حتی غیر قابل مقایسه خواهد بود.

من کلمات «سالم»، «آگاهانه» و «مطلوب»را که قبلاً به کار بردم، استعمال شان عمدی و «انتخابی» بوده است و این انتخاب روی یك منظور خاص و هدف مشخص صورت گرفته است. به این معنی که در کلمات مذکور خواسته ام سازندگی فرد و جامعه و سلامتی فرد و جامعه با تمام خصوصیات و همهء ابعادش جا داده باشم. یا اقلاً منظور این نگارنده همین بوده است که امیدوارم مؤفق شده باشم.

طفل امروز که پدر و یا مادر فردا است، از همین امروز باید برای عهده مسوولیت های فردا که سنگین تر از امروز خواهند بود- آماده اش کرد. در غیر آن فردا اگر دیر نه شود حد اقل خلا های در شخصیتش باقی خواهند ماند که جبران شان اگر محال نباشد به آسانی و بهای کم میسر نباشد، به نظر من تنها زنان آگاهی لازم و علم و دانش داشته باشند مؤفق می شوند افراد و شخصیت هایی به جامعه تقدیم کنند که در جو امروز (سلطه علم و تکنولوژی) بتوانند زندگی خود را درست رهبری کنند، مخصوصاً اینکه اجتماع خویش را به سوی سلامتی و فلاح رهبری و هدایت و راهنمایی نمایند.

یك زن آگاه و روشن و با بصیرت و با معرفت، یك زن با ایمان و مسلمان- هم زنده است و زندگی می سازد و هم رزمنده است و رزمنده گان را به دنیا می آورد و هم سازنده است و سازنده گان را بدنیا می آورد.

زنده به خاطر موجودیت و سهم گیری آگاهانه اش در پیشبرد امور یك جامعه.

رزمنده در جهت حفظ هویت انسانی و اسلامی خویش و جامعه اش... و سازنده هم به خاطر نقش و سهم سازنده اش در سازندگی جامعه و تقدیم نمودن فرزندان سالم و سلامتی آور، راستکار، آگاه و بینا به جامعه.

زن، اگر از سطحی نگری خود را کنار بکشیم و عمیق تر به نقش وی نگاه کنیم به سادگی درخواهیم یافت که در واقع همهء بشریت را تربیه می کند و پرورش می دهد و تمدنها را ساخته و می سازد انسان را تربیه و پرورش می دهد و در واقع بشریت را رهبری می کند این زن است که رهبر می سازد و راهنما و پیشوا و قهرمان والگو و...

به اساس تحقیقات دانشمندان علوم تربیتی فیصدی زیاد تربیت انسان بوسیله مادر صورت می گیرد یعنی اینکه مادر نقش و رول اساسی در تربیت اجتماعی دارد. عدهء از دانشمندان بدین نظرند که هفتاد درصد تربیت انسان بدست مادر صورت می گیرد و با وجود اینکه عدهء از دانشمندان با فیصدی مذکور موافق نیستند ولی به خاطر اینکه از جدل و قیام دانشمندان پرهیز کرده باشیم باید بگوئیم که زن (مادر) ظرفیت زیاد تربیتی طفل را در اختیار دارد و این یك امر مسلم است که قسمت زیاد تربیت انسان در دامان مادر و در پهلوی مادر صورت می گیرد. به این اساس می توان از یکطرف به ارزش موقف زن در جامعه و نقشش در سازندگی پی برد، از جانب دیگر باید گفت که اگر جوامع بشری امروز از نظر تربیتی با اشکالات و مشکلات و از نظر زیست با همی با اشکالات و مشکلات و از نظر حق و عدالت با اشکالات و مشکلات، روبروست، علت آن این است که در واقع خود زن و زندگی و حیاتش

با اشکالات و مشکلات روبرو می باشد.

به این اساس باید گفت که این زن است که به اجتماع انسانی شخصیت می بخشد- چه این شخصیت زشت باشد، چه زیبا و زن است که اجتماع را در واقع رهبری می کند- چه نیکو و ستوده رهبری کند و چه بد و نیکوهیده.

زن «سالم» و آگاه و بصیر و ... رهبریت «سالم» به جامعه عرضه می کند و بر عکس آن باعث خواهد شد جامعه رهبریت بیمار نصیبش گردد.

اگر زن با مشکلات روبرو گردد. سطح آگاهی اش مکرر و تیره بماند و یا ساده تر بگوئیم از آگاهی و حتی سواد محروم بماند، این محرومیت در اجتماع و رهبریت جامعه هم مشهور خواهد بود چنانچه همین اکنون در کشور خویش شاهد همچو مصیبتیم.

از آن جایی که طبیعت زن پر از محبت و شفقت و نیکویی است اگر از نظر علمی هم آمادگی های لازم را کسب نماید - فرزندان «بزرگ» و نیکویی برای رهبری جامعه- به جامعه تقدیم خواهد کرد و به این ترتیب جامعه انسانی در مسیر «کمال» و «مطلوب» به پیش خواهد رفت.

معیشت:

معیشت به معنی زندگانی آمده و همچنان وسایل، اسباب و امکاناتی را گویند که بوسیله آن زندگی و حیات و تداوم زندگی ممکن میگردد و خوردنی و آشامیدنی و ازین قبیل از آن جمله اند، معیشت، یعنی آنچه بوسیله آن امرار معاش کنند، معاش یعنی وسایل زندگی از قبیل خوراک و پوشاك و غیره.

تأمین معیشت بوسیله مرد خانواده وظیفه ایست که تنها در بر گیرنده خوراك و پوشاك نبوده بلکه سایر اسباب و وسایل زندگی و تداوم آنرا نیز احتوا می کند. یعنی اینکه خانه و نان و پوشاك از جمله وسایلی اند که برای تأمین حیات انسان لازمی و ضرور اند ولی وسایل دیگری نیز همانند آنها نقش

اساسی در تداوم حیات انسان دارند که عدم توجه به آنها معنی عدم توجه به مکلفیت یا وظیفه و یا هم وجیبهء معیشت است.

درین محل می خواهم به این امر توجه داده باشم که تأمین معیشت خانواده به عهده زن مثلیکه دیده می شود، نیز می باشد.

مثلاً در جوامعی که میزان طلاق گرفتن ها و طلاق دادن ها زیاد است، دیده می شود که سنگینی بار زندگی زن را که توأم با تربیه و پرورش اطفال وظیفهء معیشت را نیز بدوش دارد، با مشکلات و زحمت فراوانی روبرو کرده است.

هم چنان مواردی هم داریم و خیلی هم زیاد است که زنان مکلفیت معیشت خانواده را ناگزیر از به عهده گرفتن شده اند. مثلاً در حالاتی و اوضاعی در عدهء زیادی از مردان تلف شده اند- به ناچار زنان جای شان را گرفته و بار پیدا کردن نفقه خانواده را بدوش کشیده و می کشند مثلاً در کشور هایی که هیولای جنگ عدهء زیادی از مردان را می بلعید و خانواده ها را بی سرپرست می کند - زن خواهی نخواهی مسوولیت تکفل و معیشت را عهده دار می گردد.

همچنان در عدهء از کشور ها هر روز بر شمار بی کاران افزود می گردد بنابران اگر مرد در یك خانواده بیکار شد و امکانات بر گشت به صحنه کار نیز برایش میسر نبود ولی زن از امکانات برخوردار بود درین صورت باید وظیفهء تامین معیشت را زن به عهده بگیرد، مثالهای زیادی ازین قبیل باید یك اجتماع را وادارد تا آمادگی های لازم را در جهت پیشبرد چرخ زندگی به احسن ترین شکل آن داشته باشد یعنی زنان را نیز در پهلوی مردان آماده مبارزه و بدست گرفتن مسوولیتهای زندگی از جمله معیشت خانواده، نماید.

بلی، اگر قرار باشد که اجتماع خواست ها بی افرادی مانند «پناهنده» و غیره را پذیرا گردد و یا کم از کم در جهت بی اثر نمودن آن عمل نکند در آنصورت باید زن در اسارت بماند و از زندان منزل نخواهد توانست حتی در

موارد ضروری (قبلاً اشاره کردیم) از خانواده‌ء خویش سر پرستی و به آن رسیدگی نماید. اگر هم از زندان منزل اجازه بیرون رفتن بیابد- در شرایط امروز بدون داشتن آمادگی های لازم پیدا کردن نان اگر ممکن باشد- ساده و سهل نخواهد بود و روز بروز هم مشکل شده خواهد رفت. بنابران زن را اگر خواسته باشیم که آمادگی گرفتن مسوولیتهای زندگی امروز را داشته باشد باید برایش امکان داده شود راه ها، طرق، توان و نیرو و صلاحیت ادای آنها (مسوولیت ها) را فرا گیرد. در غیر آن حتی در مواقع و موارد نهایت ضروری نیز از عهده انجام آنها برآمده نخواهد توانست.

به نظر من جوامع اسلامی باید مانند یك سلسله موارد دیگر درین رابطه یعنی اینکه معیشت خانواده بدوش مرد است و... یك نظر تازه ولی «باز» بیفگند تا در یابد که این «قید» ناشی از شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی، زمانی و محیطی مخصوصیت که با نظام امروز زندگی از سازگاری نشان دادن عاجز آمده است و برخورد تازه باید با آن صورت گیرد.

این مسأله یعنی ارزیابی جدید در «قید» مذکور به کفر نمی انجامد بلکه مسأله ایست که میتوان و باید در رابطه با آن به تکرار و عمیق تر اندیشید و به خاطر سلامتی جامعه اسلامی که در عین حال متمدن و پیشرفته نیز «باید» باشد، رهنمود های تازه و جدید داد. در غیر آن جامعه‌ء منورد نظر ما از کاروانی که در حرکت است عقب خواهد مانده حتی طوری که تخمین فاصله را نمیتوان تصور کرد.

مرا باور چنین است که این «قید» بیشتر با نظام حاکم در جامعه رابطه می رساند و به امنیتی که نظام بوجود آورده و به فضای برخورد های فردی و اجتماعی در بین افراد جامعه، امکانات و وسایل و اسباب موجود در جامعه و شکلی که آنها را قسمت نموده، ساحه ضرورت ها و احتیاجات افراد و موارد احتیاجات مذکور، شرایط فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی موجود در جامعه و ازین قبیل، رابطه می گیرد.

در جویی که امنیت موجود نباشد، وسایل و امکانات سهمگیری در امور

اجتماع در دسترس قرار نداشته باشد، از نظر فرهنگی جامعه به آن درجهء از کمال نرسیده باشد که زمینه های حفظ شخصیت افراد را فراهم آورد، مصئونیت افراد الی از راه زور، البته زور بازو نه قوت قانون، متصور نباشد و عفت و ناموس انسان در زیر پای زورمندان باشد در آنصورت فرستادن زن از خانه به بیرون فکر می کنم نه تنها عاقلانه نخواهد بود که به شخصیت و هستی زن بازی کردن خواهد بود.

در همچو فضا که مسوولیت آن مستقیماً بدوش مردان بوده و است، در قدم اول ضرورت دیگر گونی های عمیق دیگر اجتماعی بوجود می آید و بعد از آن باید در مورد سهم گیری زنان در امور اجتماع اندیشید، ولی اگر شرایط آماده و عیار باشد یعنی امنیت و مصئونیت افراد تأمین و امکانات شرکت زن در امور از هر نگاه آماده و فراهم باشد در آنصورت بائیست این «قید» را که سالاری مرد را زمینه سازی کرد- از بین برد تا مرد و زن با همکاری هم مشکلات زندگی را بر طرف سازند.

خیلی از مردان بنابر آمدن شرایط و یا وقوع جریانات و حوادث امکانات کار و فعالیت را از دست می دهند و از جانب دیگر برای زن هم جو حاکم در جامعه اجازه پیدا کردن معیشت را نمیدهد و در نتیجه هر دو یعنی زن و مرد و اگر اولاد داشته باشند، همهء شان در زیر بار فقر و محرومیت به زانو در خواهند آمد که در هیچ مکتب فکری و نظام انسانی مبنای تائیدی نداشته و ندارد.

تفاوت ها

برتریها یا...!

باز هم با هم به مسایلی که آقای پناهنده در جریده شهادت نوشته مراجعه می کنیم و صفحه دیگری از اندیشه های ناب!! ایشان را ورق می زنیم که بدون شك عده زیادی در کشور ما، مانند وی اندیشیده و هنوز هم در زمینه مورد بحث، چون وی می اندیشند.

پناهنده، در بخشی از مقاله اش به تفاوت هایی اشاره کرده اند که به نظر ایشان از جمله نواقص، خلاهای بزرگ و عمده و عیوب در شخصیت زن نظر به مرد محسوب می شوند. یعنی با عنوان کردن آنها پناهنده سعی کرده و اثبات مدعایش (برتری مرد) بپردازد و به این ترتیب تفهیم نماید که چون مرد از هر نگاه برتر از آن است بنابران تصامیم وی در مورد سرنوشت زن نیز بدون چون و چرا باید پذیرفته شوند ولو محبوسیت زن در چار دیواری خانه باشد. در واقع اما آنچه را نقصی و عیب و کمبودی قلمداد می کنند نه تنها عیب و نقص و کمبودی نبوده بلکه در موارد زیادی از جمله ارزشهای والای هستند که خداوند در سرشت زن، در شخصیت و ساختمان وجودی اش، بودیعه گذاشته است و در مواردی هم به قول مرحوم «مطهری» متناسباتی اند که هیچ نوع کمبودی را

متوجه شخصیت زن نمی کند و در موارد نادر هم مطالبی را که «پناهنده» بنام کمبود و نقص عنوان کرده اند و «نیچه» وار اندیشیده اند، در خور مباحثه اند، البته نه به این مفهوم که از آغاز طرز بحث و تحلیل به شکل منفی آن در رابطه با زن صورت گیرد.

اکنون نمونهء از آنچه عنوان کرده و به حساب کمبود در شخصیث زن گذاشته، ذکر می کنیم و به تحلیل و ارزیابی اش می پردازیم، لازم به یاد آوریست که «فرید ریش نیچه» فیلسوف آلمانی در «فراسوی نیك و بد» خویش نیز موضع گیری هاي همرنگی داشته است و این مسأله احتمال آنرا بوجود می آورد که آقای پناهنده زیر تاثیر افکار بیمار و بیماری زای فیلسوف آلمانی قرار گرفته باشد.

پناهنده نوشته است که زن صابر و شکیباست. زن جنس لطیف است و خشن نیست. زن در مقابل سردی مقاومت بیشتر دارد. قلب زن رؤفتر و مهربان تر است. وجدان رقیق دارد و...

توجه بفرمائید که «نیچه» در مورد زن چه گفته است: «زن را با حقیقت چه کار! از ازل چیز غریب تر و دل آزار تر و دشمن خو تر از حقیقت برای زن نبوده است. هنر بزرگ او دروغ گویی است...» «ما مردان آرزو داریم که زنان بیش از این خود را با روشنگری رسوا نکنند. همان گونه که رعایت و محبت مردان در حق زنان بود که سبب شد کلیسا فرمان دهد که زنان در کلیسا ساکت باشند و به خاطر خیر وصلاح زنان بود که ناپلیون به مادام دو استال (منظور Modamc dc stacl نویسنده فرانسوی است که از ۱۸۱۷ الی ۱۸۶۶ می زیسته است) با زبان خوش فهماند که زنان در سیاست ساکت باشند.»

نیچه هم چنان می گوید که: «زن نمی فهمد غذا یعنی چه و باز هم می خواهد آشپز باشد، در کلهء زن اگر فکر می بود در طول هزاران سالی که پخت و پز به عهده او بوده است، می بائیست واقعیات اساسی فزیولوژی را کشف کرده و همچنین فن درمان را در اختیار آورده باشد. دست پخت بد زنان به

علت غیبت محض عقل در آشپز خانه سبب شده است که رشد بشر، این همه به درازا بکشد و این همه ضرر ببیند...» «...خیال حقوق یکسان، آموزش و پرورش یکسان، خواسته ها و وظایف یکسان برای آن دو (زن و مرد) در سرپروراندن، این ها همه نشانه سب مغزی است.

مردی که جان و خواهش هایش ژرفایی دارد و همچنین از آن نیك خواهی ژرف بهره مند است که ازخود سخت گیری و جدیت می تواند نشان دهد و باطن آن با آسانی با ظاهر آن سخت گیری و جدیت می تواند اشتباه گرفته شود- چنین مردی درباره زنان جز به شیوه شرقی نمی اندیشد. رو می باید زن را ملکه خویش بداند. همچون مالی که در صندوق باید گذاشت و قفل کرد. همچون چیزی که سر نوشتش خدمت گذاریست.» «...مردان در هیچ زمانه ای به اندازهء زمانهء ما (منظور وی قرن بیستم است) با جنس ضعیف با این همه احترام رفتار نکرده اند...» «هر جا که روح صنعتی بر روح سپاهیگری و اریستو کراسی Aristokrati چیره شده است- زن آن جا در طلب استقلال اقتصادی و حقوق کارمندان بر آمده است...» «... زن را باید همچون چیز ظریف و بی اندازه وحشی خوی و چه بسا همچون جانور خانگی پائید و ازش غمخوری و حمایت نمود.» «... آنچه دل را بر این گربه زیبای خطرناك به رحم می آورد این است که او از هر جانوری رنج کش تر و آسیب پذیر تر ... است».

آنچه را از فریدریش نیچه آوردم در مجموعهء بنام فراسوی نیك و بد (Jenscits von Gut und Basc) به زبان آلمای چاپ و در سال ۱۳۶۳ هـ ش ترجمه فارسی آن بوسیلهٔ داریوش آشوری نشر شده است.

می بینیم که آقایون مانند پناهنده و ملافلان و آخوند فلان، تنها نیستند بلکه در مورد زن عدهء زیادی ظالمانه اندیشیده و می اندیشند. تماس گرفتن به چند مطلبی که نیچه عنوان کرده به نظرم ضرور می نماید.

نخست اینکه می گوید زن را با حقیقت چه کار و هنر بزرگ او دروغ گویی است، همچو یك حکم کلی را آنهم از موقف یك کسی که مدعی آگاهی

است، صادر کردن- نه تنها اینکه علامت و نشانه آگاهی وی در زمینه نمی باشد بلکه جنون و بیماری نیچه را به نمایش می گذارد. زیرا اولاً این اتهام کلاً بی اساس و بدون مبنای عقلی و منطقی است. ثانیاً اینکه زنها در مجموع مصلحت ها را بیشتر ارزش و ارجحیت می دهند، چیزی که مردان دیرتر به شناخت و درك آن حاضر می شوند و اکثر بعد از اینکه مصلحت های مذکور را زیر پا نمودند حاضر می شوند به آنها تن دهند و ممکن است همین روحیهء سازنده را «نیچه» کتمان حقیقت بوسیله زن، عنوان کرده باشد.

علاوتاً مسأله کتمان حقیقت و دروغ گویی مختص به «جنسی» نبوده بلکه هم عدهء در بین مردان و هم عدهء در بین زنان دروغ گفته، دروغ می گویند و هم چنان عدهء دروغ گو باقی خواهند ماند.

روی این مسأله که کلیسا فرمان سکوت زن در کلیسا را داد و ناپلیون در مسائل سیاسی فرمان سکوت زن را صادر کرد، فیلسوف ما خیلی فخر می کند. حالانکه هر دو منبعی که به صدور همچو فرمان ها مبادرت ورزیده اند به خاطر اعمال ستم و گسترش ساحه ستم و خاموش ساختن و به از بین بردن فضایی که طی آن زن مانند مرد خود را حاکم بر سر نوشت خود احساس کند یعنی هم در مورد مذهب و هم سیاست بگذارند زنان خود تصمیم بگیرند، خود انتخاب کنند، خود قضاوت نمایند و خود ارزش دهی کنند- در خور نکوهش و تقبیح بوده و چنین هم شده است. یعنی هم عملکرد های تجاوز گرانه ناپلیون و هم سیه کاریهای کلیسا هر دو نکوهش شده و هنوز هم می شود.

من بیشتر ازین به ارزیابی مواقع «نیچه» نمی پردازم زیرا افراد مانند پناهنده از وی نمایندگی می کنند بنابران به ادامه بحث به همان شکل و شیوه ایکه آغاز شده بود، می پردازیم.

پناهنده چنانچه نقل کردیم نوشته بود که زن صابر و شکیباست، زن جنس لطیف است و خشن نیست. زن در مقابل سردی مقاومت بیشتر دارد. قلب زن رؤفتر و مهربان تر است، وجدان رقیق دارد و... و همه اینها را نواقصات و

عیوب در شخصیت زن شمرده بود. به نظر من نه تنها اینکه مسایل یاد شده از جمله عیوب و نواقصات نبوده بلکه صفات بر گزیده و پسندیده ای اند که به هیچ صورت نمیتوان نیکویی و پسندیدگی نهفته در آنها را انکار کرد.

من از حرفهای ایشان چنین فهمیده و می فهمم که چون مرد دارای صفات فوق به حدی که زن متصف است، نمی باشد بنابران بر زن تفوق و برتری دارد. در حالیکه صفات مهربانی، رؤف بودن، خشن نبودن، مقاومت داشتن در برابر سردی، صابر و شکیبا بودن... در واقع صفات مثبت و نیکویی اند که هر فرد انسان، چه زن و چه مرد، مخصوصاً مسلمان «باید» به آنها متصف باشد. یعنی اینکه صفات مذکور و امثالهم «باید» به انها متصف باشد. یعنی اینکه صفات مذکور و امثالهم ارزشهایی اند که باید دارنده، آنها به آنها افتخار کند و یا اینکه در جهت کسب آنها تلاش نماید.

آزادی

حق انتخاب کردن - حق انتخاب شدن:

در مورد داشتن آزادی که حق مسلم هر فرد بشر اعم از زن یا مرد، است هیچگونه ابهامی وجود ندارد. چه در شمال و چه در جنوب در هر گوشهء از جهان باید میسر باشد و هر کسیکه در هر گوشهء از جهان به هر عنوان در جهت غصب این حق اقدام کرده و یا اقدام نماید- ستمگر بوده و ستمگر است و بر سایر افراد بشر فرض است که در جهت رفع ظلم و ستمی که صورت گرفته، با تمام نیرو وارد میدان مبارزه علیه ستم گر و ظالم شوند.

آزادی حق بلا منازعه انسان است و به هیچ صورت مورد معامله و داد و ستد و غصب و انحصار، قرار گرفته نمیتواند. نه نظامی، نه رژیمی، نه حکومتی، نه زمامداری، نه حاکمی، نه قومی و نه مذهبی را این حق میسر است که آزادی اندیشیدن، آزادی نظر و بیان، آزادی «انتخاب کردن» و آزادی «انتخاب شدن» انسان را غصب نماید- چه این انسان موافق و چه مخالف کردار و پندار و گفتار شان باشد.

آزادی نعمتی است که به اندیشهء انسان بال و پر پرواز میدهد تا دمی در

«مدرسه یی» و دمی در «مکتب» به «تحقیق» و به مطالعه به خاطر کسب شناخت بنشیند و در پایان بهترش را بر گزیند و نظم زندگی و حیاتش را به اساسی بنا نهد. درباره آزادی در کتابی که زیر عنوان «راز و نیاز» چاپ می شود مطالب بیشتری نگاشته ام و خواننده را به آن توجه می دهیم.

بلی، آزادی حق انسان است حقی که وجیبه نیز با خود به همراه دارد و آن احترام گذاشتن به حریم آزادی دیگران است و پذیرفتن آزادی دیگران و اباورزیدن و پرهیز کردن از ضرر زدن به آن است.

در چارچوب آزادی می شوم از آزادی بیان، آزادی فکر و اندیشه، آزادی انتخاب (انتخاب کردن و انتخاب شدن) و غیره صحبت کرد که مرد و زن هر دو بدون تفاوت از داشتن آزادی یعنی آزادی بیان و اندیشه و انتخاب کردن و انتخاب شدن و... برخوردار «باید» باشند.

در همین مقطع می خواهم بپرسم که آیا ما حاضریم بپذیریم که زن مانند مرد آزاد آفریده شده و استفاده و بهره مند شدن از آزادی را مانند مرد، دارد و آزادی حق بلا منازعه وی می باشد؟

اگر جواب پرسش فوق مثبت باشد درین صورت راه بعدی را اشکالات کم توان پیمود ولو در افغانستان باشیم ولی اگر ما از اساس برای زن آزادی قایل نباشیم- در آنصورت نه تنها راه طولانی و دشواری در پیش خواهیم داشت که ممکن است با طرف (منکر حق آزادی زن) به سادگی همصحبت شدن هم میسر نیاید. اما من خوش بینی پیشه کرده ام و از موضع گیری ذومی چشم پوشی و اغماض نموده و با اتکا به وضاحت های موجود در «نظام فرهنگی» خویش می گویم که بلی، زن هم به اساس اصول اعتقادی مکتبی که به آن اعتقاد داریم و هم از نظر انسانی و هم از نگاه قانون خلقت و غیره مانند مرد از آزادی های انسانی برخوردار و بهره مند است و بهره مند باید بماند. نه تنها این که در امور اجتماعی و در سرنوشت جامعه که در واقع سرنوشت خودش نیز می باشد حق مداخله دارد.

حق کار زن، حق تصرف و ملکیت زن، حق رهن و اجاره، حق آموختن و آموزاندن زن و یا تعلیم و تعلم زن- ثابت است طوریکه برای هیچگونه استدلال اضافی وقعی نمی گذارد. بنابران ما در صورتیکه به آزادی زن در چارچوب تعین شده انسانی و مطلوب و پذیرفته شده، رایج در جهان تن دهیم و حق تعلیم و تعلمش را بپذیریم و به حق کار و تصرف و رهن و اجاره اش گردن گذاریم- به کدام منطق باید از حق «انتخاب نمودن» و «انتخاب شدن» ولی جلوگیری کنیم؟؟

اگر قرار باشد که حق کار داشته باید حق انتخاب کار و انتخاب پیشه را نیز داشته باشد، اگر قرار باشد حق آموختن داشته باشد هیچ کس حق تحدید کردن ساحه علم و دانش را برایش ندارد.

اگر حق تصرف و سهم گیری و مداخله در امور جامعه را داشته باشد، راه و طرق تصرف و مداخله تنها از راه سهم گیری های فعالانه در همه، ابعاد زندگی یك اجتماع ممکن است و به خاطر اینکه زمینه های «تحدید» برای مرد، فراهم نیاید باید هم حق انتخاب کردن و هم حق انتخاب شدن را داشته باشد. به این مفهوم که هم حق داشته باشد که مسوولین امور جامعه خویش را انتخاب کند و هم در صورت داشتن صلاحیت ها و اهلیت و در رتب، حق کاندید شدن و انتخاب شدن را صاحب باشد. همین جاست که حقش مبنی بر مداخله اش در امور جامعه تثبیت می گردد.

ما به هیچ صورت نمی توانیم حق انتخاب همسر برای زن را بپذیریم ولی حق انتخابش را در مورد پیشه و کسب و کار، چشم پوشی کنیم. بپذیریم که زن حق کار دارد ولی زمانیکه به ساحه کار پا گذارد، بهانه آوریم.

حق تعین سرنوشتش را بپذیریم و بپذیریم که حق مداخله در امور را داراست ولی زمانیکه دست به مداخلت می زند، آنهم مداخلت سودمند، بهانه می آوریم.در نظر و در چارچوب مقررات و قوانین آزادی های بیان و نظر و انتخاب زنان را تثبیت نمائیم و بیان کنیم ولی در عمل به هر نحوی که ممکن

گردد از آنها جلوگیری نمائیم.

همهء مسایلی را که بر شمردم و یا آنهایی را که باید بر می شمردم، مانند حلقه های یك زنجیر با هم ربط دارند. هر یکی از حلقه ها در جای خود نقش و همانند حلقه های دیگر را در ساختن کل زنجیر بازی می کند.

بنابران ما ناگزیر از پذیرفتن هر حلقه و ارزش دادن به هر حلقه بوده و هستیم تا همهء زنجیر را «کامل» داشته باشیم، این مسایل را نمیتوان از هم جدا کرد زیرا جدایی آنها به معنی جدایی روح از پیکر است و به کلام دیگر، مسایلی که اشاره کردیم لازم و ملزوم همان طوری که به وجود همدیگر نیاز دارند.

نقص در عقل و نقص در دین!؟

در کشور خویش با افراد زیادی روبرو شده و می شویم که چند صباحی به این و یا آن مدرسه رفته و کتابی چند از این و آن خوانده و اینك فقیه و صاحب نظر و مفسر و مرجع تقلید شده و فتوی میدهد و اظهار نظر می کند و «مرید» می گیرد و به اطاعت می طلبد.

در جامعه ایکه من ناگزیر از زیستن شده ام، یعنی آلمان ، یك مسأله را زیاد در خور ارج گذاشتن یافته ام و آن اینکه هر با سواد و نیمه سوادش، همه کاره نیست، سیاست دانش با صداقت اعتراف می کند که در اقتصاد صاحب نظر نیست و اقتصاد دانش معترف به عدم آگاهی در امور طبابت است و طبقهء نیمه سواد و کم سوادش تنها در چارچوب بصیرت و فهم خویش اظهار نظر می کند.

ما! بر عکس به مجرد اینکه کتابی را به نصف رساندیم و لو از همان نصف هم چیزی دستگیر ما نشده باشد روشنفکری و صاحب نظری خویش را با رد کردن و انتقاد نمودن و انگشت گذاشتن این و آن نظریه و حتی اصول ثابت شده و... به نمایش می گذاریم. متأسفانه موضع گیریهای که آقای پناهنده کرده

. اند- از همین قماش اند مثلاً می نویسد که زن ناقص العقل است و زن ناقص الدین است در مورد دوم حدیثی از حضرت پیامبر است که «مطهری» به استناد کتب حدیث سنی و شیعه نقل می کند و می نویسد: «اسمأ دختر یزید انصاری از طرف زنان مسلمان مدینه مامور شد به نمایندگی از آنان نزد رسول (ص) برود و پیام گلایه آمیز زنان مدینه را به ایشان برساند و جواب بگیرد، اسمأ وقتی به مجلس پیامبر (ص) وارد می شود که آنحضرت در جمله اصحاب قرار داشته می باشد.

اسمأ خطاب به پیامبر(ص) می گوید که پدر و مادرم قربانت، من نمایندهء زنان به سوی تو.!

ما زنان می گوئیم خداوند(ج) عزوجل ترا هم به مردان مبعوث فرموده و هم بر زنان. تو تنها پیامبر مردان نیستی. ما زنان نیز برتو و خدای تو ایمان آوردیم. ما زنان در خانه های خویش نشسته در جهت تربیه و پرورش اولاد مشغول می باشیم. اما از آنطرف می بینیم وظایف مقدس و کار های بزرگ و ارجمند و پر ارزش و پر ارج به مردان اختصاص یافته و مامحرومیم. مردانند که توفیق جمعه و جماعت دارند. به عیادت بیماران می روند. در تشیع جنازه شرکت می کنند. حج مکرر انجام می دهند و از همه بالا توفیق جهاد در راه خدا دارند. در صورتیکه مرد به حج و جهاد می رود ما زنانیم که اموال شما را نگهداری می کنیم. برای جامه های شما نخریسی می کنیم، فرزندان شما را تربیت می کنیم. چگونه است که ما در زحمت ها شریك شما مردانیم اما در وظایف بزرگ و مقدس و کار های پر ارج و پر پاداش شرکت نداریم و از همهء آنها محرومیم.

قبل از اینکه جواب آنحضرت را با خواننده در میان بگذارم می خواهم توجه خواننده را به مطالب ذیل جلب نمایم:

- نخست اینکه متن مذکور مبین این واقعیت است که زنان در آن زمان از حقوق زیادی به وجه نیکو برخوردار بوده اند مثلاً حق نمایندگی، حق اظهار رای و نظر و حق طرح قاطعانه انتقاد با بلند ترین مرجع جامعه

اسلامی، بعداً در زمان امرای متکبر و مستبد و خود بین و قدرت پرست، بر همه حقوق مذکور خط بطلان کشیده شد و آن عده ایکه امروز هم خواب های پریشان «حرم» و «حرم سراها» را می بینند با تقلید از شیوه مرده تاریخی مذبور در جهت خلق کردن جو استبداد مخصوصاً به اسارت کشیدن زن و دور کردن و بیگانه کردنش با امور خودش و جامعه اش- بر خلاف اصول دین به فتوی های خود ساخته دست می زنند.

- دوم اینکه مسایل طرح شده بوسیله اسمأ بر مبنای شرایط، ایجابات و امکانات و جو آن زمان بود و امروز در همهء رابطه ها دیگر گونی های عمیقی را مشاهده می کنیم که اگر اسمأ زنده می بود و پیامبر اسلام هم حیات می داشت پرسش و پاسخ هم شکل دیگر و محتوی دیگری ممکن بود پیدا کند.

بهر صورت، بعد از شنیدن حرفهای اسمأ رسول خدا رو به اصحاب کرد و فرمود که آیا تو کنون از زنی حرفی به این خوبی و منطقی به این رسایی در امور دین شنیده اید؟؟

یکی از اصحاب گفت که خیال نمیکنم این سخن از خود این زن باشد.

رسول خدا (ج) بدون اینکه به حرفهای وی (صحابه) اعتنایی کرده باشد به اسمأ گفت که ای زن آنچه می گویم درست فهم کن و به زنانی که ترا فرستاده اند نیز بفهمان.

پنداشتی که هر که مرد شد بواسطه این کار ها که بر شمردی توفیق اجر و پاداش و فضیلت را می یابد و زنان محروم اند. خیر چنین نیست. زن اگر خوب خانه داری کند و نگذارد محیط پاك خانه با غبار کدورت آلوده شود- اجر و پاداش و فضیلت و توفیقش معادل است با همهء آن کار ها که مردان انجام میدهند.

به اساس کلام خدا که می فرماید: «نزدیکترین شما به خدا متقی ترین

شماست...»

و یا: «هر کس عمل صالح انجام دهد چه مرد باشد، چه زن اگر ایمان داشته باشد ما او را زنده خواهیم کرد، زندگی طیب و خوشبویی و پاداش خواهیم داد بهتر از آنچه که عمل کرده است.»

قبلاً، می بینیم که پیامبر بزرگوار نه تنها اینکه از صراحت کلام، از شیوهء انتقادی و از مورد سوال قرار دادن بلند ترین مرجع در جامعه اسلامی- بوسیله یك زن (اسمأ) مکدر و بر افروخته و عصبانی نمی شود بلکه آنرا تائید و حتی تقدیر مینماید.

دیگر اینکه مزایای همهء نیك اندیشی و نیك رفتاریهای مردان را با پاك نگهداشتن منزل از کدورت بوسیله یك زن، یکسان داشته اند یعنی به نقش زن نظر به مرد ارج بیشتر گذاشته اند.

علاوتاً چنانچه در آیات قرآن خواندیم معیار و ملاك فضیلت در اسلام تقوی معرفی شده است و مورد خطاب قرآن انسان قرار می گیرد و کاری به این مسأله که طرف زن است یا مرد، عرب است یا عجم، دری صحبت می کند یا پشتو، رنگ جلدش سیاه است و یا سفید، ندارد. بنابران هر عملیکه نافع، سودمند، ستوده، نیکو و در خور تقدیر باشد اگر بوسیله زن انجام داده شود و یا انجام داده شده باشد یا بوسیله مرد- پاداش نیکو می گیرد. یعنی اینطور نیست که اگر زن آنرا انجام دهد- چون این و آن «ناقص دین!» خطابش می کنند، همهء پاداش نصیبش نمی گردد و کم پاداش می برد و یا هیچ نمی برد.

آخر طراحان چنین افکار مثلیکه نمیدانند با طرح همچو مسایل مسأله عدالت در نظم خدایی را زیر سوال می برند. در حالیکه حکم صریح و روشن قرآن است که «تقوی ملاك فضیلت است». حالا این متقی ممکن است مرد باشد و ممکن است زن باشد.

خطابی که در قرآن صورت گرفته در مواردی که روح مسأله (انسان) مطرح است مورد خطاب هم انسان قرار می گیرد و مسأله زن یا مرد مطرح

نیست و با انسان صحبت می شود.

مثلاً خداوند(ج) می فرماید که: «ای انسانها عمل صالح انجام دهید، زیرا بار ظلم نروید، دروغ نگوئید، تهمت نبندید، به فحشا توسل نجوئید، غیبت نکنید، از قتل دوری جوئید و...» در تمام موارد فوق و ازین قبیل خداوند(ج) انسان را که شامل زن و مرد، می گردد به پرهیز امر می کند و هم چنان در انجام دادن نیکویی ها باز هم به زن و مرد امر می کند؛ مثلاً به گذاردن نماز، به دستگیری نیازمندان، به راست گویی و به نیکو گفتن، به روزه گرفتن و به حج رفتن و سایر اعمال نیکو زن و مرد را دعوت می فرماید» اما اگر نظر امثال پناهنده را مبنی بر «نقص عقل زنان!» و «نقص دین زنان!» بپذیریم درین صورت در قدم اول باید عدم عدالت در نظام خلقت را صحه گذاریم و آنگاه حکم جنون و کم ایمانی و ضعف در دین و بی ایمانی و بی دینی همهء بشر را صادر کنیم. زیرا همهء بشریت در اغوش زن پرورش یافته و می یابد.

علاوتاً اگر قرار باشد حکم «ناقص العقل بودن» را همه بگذاریم در آن صورت در واقع باید بپذیریم که حکم جنون را در مورد ایشان صادر کرده ایم و یك مجنون اگر از یکسو از ادا و بجا آوردن وجایب و مکلفیت ها معاف است از سوی دیگر اگر نادرستی و خلاف مرتکب شد- مجازات نمی شود و گذشته از آن مخلوقی که از آغاز خلقتش ناقص بوده در خور باز خواست کامل و دقیق نه از نگاه عدالت و نه هم منطق می باشد و... در حالیکه چنین نیست. زیرا عدهء از زنان فکورتر از عدهء از مردان بوده و هستند و عاقلانه تر اندیشیده و می اندیشند و دوم اینکه احکام در مورد زن و مرد یکسان صادق است.

ممکن است عدهء بگویند که نه به این اندازه هم در عقل شان نقص وجود ندارد که از انجام دادن مسوولیت ها عاجز باشند.

درین صورت باید سوال کرد که پس به کدام اندازه؟؟

آیا به اندازه ایکه اگر مرد یك دروغ بگوید گنهکار می شود و زن دو دروغ بگوید گنهکار می شود و یك دروغش معاف است و یا به اندازه یاکه اگر مرد یك انسان را از بین ببرد قاتل شمرده می شود و زن دو انسان را و... در حالیکه چنین نیست بلکه نماز وقتی بر زن فرض می شود ، هم فرض است و اگر نگذارد ترك فرض کرده و در گردن کشی اش محاسبه خواهد و مرد هم زمانیکه نماز فرض را ترك کند گردن کش شمرده خواهد شد.

بلی، نقص در هر صورت نقص است و اندازه کم آن نیز نقص شمرده می شود و شایسته نیست ما به نا حق «انسان» را، یعنی زن را مورد توهین قرار دهیم.

یك مطلب را به خاطر جلوگیری از سؤ تفاهم درین جا ناگزیر از تذکرم و آن اینکه، اگر زن در مواردی از ادای وجایبی معاف شده است نه به خاطر نقص در دین و نه هم نقص در عقل وی است بلکه یا به خاطر ادای وجیبهء اساسی تر و یا قرار داشتن در حالتیست که تحمل زحمت همان حالت وی را از ادای مسوولیت دیگری! به خاطر عدم موجودیت «حرج» در دین، می رهاند که البته همهء اینها مخصوص به مقطع ها و حالت های خاصی می باشد مثلاً خانمی که وضع حمل می کند- گرفتن روزه بر وی فرض نیست زیرا هم بچه داری زحمت دارد و هم روزه گرفتن بنابران خداوند که از ناتوانی انسان آگاه است و می داند که دوبار سنگین را در یك زمان برده نمیتواند مسوولیت بردن یکی (زحمت بچه داری) را بر گردنش گذاشته است.

یکبار دیگر عرض می کنم که در واقع طرح همچو بحث ها توهین دست به مقام زن یعنی ما می خواهیم با عنوان کردن همچو بحث انسان بودن زن را ثابت کنیم و ثابت کنیم که مانند مرد از نیروی عقل بر خوردار است. ولی چاره چیست و به تأسف باید بگویم که امکانات غیر ازین اقلاً در دست این نگارنده نیست که بوسیله آن علیه مظالمی که در مورد انسان بخصوص زن در کشور ما و جهان جریان دارد مبارزه کنیم.

زن به ادای تمام وجایبی مکلف است که مرد بدان مکلف گردیده است و از

همهء نواهی ای پرهیز داده شده که مرد به پرهیز کردن از آن مکلف گشته است. بنابران از حدود همچو احکام و نظریات غیر مسوولانه و زیان آور جداً باید پرهیز نمود. زیرا اگر از یکسو اساس منطقی و سالم ندارند از سوی دیگر در تمام ساحات بر بدنه و پیکر اجتماع انسانی ضربات مرگباری را وارد می آورند چنانچه وارد آورده اند. یك نمونه آن این است که در کشور ما زن با سواد را با ذره بین باید پیدا کرد ولی در اروپا باید جستجو کرد و زیاد جستجو کرد، تا زن «بی سواد» را پیدا کرد و این ننگ است و عار و خیانتی است که افراد مانند پناهنده مرتکب شده اند، خیانتی که من اقلاً از تعین جزا برای مرتکب شدگان آن عاجزم.

در عدالت اجتماعی سید قطب طی صفحهء ٢٤ می خوانیم که: «اسلام برای زن مساوات کامل را با مرد از نظر جنس (انسان) ضمانت نموده و جز در بعضی جهات و حالاتی که به استعداد بستگی دارد، تفاوتی قایل نشده است. بنابران هر جا که استعداد ها مساوی اند، آندو هم مساوی هستند و هر جا که اختلاف بوجود آمد، تفاوت آندو هم فقط از همان نگاه خواهد بود. بنابران زن و مرد از نظر روحی و دینی با هم مساوی هستند.

تذکر باید داد که سید قطب علیه رحمة در متن فوق در پهلوی استعداد از عقل و مستفرعات آن نیز نام می برد ولی من چون از ناحیه مذکور با ایشان موافق نیستم، از اقتباس آن نیز اباورزیدم بر عکس من معتقدم که اولاً مسأله «نقص» در سیستم عقلی زن مطرح نیست.

زیرا به مجرد پذیرفتن آن نظم قوانین الهی و انسانی را باید برهم زد. زیرا نظم موجود به پذیرش «نقص» نام برده تن در نمیدهد دوم، اگر کسی به همچو مطلبی تن در دهد در آنصورت باید مسوولیت آن «نقص» را بدوش «حکمت خلقت» نه نهد بلکه متوجه شرایط و زمان و از همه اولتر مردان، بداند...

... و سوم اینکه در بین مردان هم خیلی زیاد هستند که فکور نیستند و در موارد زیادی نمیتوانند عاقلانه بیندیشند حتی در بین مردان نامدار که ویرانگری های وحشتناکی را در بسترتاریخ مرتکب شده اند، چنین نقصی داران زیاد اند.

خداوند(ج) در قرآنکریم می فرماید: «... هر کس از زن یا مرد عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد- اینها داخل بهشت شده و به قدر پوست هستهء خرما هم ستم نخواهند شد.»

می بینیم که در کلام خداوند(ج) مکافات به روی عمل نیکو و ایمان داده می شود و از تأکیدی که در «به قدرت پوست هستّء خرما هم ستم نخواهند شد...» موجود است، معلوم می گردد که عمل هیچ انسان چه زن باشد و چه مرد،بدون مکافات و یا مجازات نمی ماند.

هم چنان باید توجه داشت که از نظر منطق با دو تن که یکی از آنها از نظر عقلی نقص دارد و دیگر آن از چنین نقصی مبراست، یکسان معامله نمی شود.

در حالیکه کلام خداوند(ج) اثبات می کند که چنین نقصی در بین نیست در غیر آن باید معاملهء دو گونه با اعمال مرد و اعمال زن صورت می گرفت.

در سورهء عمران طی آیهء ۱۹۰ خداوند(ج) فرموده که: «خدای شان برای آنان اجابت کرد که همانا من عمل هیچ عمل کنندهء از شما مرد یا زن را ضایع نمیگردانم...» طی همین آیه هم خداوند(ج) با وضاحت کامل بیان می دارد که فصل و عمل و کردهء انسان پاداش و یا جزا به حیث عاقبت برای «انسان» به همراه دارد نه جنس- یعنی از کرده های مرد به خاطر اینکه مرد است چشم پوشی صورت گیرد ولی با زن چون زن است سخترین محاسبات به عمل آید. نه، چنین نیست. مرد یا زن، عملکردش ذره ذره مورد محاسبه قرار خواهد گرفت.

برداشت من از آیه های فوق الذکر چنین است که زن و مرد از نظر انسانی با هم تفاوتی ندارند و اصل جوهر واحد و مشترکی را صاحب اند. هم چنان از نظر روحی و دینی چنانچه سید قطب عنوان کرده- با هم مساوی اند و هیچ کسی را حق وارد آوردن این توهین که زن ناقص چه و چه است، نمی باشد.

... و اما اینکه افرادی مانند نویسندگان شهادت و یا آخوند فلان و خوجه

فلان چنین توهینی را بکار برده و می برند اگر از یکسو «سیاهی» به روی خویش می زنند، از سوی دیگر باید بدانند که نخواهند حقایق را زیر پرده نگهدارند.

آیا زن ناقص العقل است؟

ما قبلاً نیز در زمینه حرفهایی داشتیم و عنوان کردیم و همچنان آیاتی از قرآن کریم آوردیم که طی آنها خداوند(ج) به مرد و زن یعنی به هر دو یکسان هدایت داده و وعدهء مکافات و مجازات را نظر به نیکویی و یا زشتی افعال و کردار شان می دهد. یعنی اینکه هر یکی از آنان مرد یا زن در نتیجهء خلاف کاری مجازات و در فرجام نیکو کاری مکافات می شوند.

حسب مثال اگر مرد غیبت کندگناه کبیره را مرتکب شده و اگر زن غیبت کند نیز گناه کبیره را مرتکب شده خواهد بود و جزای آن (غیبت) نیز ثابت است و به مرتکب شونده، زن باشد یا مرد همان جزایی که ثابت شده داده خواهد شد. اینطور نیست که اگر مرد غیبت کند جزایش سبك و اگر زن غیبت کند، جزایش سنگین است. اگر چنین می بود در آنصورت این سوال و پرسش و تردید کم از کم خلق می شد که چون مکافات و مجازات زن با مکافات و مجازات مرد از ناحیه فعل و عمل و کردار مساوی فرق دارد بنابران برداشت و برخورد شان از گناه و صواب و یا گناه و صواب نیز متفاوت است که ریشه آنرا باید در «عقل» طرف یعنی زن جستجو کرد. به این مفهوم که از نظر عقلی در مقایسه با مرد چون کم و کاسی دارد بنابران در نتیجهء ارتکاب جرم و یا یك گناه به اندازهء مرد مجازاتش سنگین نیست. همچو یك موضع گیری ضرورت موجودیت دو نوع «قانون» را بوجود می آورد و خواهان دو نظم در پهلوی هم می گردد که منطقی و عملی نیست.

ساده تر عرض کنم که شك بوجود آمده زمینه های آنرا می یافت تا ما دست به کنجکاوی و تحقیق و مطالعه و غور و دقت زنیم. در حالیکه چنین

نیست و پای هیچگونه «نقص» در رابطه با زن در بین نیست و اصلاً این بحث و یا بهتر است بگویم همچو یك بحث زننده و زشت است.

زیرا من با عنوان کردن همچو مسایل، چنانچه قبلاً نیز اشاره کرده ام، احساس می کنم که در پی اثبات انسان بودن، انسانم، من اگر پنج دهه و یا ده دهه بعد از حضرت آدم زندگی می کردم، در آنوقت شاید موجودیت و موضع گیری مردان زورگوی آنزمان وادار به استدلالم در زمینه می کرد ولی امروز!!

... امروز با وجود این همه پیامبر و نبی و مردان خدا که آمدند و رفتند و با آنهمه روشنگری و راهنمایی هایی که کردند و به ارث گذاشتند و با این همه ترقی و تکامل و پیشرفتی که انسان و زندگی اش کرده است و این تکاملی که در همهء ساحات و ابعاد زندگی انسان صورت گرفته و با سهمگیری ایکه زن مستقیماً در سرنوشت خود و جامعه بشری دارد و غیره و غیره، باز هم اینك سعی داریم به عدهء تفهیم کنیم که زن هم مانند مرد می تواند بیندیشد و از نیروی سالم تفکر و تفکر سالم مانند و همانند مرد برخوردار است و از حقوقی که یك مرد دارد، زن نیز برخوردار «باید» باشد...

بلی، این جای تأسف است ولی تأسف انگیز تر اینکه در دور و بر ما، حتی در پیشرفته ترین کشور های جهان از افرادی مانند آقای «پناهنده» پر است. عده یی را عقیده بر این است که مغز زن چند گرام کمتر از مغز مرد است.

اولاً اینکه کم بودن یك شی معنی ناقصی بودن آنرا نمیدهد مخصوصاً از نظر حجم و وزن.

دوم اینکه اگر هم کم بودن و هم از ناحیهء کم بودن نقص را بپذیریم در آنصورت باید در سایه دو نظم و دو قانون قرار بگیریم و سوم اینکه مسأله مغز بزرگ داشتن چه زن و چه مرد باشد زمانی اهمیت پیدا می کند که از استفاده صورت بگیرد یعنی بکار انداخته شود. می خواهم بگویم که مغز همهء انسانها دارند، قوه تشخیص و تمیز همه انسانها دارند درستی ها و نادرستی های معمول زندگی انسان را همه می توانند تشخیص دهند نفرت را همه می شناسند، محبت را همه تشخیص می دهند ولی عدهء مخصوصاً مردان با وجود

داشتن نیروی تمیز و تشخیص دست به جنایت می زنند، ستم می ورزند و در جهت حاکمیت ظلم و استبداد تلاش می ورزند و نفرت و کینه و عداوت و کدورت خلق می کنند و... می خواهم عنوان کنم که تنها داشتن مغز چه خورد و چه بزرگ، انسان را از گمراهی رفتن باز نمیدارد بلکه بکار انداختن و استفاده کردن از آن، آنهم به شکل مطلوب و شایسته و پذیرفتنی، انسان را راه صواب می نمایاند.

توجه بفرمائید که همین دم دهها «تن مغز» هر حرفی که از دهن ملا عمر بیرون می آید آنرا موجه، درست، صواب، سازنده و مطلوب تشخیص داده و پذیرفته و می پذیرد و هم چنان است حالت آن دهها تن دیگری که هنوز هم با وجود خیانت های ربانی اعمال ننگین ویرا خائنانه توجیه می نمایند.

می بینید، ما از «تن ها» حرف می زنیم که «صواب» و «گناه» را با هم قاطی کرده اند و بدبختانه که همهء اینها را مرد! نامیده اند.

هم چنان یاد آوری باید کرد که استفاده کردن محض از مغز نیز طریق هدایت و راه «صواب» نمی نمایاند زیرا ما در تاریخ مغز های متفکر زیادی داشته ایم که عقل و فکر شان را جز در طریق ویرانی بکار نبسته اند.

این شیوهء استفاده و کار گیری و «جهت» استفاده و بهره گیری از مغز است که زندگی انسان را «جهت» میبخشد...

... و اما اینکه واقعاً «گرامی!» از مغز زن در مقایسه با مرد کم است، بنده نمیتوانم چیزی بنویسم زیرا از محدوده صلاحیت و فهم بنده بیرون است و به نظریات جنون آمیز آنعده ایکه همچو مسایل را محض به خاطر محکومیت طرح می کنند- نیز کوچکترین ارزشی قایل نیستم. بنابران بناچار مسأله را به علما و دانشمندان صادق مخصوصاً آنهایی که در بیولوژی و طب و سایر علوم مرتبط با موضوع مورد بحث ما- اطلاعات و معلومات کافی دارند- می گذاریم تا در زمینه روشنی اندازند.

خودم اما، به این نظر پا فشاری خواهم کرد که زن از آغاز تا امروز از شرایط، امکانات، وسایل و زمینه ها به شکل مساوی با مرد بر خوردار نبوده

و به همین دلیل هم می بینیم که شانه به شانه مرد- رفتن را در صحنه دردناک حیات و زندگی در موارد زیادی برای زن، با عالمی از مشکلات و دشواری ها همراه ساخته است. ولی اگر جو و شرایط دیگرگون شوند در آن صورتی خواهیم دید که مشکلات زن نیز مهار شده و در فرجام از بین خواهند رفت.

بهر حال، چنانچه میدانیم حل همچو مسایل و موضوعات میسر است ولی به سادگی و ارزان نی، بلکه اگر از یکسو بها می گیرند مخصوصاً در بر گرفتن زمان را از سوی دیگر از متخصیصین و محققین اگر از یکسو موضع گیری های روشن را تقاضا می کنند از سوی دیگر باید همچو یك روشنگری را صادقانه و جرئتمندانه به عمل آورند تا هم پرسشهای موجود در اذهان را جواب گویند و هم مشکلاتیرا که در بستر زمان در طول تاریخ انبار شده- حل نمایند.

نظر گذرا به مقاله نویسنده دیگر شهادت

آقای نجیب الله حمیم هموطن دیگر ما نیز در شماره ۲۴۸ جریده شهادت وقت زیر عنوان «حقوق زن در نظام اسلام» مقاله ای نوشته که به نظر من قبل از نوشته می باید آنچه را می نویسد درک کرده، دریافته و «شناخته» باشد و گذشته از آن اگر می خواهند بنویسند باید بر غنای ادبی شان بیفزایند.

ایشان در اولین سطور مقالهء شان، ترکیب عجیبی را بکار برده اند که از یکجا کردن دو کلمه (صعب + خردی) تشکیل گردیده است و من از آن (صعب خردی) چیزی حاصلم نشد. یا اینکه در خور فهم بنده نبوده و یا اینکه من نتوانسته ام آنرا بفهمم و یا اینکه اصلاً نفهمیده گذشته ام.

متأسفانه این نویسنده هموطن ما را نیز با روحیهء در نوشته اش یافتم که اقلاً از دید این نگارنده، سازنده نیست، چه می گویم! ویرانگرانه است. زیرا ولی با دیدی به مسایل نگاه کرده است که گویا هر کسی که مسایل را، مخصوصاً موضوع مورد بحث ما را- از دید ایشان و با دید ایشان و از زاویه ایکه ایشان به موضوع نگاه کرده اند، نه نکرد و نگاه نکند و بررسی نه نماید، آنکس «خودی» نیست وزیر تأثیر افکار دیگران است و در گرو و در سایهء

نفوذ فرهنگ بیگانگان قرار خواهد داشت.

همچو تفکر، بهترین وسیلهء تکفیر هم در دست حلقات رهبری سازمان های مجاهدین سابق و هم در حرکت طالبان بود و هست و زمانیکه از «روی» و «موی» و «زبان» و «کلام» و «دستار» و عبای کس خوش شان نمی آمد و یا نیاید دست به وسیله مذکور زده و در یك چشم بر هم زدن «خفه» اش می کردند و می کنند و افسوس که توانستند و می توانند. به خاطری می توانند که ملا عمر و ملا برهان الدین و ملا سیاف خود این کار را نمی کنند بلکه به ما!!! می گویند و مایی که از خود اراده و تشخیص و شناخت کافی نداریم و یا به ما نداده و یا از ما گرفته اند و به این اساس به مجرد دسترسی به «اوامر» که طرف از قبل اوامر الهی اش نامیده، به «خفه» کردن می پردازیم. این اوج شکوفایی! دانش! و بینش! و معرفت! و آگاهی! و شناخت! و درك! و تشخیص! ما!!! را نشان می دهد و به نمایش می گذارد. به کلام دیگر نجیب اله حمیم مانند عده زیادی از مردان مخصوصاً در جامعه افغانی، به این نظر اند که اگر دیگران مانند ایشان نیندیشند و فکر نکنند و پدیده ها و وقایع و رویداد ها را مانند ایشان تعبیر و تفسیر نکنند و «بیگانه اندیشی» نمایند، یعنی غیر از انچه حضرات کرام! فکر می کنند و تحلیل می نمایند- فکر کنند و تحلیل نمایند، استحمار شده خواهند بود و فقط ایشانند که استحمار شده اند و همنظران شان اند که به کمك امثال آقای «حمیم» از «خر» شدن نجات یافته اند.

چه ناجیان بزرگی که خداوند بشریت را از شر چنین ناجیان هر چه زودتر نجات دهد. زیرا عملاً و علناً همهء جهان و عالم بشریت شاهد است که همچو افراد جامعه را در جو «استحمار» فرو می برد و جهالت و نادانی را بر «یك ملت» به زور تحمیل می کنند. ما چنانچه قبلاً اشاره کردیم- وسیلهء کشندهء موثری در اختیار داریم. موثریت و برندگی آ زمانی چند برابر می شود که بدست افرادی چون پناهنده و حمیم و آخوند فلان و... با خواندن یکی دو کتاب ما بیفتد.

زمانیکه منطق ما ضعیف می گردد و از استدلال کردن عاجز و ناتوان می شویم به بر چسپ زدن می پردازیم، چیزی که در کشور ما خیلی اثر گذار و خورد کننده بوده و است و از اثر فقر فرهنگی حاکم بر جامعه بازار خیلی گرم داشته و دارد. به تأسف باید بگویم که نیمه سوادان بر رونق این بازار به مراتب می افزایند و سر انجام قربانیان و بازندگان اصلی این بازی و بازیهای ازین قبیل هم اکثریت توده ها بوده و خواهند بود، زیرا بر چسپ زنان (تکفیر کنندگان و وارد آورندگان دره، های تکفیر) تا آخرین سرحد توانیایی سعی خواهند کرد، همه، آن افرادی را که «می توانند» بیندیشند، تفکیك و تشخیص دهند و بشناسند و بشناسانند و خاموش نمایند و اگر ممکن بود برای ابد تا ایشان (بر چسپ زنان) با آرامش خاطر «حکومت» نمایند. به این ترتیب توده، مردم، اندیشمندان را از دست داده و در دام بی مایه گان و سفله گان و بد اندیشان گیر می ماند و قربانی می دهد.

به عقیده من بحث کردن روی مسایل مهم و حیاتی اجتماع با همچو شیوه هاو توأم با همچو سلاح های کشنده (سلاح تکفیر) نه تنها در حل مشکلات ما را یاری نخواهد داد که بر مشکلات ما افزوده و باز هم خواهد افزود.

در جریان جهاد ملت افغان علیه استبداد سرخ یك چیز در شخصیت عده، از افراد که کم هم نبوده و نیستند، خیلی از دور نمایان بود و آن مهارت و تخصص در سنجش درجه، ایمان و تقوای دیگران، متهم ساختن دیگران به انواع خلاف کاریها و خیانت ها، محکوم نمودن دیگران قبل از ارتکاب جرم و غیره و غیره بود. عده، هم چنان مهارت پیدا کرده بودند که به مجرد دیدن یك کس درجه ایمانش را تشخیص می دادند، مسلمانی اش را معلوم می کردند و اندازه، تقوایش را تشبیت می نمودند. یعنی همه چیزش را، حتی اهلیت و صلاحیتش را از ظاهرش- بدون ارزیابی عملکردش و بدون شناخت لازم از وی، معلوم و تشبیت می کردند و می کنند و آنگاه بدون ملاحظه و معطلی به صدور حکم پرداخته می پردازند، حتی در سطح «بینایان!» بر خورد عده، با عده، دیگر چنین بوده است.

درست است که با دیدن اشخاص یك شناخت سطحی برای انسان دست می دهد ولی همچو شناخت ها نباید اساس قضاوت ما را در موارد خیلی اهم و اساسی تشکیل دهد و اساسی از آن برای محکوم کردن و به محکومیت کشاندند، انسان بسازیم.

اگر پا را از مرز محتوای این نوشته و رابطهء ایکه به خاطر توضیح نمودنش دست به این نوشتار زده ایم، فراتر گذاشته و به سایر ابعاد زندگی مردم مخصوصاً در کشور خویش نیز توجه کنیم، خواهیم دید که بر خورد ما در ساحات دیگر نیز چنین (دفع کردن) بوده است که خسارات بزرگی را بر پیکر ملت ما تحمیل کرد و می کند. اگر با همین روحیه «دفع کردن» همچنان با مسایل و افراد، آنهم مسایل خود ما و افراد جامعه خویش، برخورد نمائیم، نه تنها اینکه به از بین بردن فاصله ها مؤفق نخواهیم شد و در مسیر اعمار و ترمیم پا نخواهیم گذاشت بلکه هم فاصله ها بیشتر و هم درز ها عمیقتر و هم ویرانه ها، ویرانتر خواهد گردید.

این شیوه بر خورد نه شیوهء به معروف امر کردن و نه از منکر نهی نمودن و نه هم دعوت گری است.

... و اما باز هم از مقالهء آقای حمیم.

از مقاله ایشان پیداست که ایشان فکر می کنند که آنهایی که در مسایل اجتماعی اسلام تحقیق می کنند و یا هم پرسش و کنجگاوی می نمایند، در واقع می خواهند «اشیایی را که اسلام از آن نفرت دارد با زور و حیله در اسلام شامل نموده و آنرا رنگ اسلامی بدهد...».

اولاً خواننده به مجرد اینکه با «دُر فشانی» آقای حمیم روبرو می شود مخصوصاً کلمهء «اشیایی» را می خواند به سرحد ر به وسعت و عمق سواد نویسنده پی می برد و در می یابد که استعمال کلمه «اشیایی» از ظرفیت و عمق غنای فرهنگی و ادبی نویسنده حکایت نمی کند بلکه عدم آگاهی و دانش و سواد شان را به نمایش می گذارد.

ثانیاً خدمت ایشان چنانچه سالها قبل نوشته ام، تکرار می کنم که از موقف یك مسلمان در مورد اسلام که به آن معتقد گردیده، اندیشیدن، مسایل اسلامی را در همه ابعادش تحلیل و ارزیابی کردن و در عمق احکام فرورفتن و تحلیل کردن و تفسیر نمودند...

نه تنها اینکه حق مسلم یك مسلمان و یك انسان بلکه وجیبهء یك مسلمان است. زیرا من مثلاً می خواهم بدانم، به اسلامی که ایمان آورده ام در مورد حقوق زن چه نظر دارد، در مورد میراث کدام احکام را صادر کرده و چرا، اسلام یعنی چه، پیامبر یعنی کی و... بلی، این حق من است و این حق را نه این ملا و نه آن آخوند و نه آن شیخ و نه هیچ کس دیگر از من نمیتواند بگیرد. مگر خدا و دین و رسول ملك شخصی فردی و یا گروهی می باشد که دیگران از اندیشیدن درباره آنها محروم باید باشند؟؟

من وقتی راه و روشی را بر می گزینم و انتخاب می کنم و یا می خواهم انتخاب کنم- قبل از انتخاب حق بررسی آنرا دارم و به همان اساسیکه حق انتخاب کردن و نکردن آن از آن خودم هست، حق بررسی کردن و نکردن آن نیز از آن خودم بوده و این حق از آن خودم می ماند...

می خواستم با مطالبی که ارایه کردم توجه امثال پناهنده و حمیم و... را به این مسأله جلب کرده باشم که زیر تاثیر رفته ها و آنهایی که بیگانه شده اند، یعنی ارزشهای کلتوری و مذهبی و غیره و غیرهء خویش را از دست داده اند، آنها از موقف یك مسلمان، مسلمانی که می خواهد مواضع و مواقف دین خود را در مورد دنیا و زندگی و حیات خویش بشناسد- برخورد نکرده و نخواهند کرد.

باید فرق گذاشت بین آنهایی که زیر تاثیر افکار دیگران رفته اند و آنهایی که هم در غرب زندگی می کنند و هم هویت فرهنگی خویش را حفظ نموده اند.

همچنان در غرب هم هستند افرادی که مانند مورد بحث ما می اندیشند.

مثلاً مریدان نیچه فیلسوف آلمانی عیناً مانند نویسندگان مورد نظر ما می اندیشند.

نیچه تا روز مرگ به این عقیده بود که زن شیطان کوچك است و عامل اصلی گناه مرگ می باشد.

این مطلب را با تأکید عنوان کنم که نه زندگی کردن در غرب حرام است و نه هم پذیرفتن نظریات سالم و نه هم در پیش گرفتن راه ها و طرقی که برای مردم ما سلامتی به بار می آورند و مردم را از ناتوانی ها می رهانند.

انسانهای زیادی هم در غرب زندگی می کنند و هم تمام تلاش شان حفظ ارزشها و کار برد آنها در زندگی همهء انسانهاست.

هم چنان افغانهای زیادی در غرب به سر می برند که در مورد مسایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیرهء جامعه خویش، در مورد مشکلات مردم خویش، در ارتباط با حقوق و وجایب، در رابطه با مسوولیتها و مکلفیت ها و سایر امور مردم خویش می اندیشند و اظهار نظر می کنند، بررسی و ارزیابی می نمایند، پلان می کنند، تحقیق می نمایند و پیشنهاد می کنند- نباید مورد اتهام این و آن قرار گیرند.

زیرا اظهار نظر کردن و برنامه دادن و تحقیق و مطالعه کردن و اندیشیدن و نظر و رای دادن نه تنها این که حق هر فرد انسان است بلکه مفید و مثمر ثمر نیز می باشد و گذشته از آن حکایت از زنده بودن و متحرك بودن یك جامعه می کند و همچو برخورد از ضرورتهای مهم و خیلی عمدهء زندگیست و داشتن فکر برای فکر کردن و اندیشه برای اندیشیدن است.

مضاف بر آن اتهام وارد کنندگان را چه و کدام حقی میسر است که به اساس آن غنای فکری و هستی اندیشه افراد دیگر را در مسایل زندگی و حیات، توهین کنند. همچو افراد برای اثبات نظریات خود شان- آنهم نظریاتی که در چارچوب تیوریك و نظر مطرح اند- چ مدرکی می توانند برای اثبات ارایه دهند جز اینکه بی طرف آنرا به شکل یك نظر پیشکش نمایند و به همین

دلیل نباید استبداد را به حدی برسانند که نظریات خود شان را باید بدون چون و چرا و سوال و جواب بر مردم تحمیل کنند ولی دیگران را نگذارند در مورد دین و عقیده و افکار خود شان، کنجکاوی و تفکر و اندیشه نمایند. به آنهم اگر چنین «خلاقی!» را مرتکب شدند «بیگانه» یعنی تکفیر می شوند.

این موضوع را نیز در همین جا در خور یاد آوری می دانم که ما باید از ابعاد مثبت فرهنگ های دیگر، از محصول افکار دیگران، از تجارب دیگران، از پیشرفت و ترقی و تعالی و انکشافات دیگران، از بار و بر درخت های تنومند و پر شاخ و برگ فرهنگی ایکه در طول تاریخ و با گذر هزاران سال با انسان رفاقت و همراهی دارند- نیز بهره گیریم ما که می گیریم و استفاده کنیم، که می کنیم و افکار و نظریات و اندیشه های سودمند شان را در جهت عمران، سلامتی، سعادت، آرامی مردم و آبادانی جامعه و کشور خویش بکار بندیم.

بر گردم به مقالهء آقای حمیم.

ایشان همچنان نوشته بودند که اشتراك بعضی زن ها در صدر اسلام استثنات بوده و دلیل اشتراك نمودن در هر شعبهء زندگی در هر کنج و کنار جامعه و... شده نمیتواند.

می بینیم که باز هم چه درفشانی کرده اند. برداشت من این است که وی و امثال شان را برای غصب تمام حقوق زنان صاف می کنند. ولی بصورت کُل در پی رد کردن حق کار و تعلیم و تعلم و سهم گیری زن در امور اجتماعیت، این در حالیست که اسلام چنانچه قبلاً نیز یاد آوری گردید به زن حق سهم گیری در همهء امور اجتماع را داده است، هر کسی که باور ندارد به منابع اسلامی مراجعه نماید تا دریابد که ملا جانان مسجد شیخان! و شقة الاسلام فلان منطقهء بیر جند! و غیره اصلاً از اسلام چیزی با وجود ادعا های بلند بالا، چیزی حاصل و دستگیر شان نشده است.

همچنان یاد آور باید شد که عنوان کردن و آوردن استثنات در یك قانون

در مواردی که استثناء پذیر نیستند- معنی خلا در آن قانون را میدهد مثلاً، عدالت باید در مورد هر فرد رعایت گردد، در برابر قانون عملیهء افراد یك جامعه یکسان اند، هر فرد حق انتخاب دارد و... همچو مسایل و از ین قبیل، هیچگونه استثنایی را نمی پذیرند. اگر چنین نباشد و در موارد مذکور و امثالهم استثناً راه یافت باید پذیرفت که در قانون خلا وجود دارد. به این معنی که ما در قانون برای یك عده امتیازی را قایل شده خواهیم بود و این امر با روحیهء کل قانون (من از یك قانون عادلانهء انسانی حرف می زنم) موافق و سازگار نیست و اهداف عادلانهء انسانی را در یك جامعه تحقق بخشیده نخواهد توانست.

آقای حمیم همچنان نوشته بودند: «... منظور از سپردن مسوولیتهای خانه به عهدهء زن هر گز این نیست که به جز امور خانه بقیه همه کار های دینیوی برایش ممنوع است...» «هدف اسلام صرف این است که زن اصلاً مالکه و منظمه خانه است» او نباید به خاطر آباد نمودن دنیا و منظم ساختن جامعه (مسوولیتهای مرد است) خانه را که (مسوولیتهای اصلی زن است) تباه و برباد سازد. »ببینید که جامعه ما چه اندیشمندان! بزرگی!!! دارد و، ای کاش خدا یا به همه سواد کافی برای تمیز و تشخیص ارایه می داشت و یا جامعه را از شر دانشمندان بی دانش چه که بی سواد و صاحب نظران نیمه سواد نجات می داد تا این ملت خود راهش را پیدا می کرد.

... می نویسد «او نباید به خاطر آباد نمودن دنیا و منظم ساختن جامعه... خانه... تباه و برباد سازد...» چه عمق نظر و چه منطق رسایی و چه مفسر و تحلیل گر روشنی!!!

در مورد مطالبی که عنوان کرده اند آنهم در نشریه ایکه ادعای «مکتبی» بودن را داشت، باید گفت که معلوم نیست، مسوولین نشراتی نشریهء «شهادت» در مورد مضامین ه نشر می کردند- می اندیشیدند و یا خیر! اگر می اندیشیدند، پس با کدام منطق اجازه داده اند همچو مطالب نیز که با هیچ نوع استدلالی نمیتوان بیماری و پوچی نهفته در آنها را پوشاند،

زمینهء چاپ و نشر بیایند. ؟

به باور من و با در نظر داشت محتویات سلسلهء از مطالبی که در نشریه مذکور نشر شده- مسوولین نشراتي، مسوولانه نمی اندیشیده اند و یا اینکه نمیتوانسته اند بیشتر از آن بیندیشند و اگر هم می توانستند در حد کفاف نبوده است. در غیر آن از نشر نمودن آنچه ازیکسو با سلامت جامعه و از سوی هم با خواست های یك دین زنده که ناشران مبارزه در جهت تحقق آنها را شعار قرار داده بودند، در مغایرت واقع می گردید باید ابا می ورزیدند. نه تنها این که از نشر مضامین و مقالاتیکه «مبتدا» و «خبر» محتویات شان با هم نمیتوانستند بسازند و جمله اولی، جمله بعدی را رد و یا هم نقض می کرد- باید خود داری می ورزیدند که متأسفانه چنین نشده و چنین نبوده است.

در متن و یا مطلبی که از آقای «حمیم» ارایه کردیم، می بینیم که حرف اول شان با حرف بعدی شان در جمله تطابق ندارد.

نه تنها تطابق ندارد که همدیگر را رد می کنند و موضع گیری های ضد و نقیضی که کرده اند حکایت از عدم صلاحیت و اهلیت و شناخت شان می کند.

از موضع گیری شان با وضاحت پیداست که ایشان اصلاً با حق کار زن جداً در مخالفت قرار دارند و روی آن مانند عدهء زیادی از آخون ها خط بطلان کشیده اند. اما همزمان می نویسد که:«... زن از کردن و انجام دادن کار های دینیوی ممنوع نگردیده است...» یعنی اینکه اگر خواننده توجه داشته باشند- دریافته اند که آقا هم حق کار زن را جداً رد می کند و هم آنرا تائید می کند و در هر دو مورد اسلام را منحیث وسیله به استخدام گرفته است. یعنی اینکه دین را نیز به تناقض گویی محکوم می کند. مثلاً از موقف اسلام می گوید که:« آباد کردن و منظم ساختن جامعه وظایف مرد است...» در حالیکه وظیفه آوردن نظم و آبادانی در یك جامعه به عهده فرد فرد افراد آن جامعه است.

از اینکه زن آگاه، به حیث مادر آگاه و روشن و مسوول و مکلف، نقش و رول و سهم سازندهء بسزا و انکار نا پذیری در آباد ساختن و منظم ساختن

جامعه دارد- نمیتوان انکار و چشم پوشی کرد، با وجود اینهم از نقش سازنده زن در سازندگی اجتماع بصورت مستقیم هم نمیتوان چشم پوشی نمود. مخصوصاً زمانیکه زن مسوولیتهای رسیدگی به امور فرهنگی، تربیتی و پرورشی و حقوقی و درمانی و غیره زنان را در جامعه عهده دار باشد. امروز در سراسر جهان زن همچو نقشی را عهده دار است.

ما نه می توانیم و نه «باید» مسایل اجتماعی را از هم جدا«بکنیم» و بگسلیم. زیرا در یك اجتماع بشری همهء مسایل اجتماعی مانند حلقه های زنجیر با هم در ارتباط اند که اگر یکی را ارج گذاریم و ارزش دهیم و دیگری را رد کنیم و بی بها سازیم- بدون اینکه بهای شان را تشخیص داده باشیم، در واقع آن یکی را که ارج گذاشته ایم نیز بی بها ساخته ایم، زیرا ما زمانیکه عهدهء از مسایل مهم و احیای جامعه را بی ارزش اعلام نمائیم و نقش آنها را در جامعه که باید ایفا نمایند، مانع شویم- در واقع به کل ساختمان اجتماع ضرر وارد کرده ایم. مثلاً شما اگر از تهداب ساختمانی خشت هایی را بر دارید- خلایی تولید شده از ناحیه آنها در تهداب- تهداب را متضرر ساخته و باعث تولید خطر در جهت انهدام کل ساختمان می گردد.

هدف این است که ما اگر خواسته باشیم نظم جامعه را حفظ و حتی آنرا بهتر تر سازیم و در مسیر آبادانی و عمران سوقش دهیم و در همین مسیر در حالت حرکت حفظش کنیم باید به همه وسایلی که در جهت تطبیق همچو یك برنامه یاری می رسانند- مخصوصاً اگر نقش انکار نا پذیر داشته باشند رول های خود شان را واگذاریم تا به تحقق برنامه و مرام دست یابیم.

نقش زن در سازندگی اگر بیشتر از بیشتر از مرد نباشد کمتر از وی نیست. بنابران در تمام جهات و ابعاد زندگی باید بدون برخورد با مانع آنرا ایفا نماید تا هدف اصلی که نظم و عمران و آبادی جامعه است بدست آید.

همچنان خانواده خود یك اجتماع کوچك است و به هیچ وجه امور مربوط به یك خانواده در امور و مسایل ماحول و محیط حتی اجتماع بزرگ و بزرگتر

و مسایل مطرح در جامعه بی تاثیر نیستند و به همین شکل هر حادثه ایکه در اجتماع صورت می گیرد مخصوصاً هر تصمیم گیری ایکه در رأس خانواده بزرگ یعنی اجتماع به عمل می آید- روی سرنوشت و حیات خانواده اثر گذار است و اگر هر دوی شان اثر گذاری و اثر پذیری، از همدیگر و بر همدیگر را از دست دادند درین صورت باید مطمئن شویم که نظم حاکم در جامعه بیمار شده و بر هم خورده است.

تربیت یك جوان «سالم» و «نیرومند» و «آگاه» و «روشن» و «متعهد» و با «احساس» و «دردمند» و «با درایت» و «با صلاحیت» و «راستکار» و «صادق» و... و تقدیم کردنش به جامعه بدون چون و چرا اثر گذار است و اثرات مثبت در امور جامعه بر جا می گذارد. بر عکس یك جوان بی اراده ، منحرف، فاسد، بیمار، بی سواد و نا آگاه و... در بر هم زدن نظم جامعه، ویرانی و فقر و بیماری جامعه، موثر واقع می گردد یعنی نقش ویرانگرانه به جا می گذارد.

این ها و امثال اینها- مثالهایی اند که درك آنها بدون سر گردان شدن در خم و پیچ کوچه های منطق و برهان میسر است ولی زحمت «سردرگریبان فرو بردن» را می خواهد که متأسفانه آنهایی که طرف صحبت مایند توانایی تحمل همچو زحمتی را ندارند.

برداشت من از نوشتهء «حمیم» و نویسندگان مثل وی این است که همچو افراد می خواهند بالاخره چیزی بنویسند. حالا چه می نویسند، برای چه می نویسند، منطقی و در خور پذیرش می نویسند و یا غیر منطقی، نا درست و بی جا و غلط و حتی ناروا و بازاری و... این دیگر برای حضرات ارزش نداشته و ندارد. بر همین مناسبت که افراد مانند «حمیم» سهم گیری زن در امور اجتماع را در محدودهء نهایت محدودی تحدید کرده است تا جایی که امکان هر گونه حرکت را ازش گرفته و سلب نموده است. اما جای شکرش باقیست که همه جهان بوسیله افکار چنانی اداره نمی شود در غیر آن روند و جریان زندگی در هر جا باید بار درد انگیز و مرگبار ایستایی و رکود را بدوش می کشید ولی تنها

در افغانستان هم افرادی مانند حمیم و فلان و فلان هم با افکار چنانی به حد کافی فاجعه آفرینی کرده و می کنند.

طرح مسایلی که عنوان شد در واقع برای ساختن یك مبنا و اساس بود که صحبت های بعدی ها (موقعیت، حقوق و شخصیت زن در افغانستان) را می خواهم روی آنها بنا کنم. همچنان مطالبی از دو مقالهء دو تن از هموطنان ما در ارگان مرکزی نشراتی حزب اسلامی افغانستان را به خاطری مورد ارزیابی قرار دادم که نمونهء از موضع گیری های موجود در جامعه را در ارتباط با زن افغان به نمایش گذاشته باشم.

یاد آوری باید کرد که این نگارنده نیز مدتی مسوولیت نشر جریده شهادت را عهده دار بودم. یعنی اینکه عملکرد های این نگارنده نیز در خور نقد بوده و در خور نقد می باشند.

چرا مخصوصاً نوشته های دو تن از اعضای حزب اسلامی و نویسندگان شهادت را در مورد هدفی که اشاره کردم به حیث نمونه آوردم، این خود دلیل روشنی دارد و آن اینکه در بین همهء سازمان های مجاهدین سابق و دو گروه درگیر امروز در افغانستان، حزب اسلامی روشن تر در مقایسه با دیگران در رابطه با اسلام، تاریخ، زمان و جهان بوده و می باشد. حالا می بینیم که اگر افراد با شناخت جامعه ما نظریات این چنینی در مورد زن داشته باشند بر خورد آنهایی که در ظلمت بیشتر به سر می برند با مسأله روشن است.

در هر حال، اینك با پایان دادن بحث های مقدماتی و یا بهتر است بگویم اساس گذاشتن یك مبنأ برای بحث های بعدی ما مسایلی را منحیث «پل» عنوان نموده ا با گذشتن از روی آنها پا به «منزل» و یا «ساحل» بگذاریم.

پیرامون موقف، حقوق و شخصیت زن

این بحث و این ارزیابی و موضع گیری در مورد موقعیت، حقوق و شخصیت زن، روی دو علت و سبب صورت می گیرد.

نخست اینکه در طول تاریخ همواره طبقه ناتوان و یا کم توان، محروم و ضعیف جامعه که کمتر توان مبارزه و مقاومت داشته- مورد ظلم و ستم و زور گویی بیشتر قرار گرفته است. زن که امکان مقاومت و مبارزه را ازش گرفته اند و از جانب دیگر خود زن با رویارویی های ویرانگرانه در مخالفت است- بنابران به محرومي و مظلومیتش کشانده اند.

این موضوع نه تنها مرا که باید هر زن و مرد با احساس و با درد و اندیشه را نه تنها اینکه به تفکر و موضع گیری وا دارد بله به همراهی بکشاند. همراهی ایکه طی آن و در جریان آن بتوانیم بار مظلومیت و محرومیت را از شانه های زن برداریم.

دوم اینکه برای جلوگیری از تکرار مظالم، بی عدالتی ها، استبداد و تعصبات مرگبار در یك جامعه مسایل اساسی و مهم را که با به فراموشی سپردن آنها، امکان حاکمیت دوباره استبداد و ستم و بی عدالتیها، بیشتر می

شود، در خاطره ها و ذهنیت توده زنده نگهداریم و عواملی را که زمینه ساز تکرار ظلم و ستم و تبعیض می شوند برملا و آشکار در برابر ملت قرار دهیم تا به شناخت آنها دست یابد و در جهت از بین بردن آنها همیشه آمادگیهای لازم را داشته باشد که جز از راه با سواد ساختن و آگاه ساختن مردم میسر نیست.

به کج اندیشان و کج روان می خواهم گفته باشم که هدف بنده به هیچ صورت دیگرگونی بنای اصولیت ها نبوده و نیست بلکه منظورم از یکسو کشاندن جامعه به سایهء نظام ارزشهاست که روی اصولیتها بناً می گردد و از سوی دیگر دعوت به اجتناب و پرهیز از سلسله ای از غیر ارزشهاست که در لباس ارزشها به خورد مردم داده شده و داده می شود منظور من از این نبشته این است که در مواردی «باید» به نگرش های تازه تری متوسل گردیم و این امکان و احتمال را بپذیریم که ممکن است در تحلیل ها و ارزیابی هایی که صورت گرفته کم و کاست هایی وجود داشته باشد و به همین دلیل است که با مقتضیات سالم، منطقی، مطلوب و سازندهء زندگی امروز ما- با این همه پیچیدگی ایکه در آن از دور نمایان است، در تطابق واقع نمی گردد. بنابران «باید» از نو در آنها نظر دیری اندازیم تا با اشکال نظریات خویش و یا اشکال زندگی امروز را دریافته و در جهت رفع کردن آن کمر بندیم.

به تأکید یاد آوری باید کرد که از کلمهء «مقتضیات» نباید چنین تعبیر صورت گیرد که ما خود را برای پذیرش نادرستی ها و انحراف آماده «باید» بکنیم، نه ما انحراف و کجی و نادرستی را باید از بین برداریم و در چارچوب یك بینش سازنده در عرصهء سیاست جهانی خود را با وسایل و تجهیزاتی مجهز گردانیم که هم چیزی (ارزشی) را از دست ندهیم و هم چیزی هایی بتوانیم بدست بیاوریم و هم آنچه بدست می آوریم باعث رفع نیازمندیهای مادی و معنوی جامعه ما گردد.

یاد آوری این مطلب هم ضرور است که قوانین و مقررات به خاطریکه بشر به آنها نیاز دارد، وضع می گردند و نیازمندیها و احتیاجات بشر، بشریکه

حیاتش همواره دستخوش دیگرگونی ها و تحولات مختلف است- یکنواخت نبوده و نیست، بنابران قوانین و مقررات هم نباید یکنواخت باشند. در غیر آن از یکسو دست و پا گیر خواهند شد یعنی مانعه تداوم حرکت بشر در راستای تمدن خواهند گردید و از همراهی با کاروان تمدن، بشر را مانع خواهند شد- از سوی دیگر جنبه های عملی خود آنها از مؤثریت مفید و سازنده برخوردار نخواهند بود و اثر گذاری خود را از دست خواهند داد. زیرا با نیرو هایی که از به جلو رفتن نمی خواهند باز بمانند درگیر خواهند ماند و این درگیری سر انجام به نفع تحول پسندان و تحول خواهان خواهد انجامید.

باز هم تاکید باید کرد که هدف این نگارنده عوض کردن مبنأ و اساس نظام فکری نبوده بلکه هدف این است که ما بایددر طرح قوانین و مقررات در اجتماع خویش تمام جوانب زندگی و حیات فرد و جامعه را در نظر بگیریم زیرا قوانین و مقررات به خاطر راحتی و سلامتی انسان ها وضع می گردند نه به خاطر اینکه برای انسان ناراحتی و زحمت و ناآرامی به بار آورند.

در اسلام در مورد ضرورت ها و احتیاجات ثابت انسان چه فردی و چه اجتماعی قوانین ثابت و در مورد ضرورتها و احتیاجات موقتی و آن سلسله از نیازمندیها انسان که دستخوش تغیرات اند دستورات و مقررات متغیر وجود دارد بنابران ضرورت نیست دستوراتی که باید تغیر بخورند، حفظ نمائیم و لویهای گرانی از ما بر دارد (اکثراً بر نمیدارند زیرا اثر گزاری خویش را از دست داده می باشند) بلکه در جهت تغیر دادن آنها باید کار کنیم، این حرف به معنی از بین بردن ارزشها بنبوده و نیست بلکه بدان معنی است که ما آنچه را که دیگر به نفع حیات و زندگی بشر نیست و به آن ضرورت نداریم برای حفظ آن تلاش بکار نمی بندیم. این موضوع با ارزشها و نظام ارزشها مربوط نیست بلکه بخاطر حفظ نظام مذکور، آنچه با کل نظم سازگاری ندارد باید از صحنه کشید و معنی این حرف در واقع نگرش تازه در ارزیابی های گذشتهء خود ماست نه چیز دیگر. یعنی ارزیابی هایی که ما کرده ایم و انسان هایی مانند ما کرده اند- همواره باید زیر نظر و مورد تحقیق و مُطالعهء صاحب

نظران قرار داشته باشند و در پهلوی اینکه اشتباهات را باید تصحیح نمایند- به اساس تقاضای شرایط و زمان و ساحه نیازمندیهای انسان با استفاده از وسایل و امکانات تحلیل ها و تفسیر های نو و تازه و به خاطر بر نامه ریزی های جدید باید نا رسایی های موجود در تحلیل های دیروز را از بین بردارند.

چنانچه مرحوم مطهری گفته اند، نظام زندگی انسان مانند نظام حیات حشرات یکنواخت نیست که مقتضیات زمان برایش بی ارزش باشد. اگر برای مورچه ها جهان امروز و دیروز مطرح نیست و امروز شان مانند دیروز است و فردایشان نیز با امروز شان تفاوت نخواهد داشت و تکتیك های مبارزاتی دیروز شان با امروز و فردای شان فرق نه نموده و نمی نماید و سلاح های شان از شمشیر به بم های اتمی و هادروجنی و چه و چه مبدل نگردیده و همواره در معرض «عصری» شدن نیستند و نظام زندگی ایشان صنعت سبك و سنگین را نمی شناسد و غریزه هدایت شان می کند- ولی انسان!

بلی، برای انسان جهان دیروز و امروز خیلی فرق دارد تا جایی که در مواردی این تفاوت خارج از محدودهء تصور انسان است مثلاً در همین مثال فوق اگر به تفاوت شمشیر و بم اتم توجه کنیم فاصله موجود بین زندگی و شرایط «دیروز» و «امروز» را حدس زده خواهیم توانست.

انسان را عقل رهبری می کند (همه را نه) و این انسانی که عقل رهبری اش می کند، حیات و زندگی و خواست و نیازش از امروز به فردا همواره در حالت دیگرگونی بوده و چنین خواهد ماند و به همین ترتیب «وسایل» بر آوردن نیازهایش نیز از امروز به فردا تغیر می خورند.

انسان امروز بخصوص یك مسلمان باید تلاش نماید تا به مرحله ای برسد که بار سنگین ترین مسوولیت را، باری را که کوه ها، آسمان و زمین نتوانستند حمل آنرا بدوش بگیرند- طوری که حمل نماید که موجب سعادتش گردد. یعنی اینکه هم مسوولیت را ادا نماید و هم از زحمتش بهره گیرد.

یکی از دانشمندان جهان اسلام (مطهری) می گفت که: «مسلمان باید در

پرتو آزادی تکلیف، مسوولیت و قانون را بپذیرد و در جهت ادای مسوولیت و تطبیق قانون در سایه آزادی متعهدانه عمل نماید. »

انسان همواره بر سر دو راهی انتخاب قرار دارد. راهی که به سعادت می انجامد و راهی به سوی بدبختی. راهی که پایانش رفاه است و طریقی که فقر و مصیبت و بیماری و ناتوانی و فلاکت در هر قدمش مطرح است.

به کلام دیگر، به روی انسان به همان طوری که دروازه های تعالی و پیشرفت و تکامل و سعادت باز است، دروازه های رکود و ایستایی، سقط و انحراف و فساد و بدبختی و فلاکت و فتنه هم بسته نیست.

تشخیص و شناخت این راه و آن طریق- بسته نگهداشتن دروازه های انحراف و سقوط در فساد و ظلمت و باز گذاشتن دروازه های تکامل و تعالی و سعادت بستگی به شناخت و درایت، آگاهی، تدبیر و تقوی و ایمان و راستکاری و دلسوزی و جد و جهد و تلاش و خواست خود انسان دارد. انسانی که خدایش اشرف مخلوقات خوانده و خلیفهء خویش در وی زمینش نامیده، بدون آنکه تفاوت جنس، نژاد، رنگ، قومیت، زبان و ملیت را شرط آن قرار دهد، اگر به مکلفیت های خویش به طور شایسته عمل نماید خدا کمکش می کند و در مسیر تکامل به رفتن یاری اش خواهد کرد در غیر آن در ذلت و ظلمت به سر خواهد برد.

درست است که «انسان» در دو قالب «زن» و «مرد» آفریده شده است و از نظر ساختمان، آفریدگار در وجود آنها تفاوت هایی را بودیعه گذاشته که در واقع نقش تکمیل کننده در نظام خلقت انسان را بازی می کند نه رول برتری یکی را بر دیگری.

بین مرد و زن خصوصیت ها متناسبات طبیعی وجود دارد که به گفته «مطهری» باعث تداوم حیات انسان می گردد. یعنی همین متناسبات باعث آن گردیده که حیات انسان از آغاز تا امروز و از امروز تا آخرین روز، در بستر زمان، تداوم یابد.

سید قطب علیه رحمة با وجود اینکه این نگارنده ایشان را که خداوند مغفرت شان کند، در مواردی خیلی «خشك» یافته ام، می فرمایند:«هرگز این جا مسأله خون آسمانی و خون عادی مطرح نیست و کسی از سر و دیگری از پا آفریده نشده...)

خداوند در قرآن می فرماید: «مگر شما را از آب بی مقدار نیافریدیم و سپس آنرا تا مدت معین در قرارگاه محکم جا دادیم و قدرت داشتیم و قدرت مند نیکو...» مرسلات ۱۹-۲۳-

طی آیات ۵ الی ۷ سوره طارق خداوند فرموده:«پس انسان بنگرد از چه خلق شده، از آب جهنده که از بین پشت و دند ها بیرون می شود- آفریده شده...»

«خداوند شما را از خاکی و سپس از نطفه ای آفرید و سپس شما را جفت جفت گردانید و هیچ ماده‌ء به جز با علم او بارور نمیشود... سوره فاطر آیه‌ء»

در سوره‌ء مؤمنون طی آیات ۱۲-۱٤ می خوانیم: «... به راستی که انسان را از مایه‌ء از گِل آفریدیم و سپس آنرا در نطفه‌ء در قرار گاهی استوار نمودیم و سپس نطفه را خون بسته و خون بسته را گوشت پاره‌ء کردیم و گوشت پاره را استخوانها کردیم و سپس به استخوانها گوشت و پوشانیدیم. آنگاه وی را به خلقت دیگر پدید آوردیم. پس بزرگ خدایی که احسن الخالقین است...»

پروردگار عالم همچنان در سوره‌ء نساء می فرماید که:«ای مردم از خدای خود بترسید. خدایی که شما را از یك تن واحد آفرید و جفت او را نیز از همان تن آفرید و از آن (دو) مردان و زنان زیادی گسترانید...»

باز هم قرآن کریم: «ای مردم ما شما را از یك مرد و زن آفریدیم و شما را جماعت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید (ور نه) گرامی ترین شما نزد خداوند(ج) پرهیزگار ترین شما است...»

پیامبر اسلام فرموده اند:«... شما فرزندان آدمید و آدم از خاك بود...»

به اساس اهداف و پیام هایی که در آیات قرآن و حدیث نبوی جا داده شده اند باید گفت که زن و مرد در اصل از نظر خلقت یکی و به یك «جوهر» بر می گردند.

به گفتهء سید قطب، آیات الهی اثبات کنندهء وحدت اصل در ضمیر انسانند و تفاوت هایی که از نظر نژادی و قبایلی و رنگ و زبان و حتی جنس مطرح اند- همه به روی حکمت های عالی پروردگار به منظور معرفت انسانها از همدیگر و به خاطر مصلحت های بشر بوجود آمده اند نه به خاطر تفاخر یکی بر دیگری و نه هم به منظور تفوق یکی بر دیگر، زیرا خداوند(ج) با صراحت در قرآن فرموده که برتری جز از راه تقوی میسر نیست.

تفاوت ها جسمانی مرد و زن به بعد مادی و فزیکی شخصیت انسان تعلق دارد نه به اصل جوهر انسانی وی و آن جایی که اصلاً انسان مورد خطاب قرار می گیرد، خطاب به شکل عمومی آن صادر شده است چنانچه خداوند(ج) خطاب را به شکل (ای انسان) صادر می فرماید.

زن و مرد از نظر جسمی و روانی صد در صد با هم «همرنگ» و «همانند» نیستند که اگر می بودند نظام خلقت نیز شکل کنونی را نداشت یعنی اینکه این خود حکمت است- حکمت در نظام خلقت و درین عدم همانندی بزرگترین حکمت الهی نهفته است.

به کلام دیگر، درین به اصطلاح عدم همانندی ها اساس نظم و حکمت ادامه حیات بشر گذاشته شده است که به هیچصورتی مفهوم برتری و تفاخر یکی بر دیگری را نمی رساند.

به باور من هر آنکه او خلاف این می اندیشد- تفکر و اندیشه می کند ولی به رمز و حکمت بزرگ نهفته در عالم خلقت نتوانسته است پی ببرد.

علاوتاً عدم همانندی های زن و مرد مخصوصاً از نظر جسمی به معنی کامل بودن مرد و ناقص بودن زن نبوده بلکه آنها چنانچه اشاره رفت تناسب های حکیمانهء اند که حاوی حکمت های بزرگ می باشند.

از نظر جسمی و روانی طوریکه نویسندگان نشریه شهادت سابق اشاره کرده بودند و حرکت طالبان نیز عنوان می کنند و... عدم مشابهت ها در وجود زن و مرد وجود دارند و «باید» وجود داشته باشند و اگر وجود نمیداشتند خلقت انسان و جهان نیز به «شکل» که دارد نمی بود.

عده، از مردان از جمله نویسندگان شهادت مدعی اند که مردان خشن اند، قامت بلند تر دارند. صدای بم و اندام درشت دارند و مردانی به ورزش و شکار و کارهایی که زیاد به حرکت ضرورت دارند رو می آورند. مردان احساسات جنگی و بعضاً تجاوزکارانه و انتقام جویانه تری دارند. بر عکس زنان بیشتر احساسات شان صلح طلبانه است، از خشونت می پرهیزند و نظر به مردان مذهبی تر اند و هم چنان در مقایسه با مردان صمیمی تر و آرام تر اند و...

آنچه بر شمردیم و امثال اینها، همه تناسباتی اند که حیات بشر را از یك طرف نظم و از سوی دیگر تداوم می بخشند.

چنانچه گفتیم، عدم همانندی موجود در بین زن و مرد به هیچ عنوانی تفوق یکی بر دیگری را حمل نمی کنند. زیرا نه خصوصیات و صفاتی که از نظر روانی و جسمی در زن نهفته اند از جمله نواقص به شمار می روند و نه هم صفات و خصوصیاتیکه در مورد مرد عنوان می شوند برتری هایی اند که در برابر زنان قرار داده می شوند بلکه مثلیکه تماس گرفتم ادامه «نظم» و «نظام» حیات انسانی روی همین صفات و خصوصیات ها بنأ گذاشته شده است.

همچنان از «تشابه» یاد کردیم که آقای «مرتضی مطهری» دانشمند ایرانی هم آنرا به تفصیل مورد بحث قرار داده اند. ایشان طی بحثی که کرده اند پرسید اند که آیا لازمه «تساوی» تشابه هست! در جواب می نویسند که کمیت غیر از کیفیت است و برابری هم غیر از یکنواختی است.

هم چنان ایشان نوشته اند که اسلام همچنانیکه برای مرد و زن حقوق مشابه (به نظر من بهتر بود می نوشتند در عده، از موارد) وضع نکرده تکالیف و مجازات های مشابه هم وضع نکرده است ولی از مجموع حقوقی که

در اسلام برای زن وجود دارد چنین ثابت می گردد که از مجموع حقوق مرد کم نبوده و نیست.

اگر چه مرحوم مطهری که خداوند مغفرتش کند، در توضیح مطلب یکنواختی و کمیت و کیفیت را مطرح کرده اند ولی من ترکیب دیگری را که چندان خوش آهنگ هم ممکن است نباشد، برای افاده کلام بکار برده ام و بکار می گیرم که عبارت از عدم همانندیست، یعنی اینکه نگارنده می خواهم عرض کنم که زن و مرد از نظر جسمی مخصوصاً در مواردی «همانند» هم نیستند ولی این «عدم همانندی» معنی عدم تساوی حقوق را نمی رساند. بطور مثال یك برادر به اندازهء دو خواهر ارث می برد. یعنی اگر مردی دو اسپ را برای دو دختر و یك پسرش به ارث بگذارد. پسر به تنهایی یك اسپ را به ارث می برد و دو دختر فقط یك اسپ را و می بینیم که ظاهراً عادلانه نیست. اما چنانچه قبلاً عرض کرده بودیم تأمین کننده ضروریات زندگی دو خواهر، شوهران شان اند و سهمی که از ارث (یك رأس اسپ) می برند برای خود شان است. اما برادریکه به اندازه سهم دو خواهر ارث می برد مکلف است نفقه همسر خود را نیز بپردازد که به این ترتیب در پایان یك محاسبه دقیق یك سهم به اندازهء سهم یك خواهر (نصف قیمت یك رأس اسپ) برایش باقی خواهد ماند.

چون از ارث حرف به میان امد، لازم و ضرور است به اي مسأله برخورد جدی تر داشته باشیم. به این مفهوم که ما همواره در موضع گیری های خود در حرف و نظر از حق ارث زن با «کش و فش» زیاد و خاص صحبت کرده و می کنیم ولی در عمل به تأسف باید بگویم که حق ارث به حیث ي حق در خور پرداخت و قابل پرداخت، برای زن در جامعه ما نه مطرح بوده و نه برایش داده شده است. یعنی اینکه زن با وجود داشتن این حق از دسترسی به آن تا همین لحظه محروم است. طبعاً استثناآتی در مورد وجود دارد ولی در کل برخورد به این حق مسلم زن طوری بوده که تو گویی اصلاً چنین حقی وجود ندارد. حالا تقصیر آنرا متوجه اسلام باید کرد و یا مسلمانانی را مقصر باید دانست که در نظر پذیرایی اسلام و در عمل منکر آن اند و مسلم است که تقصیر بدوش

«مدعیان بی عمل» می باشد.

همچنان برخورد عملی ما در برابر «حق کار» زن، حق رای و نظر زن، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زن، حق تعلیم و تعلم زن، حق داد خواهی زن، حق انتخاب زن در مورد همسری و ازین قبیل، متأسفانه نه تنها اینکه در جامعه ما در عمل پذیرفته نمیشوند بلکه در نظر هم اینك «مردان!» آمادگی برای پذیرش نشان نمیدهند.

در قرآن کریم در مورد حق کار چنین می خوانیم: «... بگو کار کنید که خدا و رسول و مؤمنین کار های شما را به زودی خواهند دید.» تو به آیه ۱۰۵ حکم قرآن به همان اندازه ایکه در مورد مرد حاکم است به همان اندازه هم در مورد زن حاکم می باشد.

حق کار برای هر انسان یك حق قانونیست چه زن باشد و چه مرد در صدر اسلام زنان نه تنها در کشت زار ها دوشادوش مردان کار کرده که در مبارزات و جهاد مسلمانان هم سهم داشته اند.

سهم گیری زن در آموختن و آموزاندن، در تعلیم و تعلم، پرستاری بیماران و مداوای آنها (بخصوص زنان و اطفال) و سهم گیری شان در مؤسسات مختلف مربوط به امور نسوان و همچنان در سایر موارد از وجایب و مکلفیت هاست.

می گویند که اگر ضرورت ایجاب نماید در آن صورت مانعی در سهم گیری زنان در امور اجتماعی وجود ندارد. اما نمیدانم که مدعیان چنین مطلبی که حرکت طالبان نیز گاه و بیگاه به خورد مردم می دهد، زیر عنوان کردن مسأله ضرورت چه چیز را می خواهند جا دهند. مگر ضرورتی بزرگتر از اینکه زن با سواد را در افغانستان با دور بین باید جستجو کرد- وجود دارد و...؟

گذشته از آن دادن حق به حقدار اصلاً به مسأله ضرور و یا عدم ضرورت هیچگونه رابطه ندارد. زیرا ایجاب ضرورت و یا عدم آن به سلب کردن و غصب کردن حق نباید بینجامد و نباید مسأله حق مسلم یك کس، یك

گروه و یک قشر جامعه را مربوط به مساله‌ء ضرورت بسازیم و آنگا تثبیت «ایجابات ضرورت» را هم بگذاریم بوسیله آخوند فلان و ملا فلان و جمعیتی و فلان حرکتی و حزبی صورت بگیرد که در هر حال بهتر از حرکت طالبان نخواهد بود.

نمیدانم کسانیکه موضوع ضرورت را عنوان می کنند و پای آنرا به میان می کشند هدف شان، غیر از اینکه حقوقی را پایمال کرده باشند، دیگر چه میتواند باشد؟

همچو اشخاص فکر می کنم از حالت دردبار حاکم و جو ذلتبار مسلط در جامعه چه بوسیله طالبان و چه ائتلاف ویرانگر شمال نمی خواهند خود را آگاه بسازند و یا اینکه از درک کردن «ضرورت» ها عاجز و ناتوان اند.

تکرار می کنم که دادن حق به حقدار آن اصلاً به اینکه به آن ضرورت دارد و یا ضرورت ندارد، کوچکترین رابطه ندارد. مثلاً کار کردن حق مسلم زن و مرد است. حالا اگر زنی از آن استفاده می کند یا نه، بستگی به میل، اراده و نیت و حتی احتیاجات خودش دارد نه اینکه اگر «دیگران» خواستند این حق را داشته باشد و لا خیر.

انتخاب کردن و انتخاب شدن حق اوست و ازین حق استفاده کردن و استفاده نکردن هم حق اوست، طوریکه هیچ کس حق ارتباط دادن و مربوط ساختن آنرا به «ضرورت» که خود در خود بحث طولانیست، و بهانه های دیگری، ندارد.

برای آنهایی که به همچو بهانه در جهت غصب حقوق زنان متوسل شده و می شوند باید بگویم که آیا ضرورتی بزرگتر ازین که تعداد اطبای زن (زنانیکه طبابت را آموخته باشند) در کشور ما به تعداد انگشت ها می رسند، وجود دارد، در حالیکه در عده‌ء از کشور های جهان طبیبان بیکار اند؟

مؤسسات مربوط به امور زن اصلاً وجود ندارند، یا اینکه اصلاً به همچو مؤسسات ضرورتی وجود ندارد و یا اینکه آورندگان همچو بهانه ها از درک

همچو یك ضرورت عاجز اند؟

آیا آموختن علم و دانش یك ضرورت بزرگ و حیاتی مخصوصاً در زندگی امروز نیست؟

سید قطب نوشته است که:« اسلام نه با علم عداوتی دارد و نه از علماء و دانشمندان کراهیتی بلکه علم و دانش را فریضه مقدس و یکی از طاعات دین قرار می دهد...» دین هم بر زن و هم برمرد نازل شده است.

«طلب علم بر هر مسلمان واجب است».

«هر مسلمان» خود بخود شامل «زن» نیز می گردد.

«هر که راهی رود که در آن علمی طلب نماید، خدا راهی به بهشت برای آن آسان می کند.»

«هر که» هم زن و هم مرد را در بر دارد.

پیامبر اسلام می فرمایند:

«برتری عالم بر عابد، برتری ماه بر ستاره گان است».

... اما باید ببینیم که ما به این ضرورت بزرگ اجتماعی (آموختن علم و آموزاندنش) تا کجا رسیدگی کرده ایم. شاید بهتر باشد بگویم که اصلاً درین مورد در مقایسه با جهان دیگر، هیچ کاری انجام نداده ایم.

در مواردی هم می بینیم که علم و دانش و معرفت را با آن همه وسعتی که دارد، در یك ساحه و یا شاید بهتر باشد بگویم در یك رشته محدود می خواهیم بکنیم، چیزی که اصلاً ممکن نیست. زیرا ساحه دانش خیلی وسیع بوده و هر روز هم بر وسعت آن افزود می گردد.

«طلب کردن علم در چین» به معنی آن نیست که در چین «حدیث» تدریس می شد و یا اینکه قیصر چین فاکولته شرعیات را برای آموزندگان شرع اسلامی در چین باز کرده بود بلکه هدف از آن چنانچه عرض شده است آموختن

و فرا گرفتن رشته های مختلف علمی از قبیل بیولوژی و کیمیا و اقتصاد و الجبر و فزیك و غیره و غیره می باشد در غیر آن این اصل «طلب کردن علم در چین...» اعتبارش را از دست می دهد.

گذشه از آن اگر به تعریف علم توجه کنیم به سادگی در خواهیم یافت که ساحه علوم خیلی وسیع و فراخ است. آموختن صنعت و تکنولوژی، فراگرفتن شیوه ها و میتود های مبارزه با بیماریهای مختلف و شناخت و تشخیص آنها، آموختن طرق مداوا و علاج، فراگیری فنون نظامی، آموختن طرق کار برد وسایل پیچیده تخنیکی امروز، آموختن و فراگیری شیوه ها و طرق و روشهای اقتصادي و معاملات وابسته به آن، آموختن فنون و روش های سیاسی و بکار بستن آنها چه در داخل یك جامعه و چه در صحنه بین المللی، فراگرفتن فنون و میتود های مؤثر زراعتی و مالداری، آموختن مهندسی از شهر و سرك سازی گرفته تا خانه و پل و پلچك سازی و نجوم و کیمیا و تاریخ و ادبیات و فراگیری میتود های استفاده از معدنیات و امثالهم هر یکی به نوبه خویش دارای ابعاد دیگری می باشد که در مجموع همهء آنها موضوعات مختلف علوم مختلف اند ر دسترسی به همهء ابعاد حتی یکی ازین شاخه ها، به سادگی میسر است و نه با زحمت کم میتوان تسلط بر یکی از شاخه ها را مدعی گردید.

بهر صورت، ما چنانچه در نظر به حقوق زنان در تمام ساحات ناگزیر از تن دادن هستیم در عمل نیز باید آنرا تحقق ببخشیم تا نظر ما با عمل ما تطابق نشان دهد.

برخورد های افراطی و تفریطی
(بر آمدن از اصولیتها و یا نرسیدن به آنها)

از جمله خواص منفی بشر یکی «افراط» و دیگر آن «تفریط» است که اکثراً بیماری های بزرگ و خانمانسوز اجتماعی بشر را سبب شده اند.

در هر دو صورت (حاکمیتافراط و یا سلطه تفریط) اصل موازنه و اعتدال رعایت نگردیده و از مرز اعتدلال یا انسان عبور می کند و یا هم از آن به فاصله غیر قابل تصور دور می ماند و این هر دو حالت در همهء ابعاد بر زندگی و حیات انسان دفتر ناگوار و زنند گذاشته و می گذارد. اما انسانی که اعتدال را در همهء رابطه های حیات و زندگی و در همهء موارد حفظ می کند سعی می کند با آگاهی، شناخت کافی، درایت و با استفاده از نیروی علم و دانش، با عاقبت اندیشی و باز ارزیابی مسایل، رویداد ها، حوادث و برخورد ها و غیره طوری خود را با مظهر زندگی و پیشرفت حیات و با پروسهء ترقی و تعالی در جهت تکامل تطابق دهد که نه تنها ارزش را از دست ندهد بلکه به ارزشهای بیشتری دست یابد.

به کلام دیگر همچو یك شخص با شرایط و جو حاکم طوری بر خورد و از

آن به قسمی استفاده می نماید و بهره برداری می کند که نه در ورطهء تفریط سقوط کند و نه در مصیبت افراط فرو رود. مثلاً زمانیکه شاهد یك تحول اجتماعی در جامعه می گردد آناً در جهت تائید و یا تردید آن دست به شمشیر نمی برد بلکه آنرا مطالعه می کند، ارزیابی می نماید، می خواهد بشناسد، ضرر و مفادش را برای جامعه و مردم و خودش، در «امروز» و «فردا» و آینده های دور می سنجد و... هر زمانیکه متقاعد شد و کسب شناخت نمود به عکس العمل متقاضی توسل می جوید، افراط پسندان اما، به مجرد اینکه دیدند جریانی راه افتاده است بدون درك ماهیت و کیفیت آن و بدون تشخیص و شناخت ظرفیت جامعه و قوه پذیرش مردم و غیره به تائید آن می پردازند و حتی آنرا کم می دانند. تفریط کاران سراسر جریان را محکوم می کنند و آنرا بر ضد منافع مردم و جامعه و خود شان وانمود می سازند. در واقع هیچ یکی از آنها، یعنی نه افراط پسندان و نه تفریط کاران هیچ کدام شان موضع گیری سودمند و مثمری اتخاذ نکرده اند بلکه آنکه رو همواره در سرحد ارزشمندان زیسته هم در مورد خود و هم در رابطه با دیگران شایسته و سازنده اندیشیده و عمل کرده است.

متأسفانه ه برای داشتن همچو یك موقعیت ایدیال به خاطری باید همواره مبارزه شود که از یکسو با «جمود» درگیر است و از جهت دیگر «جهالت» در از بین بردن آن داخل اقدام می شود، آن یکی در جهت حفظ وضع موجود و آنچه هست ولو به نفع مردم و جامعه نباشد، تلاش می کند و این دیگر می خواهد زمینه سقوط جامعه را در پرتگاه هولناك انحراف و فساد آماده سازد.

رسالت و مکلفیت یك انسان روشن و آگاه و متعهد و با ایمان هم همین است که نه به سازش با جمود گردن نهد و نه هم در پرتگاه انحراف و تقلید «کور» سقوط نماید.

می خواهم به اساس مطالبی که طرح شد خواننده را از یکسو به مسأله سنت های موروثی و از طرف دیگر به قریب گری هایی که به نام آزادی پیشکش می کنند و در واقع به مسخ کردن انسانیت انسان می پردازند، توجه دهم که در هر دو صورت حیات انسان را با ضررها و

زیان ها دست به گریبان می کند.

در مورد موقف و حقوق زن نیز تا کنون مسأله همین شکل را داشته است یعنی یا اینکه دستخوش تفریط بوده و یا با افراط یا آن بر خورد شده که در هر دو حالت به زن و حقوق و موقف و شخصیتش به شدت صدمه زده اند. یعنی اینکه حقوق و موقف زن در دوره های مختلف و در نقاط مختلف.جهان اکثراً در بین دو نیروی «جمود!» و «جهالت!» واقع گردیده گاهی توانمندی آن یکی بیشتر شده و سبب گردیده که بر زن عالمی از مظالم تحمیل گردد و زمانی هم نیرومندی این دیگری در پرتگاه خوفناك مصیبت ها و درد والم سقوطش داده است...

فکر می کنم که حتی همین بحث هم برای عدهء از هموطنانم یعنی آنهایی که هر فریاد را با شلیك مرمی خاموش می کنند، نه تنها غیر قابل تحمل و پذیرش که غیر قابل تصور و حتی انحراف باشد- ولی واقعیت مسأله این است، تا زمانیکه ما حد اعتدال را در برخورد های خویش در همهء رابطه ها در نظر نگیریم بر مشکلات خویش فایق نخواهیم گشت چنانچه اکنون که مدت زیادی از سقوط رژیم مزدور کمونستی می گذرد مؤفق نشده ایم اقلاً به مهاجران افغان روحیهء باز گشت به وطن را بدهیم. بر عکس مهاجرین را به ماندن در دیار غربت و آوارگی مجبور ساخته ایم.

بهر صورت، یك نگرش کوتاه به تاریخ واضح و آشکار می سازد که در ادوار مختلف تاریخ و در جوامع مختلف بشری، به زن به چشم حقارت نگریسته شده است تا جایی که گفته اند «زن از مایهء پست تر از مرد آفریده شده است. زن جنبهء طفیلی و چپی دارد، زن عنصر گناه است، وجود زن شر و وسوسه است، زن شیطان کوچك است، مرد در ذات خود از گناه مبراست و این زن است که مرد را به گناه می کشاند، این زن بود که در بهشت وسوسه شد و...» در حالیکه در اسلام از همچو مسایل خبری نیست و با صراحت و قاطعیت با افکار رایج در زمان آغاز مبارزات مسلمانان که حتی زنان را زنده بگور می کردند مبارزه کرد و امروز هم با آثار جهالت

درگیر و در مبارزه است.

در قرآن کریم می خوانیم که «شیطان آن دو را وسوسه کرد.» یعنی «فوسوس لهما الشیطان» که ضمیر جمع را خداوند در قرآن بکار برده است که هم شامل «حوا» و هم «آدم» می گردد.

یا اینکه «شیطان آن دو را به فریب راهنمایی کرد» «شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی خواهد» همچنان به خاطر تحقیر کردن زن می گفتند و حتی هنوز هم می گویند که زن به بهشت نمی رود زیرا مقامات معنوی را نمیتواند چون مرد طی کند. در حالیکه در قرآن عظیم به تأکید آمده است که قرب به ذات الهی به جنسیت و نژاد و قوم و و قبیله و زبان و رنگ و... مربوط نبوده بلکه به تقوی، ایمانداری، خدمت، صداقت و سایر اعمال و نیات انسان اعم از زن و مرد، بستگی دارد.

همینکه در قرآن کریم در پهلوی مردان بزرگ از زنان بزرگ یاد آوری می شود. از همسران آدم(ع) و ابراهیم (ع) یاد می کند، از مادر موسی (ع) ذکر نموده و یاد آوری می کند. از مادر عیسی (ع) حکایت می کند.

از زن فرعون به حیث زن بزرگی یاد آوری می نماید و حکایت می کند که گرفتار مرد پلیدی (فرعون) گردیده است.

قرآن کریم به فرموده دانشمند فقیه (مطهری) در داستانهای خود توازن را حفظ نموده و قهرمانان داستانها را منحصر به مرد نکرده است.

در مورد مادر حضرت موسی(ع) آمده است که:«... ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودك را شیر بده و هنگامیکه بر جان او بیمناك شدی او را به دریا افگن و نگران نباش که ما او را به سوی تو باز پس خواهیم گرداند...»

هم چنان در مورد مادر حضرت عیسی(ع) در قرآنکریم می خوانیم که:«کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائیك با او سخن می گفتند و گفت و شنود بین شان صورت می گرفت، از غیب برای او روزی می رسید. کارش از نظر معنوی به جایی رسیده بود که پیامبر زمانش را

در حیرت فرو برد... و در برابر مریم مات و مبهوت مانده بود...»

در تاریخ اسلام بزرگ زنانی داریم که خیلی از مردان اصلاً به پای شان رسیده نمی توانند که از جمله از خدیجه کبرا، بی بی عایشه، بی بی فاطمه و اسمأ و... باید نام برد.

نظر گذرا به حالت زن در غرب

این کلمات را در حالی می نویسم که امروز (۵/۶/ ۲۰۰۰) دومین کنفرانس زنان جهان در نیویارك دایر گردیده است. درین کنفرانس باز هم محور صحبت ها بررسی مشکلاتی خواهد بود که زنان در سراسر جهان به آن روبرو می باشند.

با وجود اینکه مشکلات زنان در کشور های پیشرفته غربی در بسا موارد کم شده و حتی در مواردی از بین رفته است ولی در مواردی حتی بیشتر هم شده است.

زن در غرب به تأسف باید بگویم که در یك بحران خطرناکی قرار داده شده است و در واقع نظام حاکم بحران مذکور را که ظاهراً «حقوق زنش» می نامند ولی در اصل می خواهند وی (زن) را مسخ کنند به حدی شدت دارد و به حدی سریع به سایر نقاط جهان سرایت می کند که بنده از ترسیم آن عاجزم.

ما به چشم سر می بینیم که در سنتی ترین کشور های جهان هم بدون ارزیابی و تحقیق و مطالعه هر فسادی را به نام آزادی کاپی می کنند و در معرض تحقق قرار می دهند، یعنی زیر این نام (آزادی) در مواردی فساد راه

می اندازند. نتیجهء حاصله اینکه آزادی به شکل واقعی آن تمثیل نمی گردد و یك جو زیانبار در جامعه خلق می شود. از سوی دیگر سنت خوب و ستوده هم قربانی این جریان می گردند و به این ترتیب جامعه نه تنها اینکه چیزی بدست نمی آورد بلکه خیلی چیز ها را که به آنها نیاز دارد، از دست می دهد.

زن در جوامع صنعتی غرب چه در ساحه اجتماعی و چه در ساحات دیگر در دست یافتن به انچه باید دست یابد- هنوز هم راه دور و دراز و پُر از موانع مختلف را در پیش دارد.

نتایج تحقیقات اندیشمندان نشان می دهد.که از بین بردن مشکلات موجود در راه سهم گیری بیشتر زنان در امور اجتماع و کسب حقوق مساوی با مردان در عمل از راه وضع قوانین و مقررات بیشتر ممکن است عملی نباشد بلکه برای رسیدن به این هدف باید ذهنیت ها را تغیر داد.

در غرب هنوز هم این تصور وجود دارد که زنان شاگردان خوب ممکن است باشند ولی مربیان و آموزگاران و راهنمایان خوب هر گز شده نمیتوانند، به همین اساس عدهء از مردان که کم هم نیستند، تحصیلات بلند و عالی تری را که مصارف زیاد و هنگفت ایجاب می کند، برای زنان جایز ندانسته و آنرا رد می کنند، نه تنها این که یك عده تحصیلات عالی برای زنان را مضر می دانند.

زنان در غرب در ساحه هنر، موسیقی و ادبیات امکانات و چانس بیشتر رسیدن به شهرت را دارند ولی در همین ساحات نیز کار شان خالی از مشکلات نیست.

در ساحه سیاست و اقتصاد و حقوق و در ساحات مختلف علوم طبیعی با تحمل مشکلات فراوان و عقب گذاشتن موانع زیاد، به مقامات کلیدی می رسند.

در مؤسسات علمی مخصوصاً علوم طبیعی از قبیل مراکز تحقیقاتی فزیك و کیمیا و غیره، مراکز تحقیقات اقتصادی، مراکز تحقیقات صنعتی و غیره به مشکل به مقامات تصمیم گیری راه می یابند. در سه مورد اما، زنان در جریان

قرن گذشته، یعنی قرن بیستم به مؤفقیت های چشم گیری دست یافته اند.

- مورد اول حق رای زنان است.
- مورد دوم کسب حقوق مساوی با مردان در جهت راه یافتن به مؤسسات تعلیمی و تربیتی است.
- مورد سوم هم کسب حقوق مساوی با مردان در جهت دست یابی به محل کار است که زنان با ده ها سال مبارزه در جهت دسترسی به حقوق مذکور در امریکا و اروپا را بدوش کشیدند ولی متأسفانه با گذشت سالهای زیاد و دسترسی زنان به حقوق ذکر شده، در عمل اما، هنوز هم اکثراً زنان از کار مساوی با مردان، مزد مساوی دریافت نمیدارند.

نظر به احصائیه ایکه در آلمان فدرال در سال ۱۹۸۸ نشر شد گفته شده است که در آن سال یك کارگر عادی آلمانی ۱۳۳۰ مارك ۹۱۸ مارك دریافت داشته است که این تفاوت تا امروز، همچنان حفظ گردیده است. ولی در هر صورت در امور اجتماعی از امروز به فردا سهم گیری شان بیشتر به چشم می خورد، بعد از آنکه زنان حق رای را الی ۱۹۲۰ در اکثر کشور های اروپایی و امریکا بدست آوردند در عرصه سیاست نظر به گذشته نقش شان چشم گیر تر شد. بآنهم تا امروز به ندرت به مقامات تصمیم گیری در جامعه دست یافته اند.

در جهان سوم اما، بر عکس زنان هنوز هم در شرایط خیلی دردناك به سر می برند تا جایی که در عدهء از کشور ها با وجود اینکه حتی اکثر کار ها را انجام می دهند از نظر حقوقی از ابتدایی ترین حقوق نیز محروم اند و مزدیکه دریافت می دارند در مواردی به نیمی از مزد مردان هم نمیرسد، مشکلات در سطوح مختلف مخصوصاً در ساحات اجتماعی نه تنها در جهان سوم بلکه در کشور های پیشرفته زن را به مبارزهء پیگیر حتی برای بدست آوردن مزد و نفقه و پیدا کردن محل کار، وادار کرده است اما در مقایسه با کشور های رو به انکشاف و عقب مانده از سهولتهای بیشتری برخوردار اند تا جایی که در

مواردی اصلاً نباید در پی مقایسه بر آمد. مثلاً امروز در پارلمانهای کشور های اروپایی، در پوهنتون ها و مؤسسات علمی چه در امریکا و چه در اروپا ، زنان نقش های مؤثری ایفا می کنند.

در اواخر قرن بسیتم به اساس آمار های رسمی در سه کشور فرانسه، آمریکا و سویدن حتی شمار محصلان دختر نظر به محصلان پسر، بیشتر بوده است.

مسأله در خور تأسف و تأثر پامال گردیدند کرامت و عفت زن در جوامع غربی در جهت دسترسی به پول است که متأسفانه در مواردی تا سرحد بردگی می رسد، یعنی در همین جوامع متمدن خرید و فروش زنان و دخترانی که قاچاقبران فریبگران مخصوصاً از تایلند، فلیپین، کشور های بلوك شرق سابق و کشور های دیگر با انواع حیل به دام می کشند، صورت می گیرد و این اوج فاجعه و مصیبت در مورد زنان در جوامع غربی را نشان می دهد.

مطلب درد انگیز دیگر اینکه کشور های مانند تایلند، کوریای جنوبی، کینیا ، فلپین و غیره به حیث مراکز بزرگ توریست های امریکایی، اروپایی (اروپای غربی) و جاپان در عین زمان مراکز فساد و فحشا در آمده اند طوریکه باعث انتقال بیماری «ایدز» در بین زنان شده و از این ناحیه حیات هزاران زن را به شدت مورد تهدید قرار داده است.

این مطلب را نیز نا گفته نباید گذاشت که در «غرب» در هر صحنهء از فلم ها و بر نامه های تلویزیونی مخصوصاً اعلانات، صفحات روز نامه ها و مجلات و موقوته ها و حتی درو دروازهء های مغازه ها و ویترین ها جسم زن را به «معامله» گذاشته اند یعنی روی آن تجارت می کنند. هیچ اعلانی در هیچ وسیلهء بدون همراهی به اندام زن پخش و نشر نمی شود و این نه تنها جفای بزرگ و حق زن که بر خلاف کرامت انسانی است. ولی در نظام پول و سرمایه نه تنها آنرا مشروعیت داده اند که مخالفین را طوری به حاشیهء جامعه فرستاده اند که صدای اعتراض شان حتی به گوش خود شان نیز نمی رسد البته

به شکلی که نه زور بکار برده اند و نه هر کسی را به زندان کشیده اند.

تأثـر آور تـــر اینکه در مـوارد زیادی خـود زن این تجـاوز به کـرامت انســان یعنی بــه کــرامــت خویش را صحه گــذاشته و متجاوزان را همراهی مــی کــند. عده‌ء از زنان که در دام پول و هوس سرمایه و تجمل گیر می کنند و از آزادی به مـفـهـوم درست آن چیـزی نمیدانـند آنرا وسیله قرار داده و تسلیم هوس پول پرستان نظام سرمایه می شوند و هر دارنده بی باکانه تقدیم دلالان انسان فـروش می نمایند و آنهـا هم بی رحـمـانه همـه‌ء‌هستی زن را به نمایش و فروش می گذارند. وقتی می گویم همهء هستی- معنی آن این است که چیزی برایش باقی نمی ماند.

گرگان نظام سرمایه داری که در ساحه مطبوعات و تبلیغات خیلی نفوذ کرده اند همواره تلاش می نمایند تا از یکسو راه بهره کشی از جسم و زیبایی های زن بروی شان همواره باز بماند و از سوی دیگر زن به پای خود و با رضایت کامل به سوی «دام» رود.

متأسفانه پایان این فاجعه ناپیداست و دلیل برای امیدوار بودن در جهت بهتر شدن حالت و رهایی زن از چنگال رهبریمان سرمایه پرست نیز اقلاً نزد من وجود ندارد. زیرا واقعیت های دردناك عینی و جریان حوادث- نحس تر شدن حالت زن را خبر می دهد.

ممکن است زن به آزادی های بیـشـتـری، از جـمـله آزادی در جه به نمایش گذاشتن جسم و زیبایی اش و به مـعـامله گذاشـتن آن، دست یابد ولی آنچـه از دست داده و می دهد- به نظر من نه تا کنون جبران شده و نه جبران خواهد شد و در مـواردی هم اصلاً جبـران پذیر نیـست، مـثـلاً تجـاوز بر عـفت و کـرامت و نامـوس زن اصلاً جبـران پذیر نیـست ولو مطاع های زیادی از مال دنیـا را زیر پای شان بریزند.

گاه و بیگاه، اینجـا و آن جا سر و صدایی راه می افتد کـه در حق زنان ستم کردند و این کردند و آن ولی در عمل در جهت رفع ستم گام های عملی

ایکه «باید» برداشته شوند- برداشته نشده است.

زنان و جایزه نوبل:

درین قسمت توجه خواننده را به حوادثی جلب می کنم نمایانگر تحولات بزرگ در حیات زن مخصوصاً در قرن بیست می باشند مثلاً:

زنان برای بار اول در ۱۹۰۰ میلادی اجازه یافتند دربازی های المپیک اشتراک نمایند ولی با وجود آنهم در محدوده بازی های گلف و تینس محدود گردیده بودند.

- در ۱۹۰۵ م برای اولین مرتبه برای یك زن «ماری کوری» Marie Coric جایزه نوبل فزیك داده شد.

- در سال ۱۹۰۹ خانم Elise de Lara che فرانسوی به یك پیلوت دست به یك پرواز کوتاه زد.

- خانم الکساندراکولونتایا Alexandra Kollontai روسی در سال ۱۹۲۳ به حیث دیپلومات یا نماینده سیاسی مسکو در «اوسلو» پایتخت ناروی- اشغال وظیفه نمود.

- در سال ۱۹۶۳ اولین فضا نورد زن یعنی Valentina Tereschkowa والینتینا تیرسیشگووا، روسی از تاریخ ۱٦ الی ۱۹ ماه ششم سال ۱۹۶۳ سفر فضایی انجام داد و کرهٔ زمین را در مدت مذکور ٤۸ مرتبه در کپسول فضانوردی Wostok,6 دور زد و بعد از ۷۱ ساعت به سفرش خاتمه داد و بر گشت.

- در سال ۱۹۵۸ برای اولین بار زنان در آلمان به پوهنتون های هایدلبرگ و فرایبورگ راه یافتند.

- در سال ۱۹۱۸ زنان آلمان حق رای دادن را کسب کردند.

- در سال ۱۹٤۹ خانم Elisabeth Seilbert و Friedrike Nodig بعد از تلاش های زیاد مؤفق شدند ماده مساوی بودن حقوق زن و مرد را در قانون اساسی آلمان بگنجانند.

از حوادثی که به نظر من در ساحات مختلف حیات زنان باید اثر عمیق به جا گذاشته باشد و باعث تشویق و ترغیب بیشتر زنان در ساحات مختلف علمی از جمله ادبیات و تاریخ و همچنان در زمینه های صلح و غیره شده باشد مسأله جوایز نوبل است که به زنان داده شده است.

اینك توجه بفرمائید به لستی از زنانی که در بین سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۸۸ مؤفق به دریافت جوایز نوبل گردیده اند:

۱- در سال ۱۹۰۳ م خانم Marie Coric پولندی فرانسوی جایزهٔ نوبل فزیك را دریافت کرد.

۲- در سال ۱۹۰۵ خانم Bertha Von Suttner اطریشی جایزهٔ نوبل صلح را دریافت داشت.

۳- در سال ۱۹۰۹ خانم Selma lager lof سویدنی جایزه نوبل ادبیات را بدست آورد.

٤- در سال ۱۹۱۱ خانم ماری کوری Marie Coric پولندی فرانسوی جایزه نوبل کیمیا را دریافت کرد.

۵- در سال ۱۹۲٦ خانم Crazia Deleda ایتالوی جایزه نوبل ادبیات را گرفت.

٦- در سال ۱۹۲۸ خانم Sigrid Undest نارویگی جایزه نوبل ادبیات را بدست آورد.

۷- در سال ۱۹۳۱ به خانم Jane Addams آمریکایی جایزه نوبل صلح را دادند.

۸- در سال ۱۹۳۵ به خانم Irene Joliot Curie فرانسوی جازیه نوبل

کیمیا را دادند.

۹- در سال ۱۹۳۸ به خانم Pearl S.Buck امریکایی جایزه نوبل ادبیات را دادند.

۱۰- در سال ۱۹٤۵ خانم Gabriela Mistral از چلی جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد.

۱۱- در سال ۱۹٤٦ به خانم Emily Greene Balch امریکایی جایزه نوبل صلح را دادند.

۱۲- در سال ۱۹٤۷ خانم Gerty Theresa آلمانی امریکایی جایزه نوبل طب را بدست آورد.

۱۳- در سال ۱۹٦۳ خانم Maria GoePPert Mayer امریکایی جایزه نوبل فزیك را گرفت.

۱٤- در سال ۱۹٦٤ خانم Dorothy Crow Foot Hodgkin انگلیسی جایزه نوبل کیمیا را گرفت.

۱۵- در سال ۱۹٦٦ خانم Nelly Sechs آلمانی سویدنی جایزه نوبل ادبیات را گرفت.

۱٦- در سال ۱۹۷٦ خانم Betty Williams آیرلندی جایزه نوبل صلح را گرفت.

۱٦- در سال ۱۹۷٦ خانم Marread Corrigan آیرلندی جایزه نوبل صلح را گرفت.

۱۷- در سال ۱۹۷۷ خانم Rosalyn Yalow امریکایی جایزه نوبل طب را گرفت.

۱۸- در سال ۱۹۷۹ خانم Mutter Teresa البانیایی- هندی جایزه نوبل صلح را گرفت.

۱۹- در سال ۱۹۸۲ خانم Alva Myrdal سویدنی جایزه نوبل صلح را بدست آورد.

۲۰- در سال ۱۹۸۳ خانم Barbara Mc Clintock امریکایی جایزه نوبل طب را گرفت.

۲۱- در سال ۱۹۸٦ خانم Rita Levi Montalcini ایتالوی جایزه نوبل طب را گرفت.

۲۲- در سال ۱۹۸۸ خانم Gertrude B.Elion امریکایی به دریافت جایزه نوبل طب مؤفق گردید.

ممکن است خانم های دیگری نیز از ۱۹۸۸ تا امروز جون دوهزار به دریافت جوایز نوبل مؤفق گردیده باشند که من متأسفانه به تحقیقاتم در زمینه به خاطری ادامه ندادم که هدف من پیشکش کردن نمونه ها بود و می خواستم بگویم که زنان در سطوح مختلف علمی به مقام های بلندی نیز دست یافته اند.

در ساحه سیاست هم زنان خود را در عدهء از کشور ها به مقامات بالایی جامعه رسانده اند که با زحمت زیاد و تلاش های فراوان همراه بوده است و عدهء از آنها هم مؤفق گردیده اند کشور های شان را مؤفقانه رهبری کنند.

از جمله زنانی که به مقامات بالای جامعه خویش دست یافته اند، خانم مارگریت تاچر وزیر اول انگلیس، خانم بی نظیر بوتو در پاکستان، خان گاندی در هندوستان، خانم برونتلافند (Brundtland) در ناروی، خانم بندرانایکه در سیلون، خانم ماری روبنسون در آیرلند، خانم و یویستا چامورو در نیکاراگوا و... به مقامات عالی در کشور های خویش دست یافتند که متأسفانه عمر ادارهء عدهء از آنها کوتاه بود.

در جوامع صنعتی و پیشرفته و در کشور هایی که سطح سواد و آگاهی و معرفت مردم بلند است زنان تا حدودی از سهولتها بر خوردار گردیده اند ولی به آنچه «باید» دست یابند، دست نیافته اند، اگر مانعی را از سر راه خویش

برداشته اند، موانع دیگری در سر راه شان خلق شده است ولی با وجود این هم زندگی شان درمقایسه با زنانیکه در کشور هاي عقب مانده و رو به انکشاف زندگی می کنند، بخصوص در کشور ها و در آن کشور ها در مناطقی که معرفت و آگاهی و درك و شناخت و محبت و صمیمیت و... زندگی را رهبری نمی کند- از سهولت های زیادی برخوردار اند و یا آزادیهای در خور توجه در سرنوشت خویش تصرف دارند.

طبیعی است که رفاهیت و تأمین بودن جناح مادی زندگی انسان بر طرز العمل و عکس العمل افراد هم اثرات بسزایی به جا می گذارد. مثلاً، رفاهیت از برخورد های خصمانهء ذات البینی مرد و زنی که زندگی شان را فقر و ناتوانی مادی تهدید نمی کند بلکه در آرامش مادی به سر می برند- جلوگیری می کند و هم چنان از همین ناحیه، زمانیکه استقلال زن تأمین می شود، هم مرد نا چار می شود در برخورد ها و طرزالعملهایش منطقی و انسانی و باز دارنده باشد و هم زنان آمادگی برای زیر بار ظلم رفتن، نشان نمیدهند. همچنان است اثرات بلند بودن سطح آگاهی و فرهنگ مردم و تکامل ابعاد مختلف شخصیت انسان در پروسهء تمدن- یعنی به هر اندازه ایکه این تکامل با هم پیوست باشد و خلا نداشته باشد و یا اینکه خلایش بزرگ و عمیق نباشد به همان اندازه انسان از نیروی تحمل کردن دیگران برخوردار می گردد و این امر در برداشتن بار مظلومیت و محرومیت از شانه مردم کمك می کند و کمك بزرگ.

اینك با هم بعد ازین همه مبناهایی که گذاشتیم به ارزیابی موقف، حقوق و شخصیت زن در افغانستان می پردازیم.

موقعیت زن در افغانستان

منحیث در آمدی بر این بحث می خواهم باز هم سلسله مطالبی را عنوان کنم تا صحبتی که صورت می گیرد باعث توجه خواننده به همهء ابعاد مسأله گردد.

متأسفانه حتی دانشمندان اسلام هم در مواردی تنها به این اکتفا کرده اند که چون دین به علم و دانش ارزش می گذارد و از سوی دیگر زن را به آموختن و فراگیری علم و دانش فرا خوانده و مکلف می گرداند- پس دین به «زن» هم ارزش می گذارد و... این علمای کرام! از سرحد بافتن صغرا و کبرای منطق بالا، که خیلی هم در بافتن آن زور می زنند- فراتر نمی روند، یعنی زور شان نمی کشد و یا اینکه وجایب خویش را در قبال موقعیت دردناکی که زنان مخصوصاً زنان افغان در آن قرار دارند، انجام یافته می پندارند.

من پیش از اینکه مطلب را ادامه دهم می خواهم نظر خودم را در رابطه با همچو استدلالها، بیان نمایم.

من به این باورم که خداوند دین را به خاطر سعادت انسان نازل فرموده.

زیرا «هدایت» خود عین سعادت است. راستی، صداقت و محبت، سعادت است و اینها از اصول در مکتب شمرده می شوند. اما اینکه عده پذیرفته اند که «انسان» را خداوند به خاطر اثبات دین خویش و اثبات خدایی خویش آفریده است، این پرسش ها بوجود می آید که آیا خداوند برای اثبات همچو مسأله ای نیاز دارد و خداوند برای کی و برای چه می خواهد همچو مسأله را اثبات کند؟

علاوتاً به اساس برداشت این نگارنده از حکمت خلقت «انسان» اگر از یکسو اشرف همهء موجودات خلقت است از سوی دیگر محور شمرده می شود چنانچه خداوند خود فرموده که «انچه در بین زمین و آسمان است برای بهره مندی و بهره برداری انسان آفریده ام.» به این اساس این استدلال که چون دین فراگیری علم را به مرد و زن فرض کرده است و زن را به آموختن علم امر می کند بنابران برای زن ارزش می گذارد به نظر من سالم نیست، زیرا انسان (زن) را بعد از دین و بعد از علم در مرحله سوم قرار می دهد در حالیکه هم دین و هم علوم غیر از علوم دینی همه برای راحتی و سعادت و راهیابی و... انسان خلق شده اند.

خلاصه اینکه دانشمندان علوم اسلامی متأسفانه تا همین دم در مورد سرنوشت درد آور زن یا خاموش بوده و هستند و یا اگر چیزی گفته اند «عقاد» وار بوده که نگفتنش بهتر بود.

همچنان کم نیستند افرادی که از حقوق انسان (زن و مرد) در مجموع و از حقوق فرزندان و حقوق والدین و حقوق بزرگان و حقوق مستمندان و حقوق خورد سالان و ... شب و روز دم می زنند. در عمل اما، مطیع و فرمانبردار سنتهای کهنه و نا مطلوبی اند که نه با دین و نه با دنیای ما سر سازش دارند و حتی در زمان «تولد» هم اساس و مبنای عادلانه نداشته اند.

برخورد انسان در مجموع با حقوق در سایهء نظام های مختلف، در طول تاریخ در جوامع انسانی، بخصوص با حقوق زن به شکل متفاوت آن بوده است.

می خواهم عرض کنم که در واقع دو طرز تفکر حیات زن را با آلام و مصیبت ها توأم ساخته است. یکی فکری که مفکران آن به بهانه «آزادی» و در جهت بهره گیری از جسم و جان زن و در واقعیت کشاندنش به بند بردگی - زن را به ابتذال می کشند.

طرز تفکر دومی از مغز های منجمدی منشأ می گیرد که با هر گونه آزادی برای زن مخالفت می ورزند و با وضع کردن قیود، موانع و اضافه نمودن حلقه های بیشتری بر زنجیر اسارت زن، در جهت محروم ساختن و مظلومیت بیشتر وی- در تلاش اند و در حقیقت همین گروه زن را بدست خویش به سوی آنهایی که در هر چار راه و در هر گذر با وسایل جذب و جلب شیطانی خویش در انتظار صید به سر می برند، می رانند. این گروه نه تنها اینکه زن را به فرار از ساحه یك نظمی که روی پرنسیپ ها و اساسات معنوی و ارزشهای متعالی استوار باشد وادار می نماید بلکه با محیط خانه و خانواده نیز درگیرش می کند.

نظر من این است که اگر در جوامع اسلامی زنان به حقوق شان دست یابند در حقیقت امر نیرو و توان مبارزه و رویارویی با مفاسد و ابتذال «فرویدیسم» یا نظام بی بند و باری ها و لجام گسیختگی ها را خواهد یافت.

... اما اگر محروم و محروم ر و محروم و مظلوم بماند- به مجرد فراهم آمدن زمینه ها به سوی آنهایی خواهد شتافت که به بهانه آزادی به اسارت می کشند، اسارت در دام های فریبندهء پول و ثروت و تجمل و اسارت در بند دیو های شهوت که تنها ظاهر موی و روی و... شان به انسان می ماند.

بلی، یکی فریب طلسم بی بند و باری را بنام آزادی می خورد و از بس جور و ستم دیده- سرآب اسارت را رحمت آزادی تصور می کند و در قصر نابسامانیها سقوط می کند.

تصویر دومی زنی را نشان میدهد که «زنده» نیست و اگر هست اسیر است، در بند و زنجیر و زندان به سر می برد، ناتوان است- ناتوانی که به

ضعف و ناتوانی و اسارت خویش خو گرفته، عادت کرده و با آن در سازش قرار گرفته است- نه این درست نیست، با بند و زنجیر سازش انسان، انسانی که می تواند فکر کند و بیندیشد، نمی تواند سازش کند ولی زمانیکه مسخ اش کردند آنگاه معتادش می کنند چنان معتادی که در اعتیاد ماندن را می پسندد و آماده فروش می شود فروش آنچه پر بهاست و آن کرامت است و شخصیت. اما چنانچه گفتیم اگر جوامع اسلامی حقوق زنان را به ایشان بر گردانند آنگاه در مدت زمان کوتاهی جوی مسلط خواهید شد که زنان «انتخاب» خواهند کرد و آنگاه خواهیم دید که نه چهره موروثی و نه چهره رنگ آمیزی شده، فساد و بی بندوباری را انتخاب خواهد کرد بلکه به اساس شناخت مسوولانه دست به انتخاب خواهد زد. در مورد انتخابش خواهد اندیشید و آگاهانه به آن دست خواهد زد و این موقعیتی است که یك زن مسلمان باید به آن دست یابد. موقعیتی که به زن توان اندیشیدن در مورد سرنوشت انسان را می بخشد و به وی نیروی رهایی انسان از دام هایی که مسخ کنندگان انسانیت در هر وجب برای زن گذاشته اند- را می بخشد.

این موقعیت یك زن مسلمان است که باید به آن دست یابد ولی آیا در افغانستان، زن افغان به آن دست خواهد یافت؟

جواب آن روشن است که بلی، وی کی؟؟؟

من نمی خواهم سینه تاریخ را دریده و موقعیت زن در افغانستان را در ادوار مختلف تاریخ جستجو و کاوش نمایم و آنگاه بصورت مفصل مظلومیت و محرومیت زن افغان در تاریخ را تمثیل نموده و از حکام حاکم بخواهم به حال این موجود مظلوم و محروم به رحمت آیند و... زیرا برای همچو یك بحث ضرورتی احساس نمیشود آنهم به این دلیل که هم اکنون مظالمی را در حق زنان افغان مرتکب می شوند که بی سابقه است.

رسم صحنه کوچکی از حیات یك زن افغان کافیست برای ارایه تصویر کلی از عمق و وسعت فاجعه و مصیبتی که زن افغان را در آن قرار داده اند.

در زمان حاکمیت گروه های مجاهدین سینه های شان را با افتخار بریدند و به ملیشه ها زمینه دادند تا زنان حامله را به قرارگاه های خویش ببرند و ناظر ولادت... از بس زشتکاری کرده اند- خدا شاهد است از بردن نام گروه های مذکور نفرت دارم.

یك زمانیکه جهاد تازه راه افتاده بود و نیات کسانیکه توده مردم را در مسیر پیکار و مبارزه رهبری می کردند، پوشیده و پنهان بود- فکر می کردم به مجرد حاکمیت افراد مذکور حقوق ملت افغان اعم از زن و مرد مخصوصاً زن، بر آورده خواهد شد، چه انتظاری و از چنوع افرادی که از شناختن خود نیز عاجز بودند.

راستی مگر افرادی مانند من نیز نادان نبودند که از معامله‌گران قدرت انتظار مجاهدت در جه تحقق عدالت و حاکمیت نظامی که در سایه آن تضمین همهء حقوق همهء افراد یك ملت وجود داشته باشد، را می بردند؟

چرا، چنین بود و من به عدم شناخت خویش معترف هستم ولی جنون «مدعیان» را به این حد تصور نمی کردم.

امروز زن افغان در موقعیتی قرار دارد که حتی دهن باز کردنش را به خطر فریاد کشیدن نیز گناه می دانند. بیرون رفتنش را گناه می دانند و کم مانده که انسان بودنش را زیر سوال برند. چه می گویم این کار را هم کرده اند پس بهتر است بگویم که «خلقتش» را «گناه» می شمارند.

زن افغان امروز در درد ناکترین ترین موقعیتی که تصور می توان کرد، قرار دارد. اگر چه زنان افغان در گذشته هم جز درد و حسرت ندیده و جز در مصیبت نزیسته اند و شرایط حاکم، رسم و رواجها و سنت های موروثی و روابط ظالمانه در موارد بی شماری دیروز هم زنان افغان را در حالت دردناکی قرار داده بود تا جایی که به شکل «متاعی» بدون وجه به «کرامت» و «شخصیت» انسانی زن، در معرض خرید و فروش قرار داشت چیزی که امروز هم نه تنها در آن تغیر وارد نشده است بلکه فقر حاکم بیشتر از پیش «بازار»

آنرا گرم کرده است.

من مواردی را به خاطر دارم که روی «ولور» چنه زدنها صورت می گرفت... امروز هم متأسفانه در کیفیت و ماهیت صحه های مذکور تغیری بوجود نیامده است.

زن افغان امروز از ابتدایی ترین حقوق نیز محروم کرده شده است و در حالتی قرارش داده اند که توان خواستن آنرا نیز ندارد. زیرا همهء دروازه ها را برویش بسته اند. همهء زمینه ها را از بین برده اند. همهء امکانات را ازش گرفته اند و اگر مردی مثلاً در جو حاکم بر کشور (بی قانونی) حیات زنی را تهدید نماید، منبعی که از تهدید مذکور جلوگیری کند وجود ندارد و اگر تهدید مذکور عملی شود و انسان بی گناه و معصوم (زن) را نابود هم کنند هیچ منبعی به شکل لازمی آن پرده برداری از روی جنایت نخواهد کرد مخصوصاً اگر مسأله را «با بهستان همراه کرده باشند.

زن با کوچکترین خطا و نافرمانی به شدت تهدید شده و حتی به سرحد شکنجه شدن کشانده شده در حالیکه از ناحیه عین بی اطاعتی و خطا و نافرمانی مرد اصلاً مورد انتقاد هم قرار نگرفته است.

چنین است وضع زن افغان که در عده زیادی از کشور های جهان مخصوصاً اسلامی حالش از این بهتر نیست.

برداشت من از جو اسارتبار و زشت حاکم بر کشورم این است که محرومیت زن و محکومیتش مدت های طولانی در آینده نیز دوام خواهد کرد. زیرا به حد کافی در زمینه تداوم «اسارت» سرمایه گذاری کرده اند که سهم عمده درین سرمایه گذاریها را گروه های جهادی سابق مخصوصاً درگیر بر سر قدرت داشته اند.

دختران جوان افغان در انتخاب شریك زندگی آینده شان سهم ندارند و به هر کس و هر ترتیبی که والدین و یا برادر بزرگ و یا برادران شان خواسته باشند، سپرده می شوند، اینکه زن افغان تا امروز حتی حق انتخاب همسر و یا

تائید و تردید همسر در نظر گرفته شده را ندارد- از زشت ترین حالت حکایت می کند، دردآور تر اینکه زن افغان (می گذریم از عده قلیلی که به درك ژرفای این مصیبت نایل آمده اند) نمی داند در کجای زمان و تاریخ قرار دارد و چرا و در کجایش و چرا «باید» قرار داشته باشد؟

من فکر می کنم که اگر شرایط شناخت و درك این مصیبت برایش آماده شده می بود و از آن چیزی حاصلش می شد...

درد و رنج و زحمت این نگارنده و امثالهم کمتر می بود. ولی حالا باید دو مسوولیت را ایفا کرد. یکی در مجموع در جهت دستیابی زن به موقعیتی که حق کسب آنرا دارد و یا بر آمدن از موقعیت زشت و درد انگیزی که در آن قرار داده شده است و دوم تفهیم این حق و سایر حقوق به خود زن که این دو مشکلات بیشتر نظر به مسوولیت اولی دارد.

این نگارنده به تأسف علامتی از بهبود در آینده‌ء نزدیك در وضع زن افغان را نمی بیند و هیچ روز نده‌ء ایرا که بتواند به بهبود موقعیتش در آینده‌ء نزدیك نوید دهد- باز نمی بیند.

طبعاً ممکن نیست اسارت و ستم، محرومیت و محکومیت همچنان در افغانستان تداوم یابد این حالت دیگرگون شد نیست ولی چه زمانی این پرسشی است که جواب آن از صلاحیت این نگارنده بدور است.

درست است که زن منحیث «مادر» مقام بالایی در خانواده ها و فامیل ها مخصوصاً در نزد فرزندانش در جامعه افغانی دارد و حتی منحیث خواهر و دختر تا زمانیکه در خانه والدین است احترامش می گذارند ولی با وجود این هم باید گفت که زن در کشور ما جز ستم ندیده و نمی بیند.

در جریان صحبت هایی که گذشت عوامل زیادی را بر شمردیم که در جهت محکومیت و مظلومیت زن کار می کنند و به نظر من سنت های موروثی مخصوصاً آنهایی که لباس مذهب را نیز به تن شان کرده اند نقش عمده تری دارند. فکتور های دیگری نیز هستند که بردامنه و وسعت و عمق این مصیبت

می افزایند و مادر جریان صحبت های آینده تماس های با آنها خواهیم داشت. تا زمانیکه عوامل اصلی مصیبت یعنی عوامل موقعیت دردناک زن افغان براستی ورشیه یابی و شناخته نه شوند و آنگاه از بیخ و بن کنده نه شوند- متأسفانه در موقعیتی که قرار دارند خواهند ماند. در حالت کنونی اما اقلاً من تلاش در جهت حتی شناخت عوامل مذکور را در کشورم احساس نمی کنم و خیلی هم جای تأسف و تأثر است که اگر هم با این مسأله (موقعیت زن) تماس گرفته می شود چنانچه گفتیم یا بوسیله آنهایی است که سنت ها موروثی در جامعه را حفظ می کنند که بدون چون و چرا اسارت زن را به همراه دارد و یا هم بوسیله روشنفکر نمایانی که هر مساله ایرا کاپی کرده و می پذیرند و آنگاه به حیث نسخهء سلامتی را به خورد جامعه می دهند.

چرا چنین است؟

به خاطری که توان ارزیابی مفید بودن و مضر بودن و تطابق و توافق آنرا با ظروف اجتماعی جامعه افغانی ندارند و به همین اساس نسخهء ایکه می نویسند و رهنمود هایی که میدهند نه تنها حل مشکل نمی کنند بلکه توسل جستن و پناه بردن به کاپی هایی است که از فرهنگ بی بند و باری های «فروید بستم» منبع و منشأ می گیرند و آنرا روشن فکر نمایان ما به نام آزادی زن و نجاتش از زندان اسارت به خورد زن می دهند- در واقع اما، از زیر باران به زیر «ناوه» می کشاند شان.

مبارزه در جهت بهتر ساختن موقعیت زن افغان باید بر مبنای اصولیت های قبول شدهء مطلوب در جامعه افغانی با شناخت از جامعه افغانی، و در محدوده ارزشهای معنوی و حفظ عفت و ناموس و شخصیت و کرامت انسانی زن، صورت گیرد. در غیر آن از یکسو سودی در بر نخواهد داشت و از سویی هم ضررهای جبران ناپذیری را در کل بر جامعه مخصوصاً بر زنان تحمیل خواهد کرد.

حقوق زن در افغانستان

حق در لغت به معنی راست، درست، ضد باطل، راستی، یقین، عدل، داد، انصاف، نصیب، بهره، مزد، سزاواری، شایستگی، مل، مال را گویند.

ذات اوتعالی را نیز «حق» گویند و حقوق یعنی جمع حق به معنی راستی ها درستی ها، بهره ها و قوانین علمی ایکه از نظاماتی بحث می کنند که تنظیم کننده، حقوق افراد و روابط بین مؤسسات است- آمده است.

حالا با تعریفی که از حق و حقوق داریم ببینیم که زن افغان تا کجا به حقوقش دست یافته است.

با صراحت باید بگویم که زن افغان از طبعی ترین حق ها و حتی ابتدایی ترین حقوق نیز بصورت درست بهره مند نشده است. مثلاً در انتخاب همسر کوچك ترین نقشی ندارد. حق کسب و کارش از غصب کرده اند. از آموختن و آموزاندن محروم است. نه آزادی رفتن و آمدن دارد و نه حق اظهار نظر و رای و بیان، نه می تواند انتخاب کند و نه حق انتخاب شدن دارد، بنابران اگر ما زن افغان را یعنی داشته های یك زن افغان را ارزیابی کنیم و با آنچه «باید» داشته باشد مقایسه نمائیم خواهیم دید که چیزی ندارد و به تأسف باید بگویم که غصب حقوق زن به نام دین در موارد زیادی صورت گرفته و می گیرد.

زن در گذشته به غیر از چند مرکز محدود کشور، در سایر نقاط از کسب علم و دانش محروم بود و امروز این محرومیت در سراسر کشور حکومت می کند. اگر در گذشته زن کوچکترین سهمی در برنامه ریزی های عمومی در کشور که حق مسلمش می باشد، نداشت- در بر نامه ریزی های خانواده نیز سهم لازم و ضروری و واجب برایش داده نمی شد و امروز در هر مورد با محرومیت روبروست.

چنانچه گفتیم دختران افغان حق انتخاب همسر را نداشته و ندارند حتی در زمان به شوهر دادن شان پرسیده هم نمی شوند و اکثراً در برابر یك عمل انجام شده قرار می گیرند.

درین جا یك مطلب را نباید ناگفته بگذارم و آن این که در انتخاب همسر، نظر پدر و مادر و برادر و سایر بزرگان فامیل بدون چون و چرا باید راه داشته باشد و به آن ارزش گذاشته شود. زیرا همچو یك نظر متکی بر شناخت و آگاهی اعضای مسن و با تجربه فامیل از اعضای خانواده، و خود خواستگار بوده و بر مبنای محبت به زندگی آینده، دختر استوار می باشد و بیشتر پایه، عقلانی داشته و نباید به آن پشت پا زد ولی نظر دختر و خواست و اجازه و رضایت وی شرط است، زیرا نشود که وی فضای یك فامیل را برای خود غیر قابل تحمل و زندگی کردن تشخیص دهد و یا زندگی کردن با یك کسی را که وی را به او میدهند اصلاً غیر قابل تحمل بداند ولی با وجود این هم پدرو... همچو شرایط را بروی تحمیل نمایند که درین صورت این وصلت جز مصیبت به بار نخواهد آورد.

همچنان است ازدواج هایی که بر مبنای احساس جوانی بدون دخالت منطقی پدر و غیره صورت می گیرند و همچو ازدواج ها نیز سعادتمند نخواهند بود.

با در نظر داشت عاقبت اندیشی های فوق به هیچ صورت و هیچ کس ا حق غصب امکانات و حقوق انتخاب زن میسر نیست حالا زن درین حق پدر را

و برادر را و... سهیم می سازد یا نه، بستگی به خودش دارد و طبیعی است که دختران جواب محبت های پدر را با بی تفاوتی نداده و نخواهند داد- بآنهم اگر دختری، خود بدون دخالت دیگران تصحیح بگیرد، حق وی بوده و عواقب کار چه برای زن مطلوب و سعادتبار باشد و چه مظلومیت آور و محکومیت زا باشد-متوجه خودش خواهد بود.

در مواردی هم اختلاف سن و سال دختر و نامزد یا شوهر تحمیلی اش که بوسیله پدر و یا برادر و غیره انتخاب شده، تاسی و حتی چهل سال هم بوده است و دختر که حق کوچکترین اعتراض را نداشته به ناچار تسلیم سرنوشت سیاه و شوم گردیده است. آنهایی هم که دست به فریاد و استغاثه و گریه و زاری زده اند- شنونده نیافته اند ما «رهبرانی» هم داریم که در دوران کهولت و پیری با داختران جوان (خیلی جوان) ازدواج کرده اند.

زن در افغانستان چه در گذشته و چه در حال، به چشم موجود ناتوان و حقیر و انسان درجه دوم نگریسته شده و بصورت عموم در مظلومیت به سر برده و زمانی هم که ساحه ستم وسعت بیشتر یافته و صحنه حیات و زندگی‌را برای زن تلخ و تلختر گردانیده است- متأسفانه که نه امکان برآوردن فریادی داشته و نه هم محلی برای شنیدن فریادش موجود بوده و نه موجود است.

بنابران بناچار با درد ناکترین شرایط ساخته و سوخته و هم چنان می سوزد.

در بعضی از مناطق کشور مرد مالك مرگ و زندگی زن بوده و هست. متأسفانه همین روحیه (مالکیت مرد بر زن) سبب شده در برابر طرزالعمل های منفی و خشونت بار مردان زنان اعتراض نمایند ولی همچو اعتراض های گزافی برداشته و در موارد به قیمت جان زن انجامیده است.

عده‌ء از زنان کشورم نه تنها هفته ها و ماه ها بلکه سالها از دیدن نزدیکترین کسانش یعنی والدین و سایر اعضای فامیل و اقربا محروم گردانیده شده و می شوند. زیرا خانواده‌ء به اصطلاح داماد با خانواده‌ء عروس اختلافی

پیدا کرده و اختلاف مذکور باعث گردیده که عروس (زن) سالها و حتی تا آخر عمر از دیدن عزیزان و کسانش محروم بماند.

بعضاً ساحه سیاه روزی زن را ازین هم وسیعتر ساخته اند و آن زمانی بوده که دو قوم و یا در یک قوم دو فامیل با هم درگیری پیدا کرده و درگیری شان شدت یافته و به کشت و خون انجامیده است. در پایان اما صلح را در بین خویش از راه قربانی کردن زن اعاده کرده اند به شکلی که هر دو طرف که اساس یک توافق دخترانی را بین هم مانند متاعی رد و بدل می کنند البته به نام ضمانت تداوم صلح بین طرفین و بوجود آوردن فضای دوستی و حسن نیت زنانی که به این ترتیب بین طرفین رد و بدل می شوند تا دم مرگ روی شادی و سعادت را نمی بینند. زیرا هر دو طرف عروسهای خویش را با وجود اینکه بزرگترین نقش را در اعاده صلح بازی می کنند- به چشم یکی از اعضای فامیل دشمن که باعث قتل فلان کس گردیده- نگریسته و توهین کرده و به لت و کوبش می پردازند. به کلام دیگر زن قربانی جهالت، کینه، عداوت، دشمنی و کدورت مردان بی بصیرت و نادان می گردد.

این ها و امثالهم حقایق و واقعیت های تلخ و دردناك جامعه مایند. این ها همه نمونه هایی از غصب ابتدایی ترین حقوق یك انسان (زن) در جامعه انسانی که مدعی ایمان به خدا نیز می باشد، اند. این ها نماهایی از موقف انسان مظلوم و محکومی اند که در آغاز قرن ۲۱ قرنی که مسافرت های دسته جمعی به کره های دیگر را بر نامه ریزی می کند از حق در دست داشتن سرنوشت خویش نیز محروم اند. اینها مسایل پیش پا افتاده و سطحی نیستند که با تمسخر، استهزا و بی تفاوتی و بی پروایی و یا وارد آوردن اتهام و توهین بتوان از آنها گذشت و یا در برابر آنها سکوت پیشه کرد بلکه خواهان توجه جدی و آوردن دیگر گونی های عمیق و بنیادی و سودمند در جامعه ما می شد.

این بار سنگین (محرومیت و مظلومیت) را باید از دوش زن برداشت که در قدم اول توجه و حرکت خودش را، ولو در زندان قرار داشته باشد، می

خواهد.

چنانچه گفته اند و به من نیز باورانده اند که حق در سطح یك شعار، یك شعار خالی- نه کسب ارزش کرده و نه می کند بلکه زمانی شکل یك ارزش واقعی را به خود می گیرد که ملك صاحبش گردد و بدبختانه که فیصدی کمی از انسانها صمیمانه، آزادانه و بدون اکراه حاضر به دادن حق به صاحب آنند. در اکثر موارد باید آنرا گرفت که اکثراً رایگان میسر نیست و بعضاً بهای گران و حتی غیر قابل تصوری بر می دارد. خواستن حق تا رسیدن به آن فاصله وجود دارد و چه بسا که طی کردن آن در مواردی قربانی های بی شماری برداشته است، در حالیکه تنها طی کردن فاصله و یا از بین برداشتن آن، اگر موانع را از سر راه دور تصور کنیم، نیز بدون زحمت و قبول مشکلات میسر نیست.

درین مقطع بنابر ضرورتی که بنده احساس می کنم قبل از ادامه بحث می خواهم مطالبی چند پیرامون موضع گیریهای تنظیم های جهادی وقت در رابطه با حقوق زن بنویسم.

نظری به موضع گیریهای گروه های مجاهدین سابق در مورد حقوق زن

موضع گیری های تحریری و شفاهی بصورت مقطعی را میتوان در جریان فعالیت های عده‌ء از تنظیم ها مشاهده کرد که اکثراً به خاطر حفظ و یا دسترسی به منافع سیاسی خویش و جلپ و جذب افراد، صورت گرفته است. موضع گیریهای مذکور اگر از یکسو مقطعی بوده اند از سوی دیگر ضد و نقیض نیز بوده اند و بصورت جدی و مخلصانه به مشکلات زن افغان حتی در «نظر» هم رسیدگی صورت نگرفته است. بدبختانه که نظر به گذشته، زن افغان در جریان ۲۵ سال و سی سال اخیر، مخصوصاً در جریان سلطه «طالبان» با مشکلات و نابسامانیهای درد انگیز بیشتری روبرو گردیده است.

اگر ۲۰ سی سال قبل در داخل کشور پدر دختر، از چهل تا هشتاد هزار افغانی بنام «ولور» طلب می کرد- این رقم امروز در پاکستان و... اگر از یکسو دوبرابر شده از جانب دیگر جای افغانی را «کلدار» و... گرفته است که اگر سایر مصارف ناشی از اسم و رواج های خانماسوز را بر آن علاوه کنیم، رقمی را تشکیل خواهد داد که افراد بی بضاعت با شنیدن آن از فکر تشکیل

خانواده منصرف می شوند. زیرا همچو افراد باید همه چیز شان (اگر چیزی داشته باشد) را بفروشند تا همسری برای شان میسر آید و طبیعی است که همچو یك ضرب اقتصادی سالهای زیادی تاثیراتش را بر محیط خانواده به جا خواهد گذاشت و جور ناشی از آن بیشتر متوجه زن در خانواده خواهد بود.

به تأسف باید بگویم که در جریان سالهای جهادی طبقهء نسوان جامعه ما از نظر تعلیم و تربیه تا حدی متضرر گردیده که تاریخ- شش و هفت دهه دیگر هم جبران نخواهد شد و تازه هنوز معلوم نیست که زمینه های جبران در آینده نزدیك فراهم خواهند آمد و یا خیر؟

عدهء از سازمانها و حتی عدهء از رهبران شان طبقهء نسوان را از آموختن و آموزاندن و سهم گیری در امور اجتماعی کلاً محروم گردانیده بودند و این محرومیت هم چنان و حتی به شدت بیشتر آن تا امروز دوام کرده است.

گروه هایی هم که تا حدی به حقوق و شخصیت زن تفاهم نشان می دادند، نه از تهء دل بلکه به خاطر بهره برداری های سیاسی بوده است تا جایی که زیر تاثیر مخالفان حقوق زن و از ترس فتوی های آماده فتوی دهندگان جرئت صراحت کلام را نیز نه نمودند و در عمل حتی یك گام هم در مورد این مهم حیاتی و بزرگ جامعه بر نداشتند. این خلایی بود بس بزرگ که از ضعف و ناتوانی های تنظیم های مذکور نمایندگی می کرد و فقر علمی و فرهنگی شان را به نمایش می گذاشت.

برخورد خصمانه به مسأله حقوق و موقف زن:

اگر از کم کاریها، عدم توجه، سهل انگاریها و بی تفاوتی های آنهایی که با بی میلی گهگاهی حقوق زن را مطرح می کردند و از آن خواسته یا نخواسته یاری می نمودند بگذریم باید گفت که عده با صراحت و روشنی به دشمنی پرداخته و جز حقی که خودشان از نگاه سلیقه شخصی برای زن قایل بودند- برای شنیدن سایر مسایل هم حاضر نمی شدند.

در جریان بیشتر از دو دهه گذشته اگر از یکسو استبداد رخ شیرازه ساخته شده فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی کشور را به آتش کشید و طی سالهای جنایت بار حاکمیت شان نتائج ابتدایی مثبت مبارزات در جهت حقوق زن را به خاکستر مبدل ساخت- از سوی دیگر در جریان مهاجرت های متواتر و میلیونی، میلیونها زن افغان به مشکلات دردبار دیگری از قبیل زندگی پر از رنج در دیار غربت نیز روبرو گردید. دختران افغان بیشر از پسران در دیار هجرت از نگاه تعلم و تربیه، صدمه دیدند و ضربه خوردند.

این پرسش را مطرح کرده و می کنند که مقصر کیست؟

این مقصر بدبختی زن است و یا عدم موجودیت قانون و ثبات و نظم در کشور و یا...؟

اگر گویند که در دین اصولی وجود دارند که وضع زنان را به شکل موجود آن تائید می کنند. اگر چنین باشد، که نیست در آنصورت مدعیان «باید» اصول چنانی را در سطح عام مطرح کندتا زمینه های ارزیابی برای دانشمندان فراهم آید و اگر گویند که نه، دین این وضع را تائید نمی کنند بلکه حالت وجوی که کشور ما در آن قرار دارد متقاضی همچو یك حالت است. درین صورت باز هم با صراحت کامل باید عنوان کرد که خلایی با این بزرگی را در مورد نیمی از نفوس کشور اگر جو مسلط تیره تر ازین هم شود- نمیتوان توجیه کرد. خلایی با این بزرگی را به هیچ صورت امکان توجیه نیست. مخصوصاً بعد از سقوط استبداد سرخ در هیچ رابطه سلطهء مظلومیت و محکومیت و محرومیت بر ملت افغان مخصوصاً زنان را نمیتوان توجیه نمود.

متأسفانه اعتراف، باید کرد که در سطح نهضت هر گامی که در جهت نا مطلوب برداشته شده است و یا از هر گامی که در جهت سازندگی باید بر داشته می شد، جلوگیری به عمل آمده است- مسوولیت آن متوجه خود ماست زیرا یا اینکه آگاهانه در جهت نادرست راه افتاده ایم و یا بصورت نا آگاه وسیلهء در دست دیگران بوده ایم و یا هم اینکه عدم آگاهی و درایت ها زمینه

هایی را برای عملکرد های نادرست ما فراهم آورده که در هر صورت مسوولیت آن به خود ما بر می گردد.

احزاب و سازمانهای مجاهدین سابق به همان نحویکه در موارد دیگر مسوولیت حوادث نا هنجار، ویرانگر و غم انگیز را بدوش دارند در مورد حقوق و موقف و شخصیت زن افغان نیز مسوول همهء مظالم و محرومیتهایی هستند که زن افغان در آن قرار داشته و قرار دارد. این در حالیست که با ارزیابی مواضع پیام آوران دین در می یابیم که زن در اسلام موقف بس بزرگ و ستودنی دارد و حقوقش به حیث یك انسان تثبیت، روشن و آشکار است اما متأسفانه این مسلمان است که با چسپیدن به سنت های موروثی، عدم شناخت، عدم آگاهی و وضع روانی نا هنجاری که در آن قرار دارد- به زیر پا کردن و پا مال نمودن حقوق زن مبادرت ورزیده و می ورزد.

می خواستم عرض کنم که با وجود روشن بودن حقوق زن سازمانهای مجاهدین سابق در جهت تحقق آن حتی یك گام هم برنداشتند. نه تنها این که برای حرکت طالبان زمینه هایی را فراهم آوردند که اینك اصلاً زن را به اسارت و زندان کشانده است. یعنی اینکه در واقع مسوولیت وضع فعلی در کشور از جمله حالت درد بار زنان را نیز گروه های سابق بدوش دارند.

شخصیت زن افغان

زن افغان، چنانچه عرض کردیم در مقام مادر شخصیت ارزنده دارد و در تاریخ بر علاوه اینکه خود نقش های قهرمانهء در جهت تثبیت شخصیت مبارزاتی، علمی و ادبی و اجتماعی و غیره با در نظر داشت محرومیت هایی که در آن قرار داشته، بازی کرده است، فرزندان برومند، مبارز، پر کار و پر تلاش و دانشمندان مخصوصاً ادیبان بزرگی را به جامعه تقدیم نموده است. فرزندانی که در جهت بدست آوردن آزادی و سایر ارزشهای اجتماعی، حفظ نوامیس ملی و ارزشهای اخلاقی و انسانی از هیچ گونه ایثار دریغ نکرده اند و این خود برای اثبات شخصیت زن افغان کافیست. مگر با وجود نقشی که زن در ساختن فرد و اجتماع دارد و با وجود زحمتی که در ساختن فرد و جامعه بدوش می کشد و با وجود موقفی که اسلام برایش قایل است و با وجود حقوقی که منحیث انسان در جامعه انسانی دارد و در جهان امروز قوانین انسانی آنرا نیز پذیرفته و در جهت تحقق آن راه افتاده اند- با وجود آنهم شخصیت و حیثیتش مورد توهین، مخصوصاً در کشور های اسلامی قرار گرفته است و اینکه جامعه سرمایه داری چنوع معامله با شخصیت زن می کند می توان صدمه زده تا جایی که عدهء از ما به چشم موجود درجه دوم نگاهش می کنیم و این اوج فاجعه را نشان میدهد.

ما اگر محبت ها را از آغاز این جا با دقت تعقیب نموده باشیم درین جا یعنی در پایان «باید» این نتیجه دستگیر ما شود که مطالب مبنای منطقی و مطلوبی دارند ولی در جامعه ما در شرایط کنونی حتی برای اندیشیدن در مورد «زن و...» امکانات و زمینه ها را از بین برده اند چه خاصه اینکه آنرا طرح نمائیم و در جهت اعاده حیثیت و تحقق حقوق زن در جامعه و تثبیت

نوعیت و کیفیت و ماهیت آنرا از نشر یك اعلان هم دریافت، اما در افغانستان، نمیدانم برخورد با زن و حقوق و شخصیت وی را چگونه ارزیابی کنم و از کجا آغاز کنم و...

اگر گویم که ما هنوز از پله اول تمدن هم فاصله داریم- گذاف نگفته خواهم بود و آرزوست خوانندگان تکفیرم نکنند که متأسفانه چنین است.

اگر خواننده یك نظری کوتاه هم به ظلم و ستمی که در حق ملت افغان مخصوصاً زنان بدست گروه های درگیر در کشور صورت گرفته و می گیرد بیندازد، در خواهد یافت که ما واقعاً با تکامل بیگانه ایم و با تمدن کمر به دشمنی و مخاصمت بسته ایم.

چنانچه عرض کردیم زن افغا ن در مقام مادر نزد فرزندانش خیلی عزیز است ولی به حیث زن نه تنها اینکه شخصیتش را به حقارت می نگرند و حقوقش را زیر پا می کنند و به محرومیت و مظلومیتش می کشانند بلکه در مناطقی و در مواردی تا سرحد بردگی با زن زشت رفتاری کرده و می کنند.

خلاصه اینکه نه با حقوق زن و نه به شخصیت وی بر خوردی که اسلام متقاضی آن است، صورت گرفته بلکه در موارد کلاً برخلاف تقاضای دین و دانش با زن برخورد صورت گرفته و می گیرد. برخورد زشت و ظالمانه به حقوق و شخصیت زن در جامعه مقام وی را به حیث «انسان» و آنهم سازنده به شدت افغان اعم از زن و مرد به حقوقش نایل خواهد آمد ولی باید دریافت که رایگان میسر نیست.

در پایان این نوشته با آرزومندی اینکه توانسته باشم تا یك حدی در مورد مشکلات نیمی از نفوس ملت افغان، روشنی اندازم- یاد آوری می کنم که درین نوشته در مواردی از نظریات آقای مرتضی مطهری و استاد سید قطب استفاده شده است، همچنان اول آیات قرآن کریم و احادیث حضرت پیامبر تا حد زیادی سعی کرده ام این نوشته اتکا داشته باشد.

موقعیتش به اقدامات عملی متوسل شویم پس همچو مباحث حتی ارزش طرح کردن را هم ندارند و... بنابران از عنوان کردن آن باید پرهیز کرد تا شرایط آماده گردد...

من اما می گویم که در بسا موارد در بستر کهن تاریخ گفتن حقایق و طرح واقعیت ها و ارزش ها و عنوان کردن رهنمود ها و راه ها و انگشت گذاشتن روی خلاها و کجراه ها و کجروی ها و نشان دادن کجروان و گمراهان و... شنونده نداشته اند- چه می گویم، حتی آنهایی که به همچو «دیوانگی!» ها کمر بسته اند- می دانسته اند که بهای گزافی خواهند پرداخت- تمسخر خواهند شد، توهین خواهند شد و غیره و غیره ولی چون تشخیص داده بودند که از مقام حق راه افتاده اند- از به عهده گرفتن عواقب حرکت نیز ابا نورزیده اند. میدانسته اند که ممکن است دفعتاً شنونده نیابند ولی از حرکت صرف نظر نکرده اند زیرادر تلاش شاندن نهالی بوده اند که آیندگان بر و بار ثمر آنرا بردارند.

منهم میدانم که از امروز به فردا ویرانه هاي کشور ما اعمار نخواهند شد و همه مصایب و معایب و بدبختی ها از بین نخواهند رفت ولی این را نیز میدانم که هیچ قدرتی نمیتواند یك ملت را بصورت متداوم به محکومیت و محرومیت بکشاند و میدانم که هیچ قدرتی را یارای تداوم استبداد در حق نیمی از نفوس ماتم یعنی زنان افغان نخواهد بود. بنابران باید مطمئن بود که روزی هر فرد

از پروردگار منان تمنا می کنم ملت افغان بخصوص زنان افغان را از شر هر نوع ستم و استبداد رهایی بخشد و در سایه رحمت خویش به سوی آزادی و سعادت رهنمون گرداند.

و من الله التوفیق

محمد عثمان حلیف

دوسلدورف- آلمان

۱۶/۶/۲۰۰۰